

دانش

۳۵
پاییز ۱۳۷۲
دسامبر ۱۹۹۳ م

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
- * بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- * به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- * مقاله ها باید تایپ شده باشد. باورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- * «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- * آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- * هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
- * فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

راینوی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

۳۵
پاییز ۱۳۷۲
دسامبر ۱۹۹۳ م

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

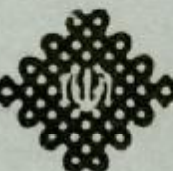
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



شناخت

۵۶
۲۷۶۱ شمسی
۶۳۶۱۹ هجری

آباد آمل - نایا ریکارڈ ریویو، تالیف و تصنیف و ترمیم و ترمیم

تالیف و تصنیف

نایا ریکارڈ ریویو، تالیف و تصنیف و ترمیم و ترمیم

تالیف و تصنیف

ریویو، تالیف و تصنیف و ترمیم و ترمیم

تالیف و تصنیف

ریویو، تالیف و تصنیف و ترمیم و ترمیم

مدیر دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپنڈی

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۵

سخن دانش

بخش فارسی:

- پیشینه تألیف کتابهای لغت فارسی ۹ دکتر عباس کی منش
- اقبال در نظر رهبر ملت ایران ۱۹ دکتر سلطان الطاف علی
- نگاهی به عشاقنامه عراقی ۳۱ دکتر محمد اختر چیمه
- میرزا نصرت قوچانی طبیب ۴۵ پرویز اذکانی
- شیوه حمد گوئی فردوسی ۵۹ دکتر انعام الحق کوثر
- یکی از شعرای گمنام ایرانی ۶۹ دکتر ظهورالدین احمد
- نعت سرای نظامی گنجوی ۷۷ دکتر خواجه حمید یزدانی
- محمد بن جلال شاهی رضوی ۹۱ سید خضر نوشاهی
- صوفی محمد افضل فقیر ۱۰۳ نجم الرشید
- شعر فارسی و اردو: ۱۱۱
- خواجه عطار، مرزا غالب، علامه اقبال، نصیرالدین نصیر، میر نفیس، حسین رزمجو، سید فیضی، سلطان پاهو، آغا صادق، یونس حسرت، الف کابلی، قمر جلالوی، میر انبیس، شبنم شکیل، افضل منہاس

۱۳۰

معرفی مطبوعات:

بہار اللہ تیسری

۱۳۳

اخبار فرهنگی:

۵۶ نمبر، رشاد

رشاد نمبر

محفل مشاعرہ، دیدار ہیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستان

۱۳۹

وفیات:

نور اللہ رشاد

درگذشت سید ابوالقاسم انجروی شیرازی،

نور اللہ رشاد، نور اللہ رشاد، نور اللہ رشاد

بخش اردو:

۱۴۵ دکتر جمیل جالبی

فارسی گو شعرا کا ایک نایاب تذکرہ

۱۶۳ آل احمد سرور

میر انیس پر ایک تنقیدی نظر

۱۶۹ دکتر آصفہ زمانی

امیر خسرو بحیثیت قصہ سرا

۱۷۹

کتابہایی کہ برای دانش دریافت شد

۱۸۰

مجله هایی کہ برای دانش دریافت شد

۱۸۳

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

۱۸۴

درست نامہ دانش شماره ۳۴

بخش انگلیسی:

An Introduction to
Khwaja Ziya Barni

S.M. Imamuddin

1

The Lady of Light

Dr. Mahmudur Rahman

12

سخن دانش

اکنون که سی و پنجمین شماره از فصلنامه دانش بخدمت دوستان و مشترکین گرامی تقدیم می شود، پیشا پیش از همه برادران و خواهران محترم تشکر دارد که درخواست ما را برای تکمیل برگ معرفی خود قبول فرموده و آن را به دفتر دانش ارسال داشته اند.

بر اساس توصیه های اصله و تشویقات بزرگوارانه ای که به عمل آورده اید، "دانش" بر آن سر است که از شماره آینده صفحاتی را برای انعکاس نامه ها و نظرهای دوستان و احياناً تقدیم جواب های ضروری اختصاص دهد تا ارتباطات بیشتری فی مابین بوجود آید و از راهنماییهای ارباب بصیرت و خیرت هم استفاده بهتری به عمل آید. لذا بدینوسیله از خوانندگان محترم تقاضا می شود که نظرهای خود را در جهت هرچه مفید تر شدن مجله ارسال نمایند و ما را مدیون توجهات کریمانه خود گردانند.

در این شماره به مناسبت روز تولد علامه دکتر محمد اقبال مقاله ای از دکتر سلطان الطاف علی (کوئته-بلوچستان) به دستمان رسیده است و نیز برای یاد آوری یکصد و بیستمین سالگرد وفات میر بیر علی انیس مقاله ای از آل احمد سرور درج کرده ایم. پر پیداست که مسؤولیت دانشمندان کنونی ما در جهان پر از جنگ و جدال و فساد و اختلافات فعلی از روزگاران

پیشین افزون تر شده است و تا نسل نو از میراث عظیم گذشتگان خود آگاهی نیابد و از زلال معرفت و دانش مجاهدان فی سبیل الله برخوردار نشود، این گرفتاریها و هرج و مرج ها به امن و سکون مبدل نخواهد شد. جهان انسانیت تشنهٔ رهنمائیهای مثبت است و کسانی چون علامه اقبال و میر انیس از پیشروان این راهند.

درك دقيق و حقیقی گذشته ها، راههای روشن و دوستی را پیش روی ما می گذارد تا از خطرات عظیمی که همگان را تهدید می کنند دور بمانیم و اندیشه های رستگاری را جدی بگیریم.

نقش عظیم علمای اسلام در ساختن جهان فردا و پرداختن روزگاری که با عزت و سربلندی و عظمت واقعی مسلمین مقرون باشد قابل انکار نیست و به گمان ما در شرایط کنونی حیات انسانی از هر وقت دیگری صریحتر و الزامی تر است. این است که "دانش" از فضایی عالی مقدار شبه قاره و هر نقطه دیگری از گیتی که این مجله به دست آنان می رسد، توقع و انتظار به حق دارد که مقالات روشن بینانه و عالمانهٔ خود را در هر بخش از مسائل مربوط به امور جوامع ارسال فرمایند و بی هیچگونه مجامله دست ما را بگیرند.

اینک ضرورت حفظ موارث پر افتخار اسلامی ما از امهات اهدانی است که تعقیب می شود و باید هم که به هر نحو میسر و ممکن از آن حمایت و جانبداری به عمل آید، زبان فارسی نیز که حامل و حاوی این خزائن پربار است، سزاوار همه گونه اعتنا و التفات حقیقی از سوی دوستداران واقعی آن

است و بهی شک هم بدینوسیله است که روابط بین مردم و ملل اسلامی حاضر در شبه قاره و آسیای مرکزی تأمین می گردد. امید قلبی ما این است که دانشوران برجسته ایران و منطقه این مهم را نادیده نینگارند و بیش از پیش برای تقویت مبانی آموزشی زبانی که سزاوار است واسطه تفهیم و تفهّم اصلی در میان عموم مردم این خطه قرار گیرد، تلاش نشان دهند.

مدیر دانش

شماره ۳۵ / پاییز ۱۳۷۲

رجب المرجب ۱۴۱۴ / دسامبر ۱۹۹۳

تذکره:

۱- نمونه برگ معرفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلد دوم دانش چاپ شود.

۲- بمنظور تجدید نظر در فهرست اسامی خوانندگان گرامی فصلنامه دانش و ادامه ارسال مجله، استدعا دارد نمونه برگ نامه مدیر که در اول پیوست این شماره آمده، دقت فرموده و موارد مطلوبه را تکمیل و در اسرع وقت به نشانی مذکور ارسال فرمائید. در صورت عدم ارسال پاسخ، از ارسال شماره های بعد معذور خواهیم بود.

خواجہ شیخ فرید الدین عطار

حمد

حمد بے حد مرحدائے پاک را آنکہ ایمان داد مشت خاک را
آن یکی را گنج و نعمت میدهد دیگری را رنج و زحمت میدهد
آن یکی را زر و صد ہمیان دہد دیگری در حسرت تان جان دہد
آن یکی بر تخت با صد عز و تاز دیگری کردہ دہان از فاقہ باز
آن یکی پوشید سنجاب و سمور دیگری خفتہ بر بہتہ بر تنور
آن یکی بر بستر کمخواب و سنج دیگری بر خاک خواری بستہ یسج
طرفۃ العینی جہان برہم زند کس نمی آرد کہ آنجہ دم زند
مردہ صد سالہ را حس می کند این بجز حق دیگری کی می کند
از زمین خشک رویاند گیاه آسمان را بے ستون دارد نگاہ

بیچ کس در ملک او انباز نے

قول او را لحن نے آواز نے

دکتر عباس کی منش

تهران - ایران

پیشینه تألیف کتابهای لغت فارسی

فرهنگ نویسی و تدوین کتابهای لغت برای زبان شیرین و فصیح فارسی و عربی در مفهوم حقیقی آن، یکی از ارزشمندترین نوآوریهای دانشمندان ایرانی بشمار می رود.

از آنجا که زبان عربی، زبان مادری اعراب بوده است، عرب خود را بی نیاز از تألیف قاموسهای عربی می دانسته است. و لیکن از روزگار خلیل بن احمد فراهیدی (۱) و کتاب العین او که بعنوان کهن ترین و مهمترین فرهنگ در زبان عربی پرداخته و مشهور شده است، اندک اندک باب فرهنگ نویسی در دنیای اسلام گشوده شده و تدوین واژگان در زمینه های اختصاصی و موضوعهای معین آغاز گشته است.

اگر اندیشمندانی چون از هری هروی (۲) مؤلف کتاب لغت "التهدیب"، ابن درید (۳) نویسنده کتاب لغت الجمهره در زبان عربی، و ابو ابراهیم فارابی (۴) صاحب دیوان الادب در لغت، و ابو نصر جوهری (۵) مؤلف صحاح اللغه و صاحب بن عباد (ع) نویسنده کتاب المحيط در لغت را از پیشگامان فرهنگ نویسی در زبان عربی بدانیم، ناگزیر باید بذكر این حقیقت پردازیم که بنیاد گذاران واقعی کاخ شکوهمند لغت نامه نویسی محققان ایرانی بوده اند. چنانکه حاج خلیفه (۷) مورخ و نویسنده ترك در كشف الظنون، کتاب لغتی بنام تاج المصادر فی اللغه به ابی جعفر احمد بن علی معروف به جعفر مفری

بیهقی (۸) نسبت داده که مصادر قرآن مجید و احادیث نبوی را بدون ذکر امثال و شواهد شعری در آن جمع آوری کرده است. (۹)

در این گفتار حتی بحثی گذرا درباره تاریخچه فرهنگ نویسی برای زبان فارسی امکان پذیر نمی نماید، و تنها اشارت بدین نکته بسنده است که بگوییم بسیاری از کتب درد را زنای تاریخ ایران مفقود شده و از میان رفته است، از جمله رساله ابو حفص سفدی (۱۰) در لغت فارسی، و یا کتاب التفاسیر فی لغة الفرس منسوب به قطران تبریزی. (۱۱) اما شاید بتوان زمان تألیف لغت فرس اسدی طوسی شاعر حماسه پرداز قرن پنجم هجری را سر آغاز فرهنگ نویسی در زبان و ادب فارسی بشمار آورد، و صحاح الفرس شمس الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی مشهور به شمس منشی بسال ۷۲۸ هجری قمری در تبریز، در زمان خواجه غیاث الدین بن رشید الدین فضل الله، وزیر نیکنام سلطان ابو سعید، در تنظیم و تکمیل لغت فرس اسدی طوسی پرداخت و به وضع و ترتیب کتاب صحاح اللغه ابو نصر جوهری کتاب خود را اساس نهاد و به تصنیف آن همت گماشت. و غیر از این کتاب دیگری است به نام صحاح العجم از فارسی به ترکی تألیف هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی پدر شمس منشی.

پس از اینها، کتابی است بنام معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی، در چهار فن (عروض، قافیه، بدایع الصنایع و لغت فرس) که شمس فخری اصفهانی از شاعران و مؤلفان قرن هشتم هجری در سال ۷۴۴-۷۴۵ بنام جمال الدین ابو اسحاق پسر محمود شاه اینجوپادشاه فارس نوشته است.

مجموع شواهد شعری را که مؤلف در این چهار فن بنام یا لقب یا کنیه این حاکم آورده از خود اوست، مگر چند بیتى نادر که از دیگران است.

بجز آنچه در قلم آمد تا دیر گاهی توجهی به کار تدوین و تألیف فرهنگ فارسی در زادگاه اصلی زبان فارسی مبذول نشده است. و تنها نور عنایتی که راه تحقیق را در لغت نامه نویسی تا اندازه ای روشن می کند، نور نهضت فرهنگ نویسی است در هندوستان که به اعتقاد پژوهشگران در اوایل قرن هشتم هجری، یعنی از تاریخ تألیف فرهنگ قواس (۱۲) آغاز گردیده است.

نکته اینکه بیشتر این فرهنگها در هند بکوشش فارسی دانان هندی جامه تألیف پوشیده و یا ایرانیان مقیم آن خطه بنگارش در آمده است.

از آن جهت که هر روز بر عده پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده می شده و هندیان نیز به فرا گرفتن زبان فارسی که زبان همه این دربارها بوده علاقه فراوان نشان می داده اند. و از دیگر سوی عدم توجه پادشاهان صفوی از قرن دهم هجری ببعده مؤلفان را بکار تدوین و تألیف در این زمینه بی علاقه تر می کرده است. از این جهت زبان فارسی بانگوش به پیوند معنوی که بازبان هندی داشته، روز به روز رشد کرده و باب تحقیق در موضوعهای گوناگون گشوده شده و تألیف کتب مختلف را سبب گردیده است از جمله در علم لغت که بشرح خواهد آمد:

۱- تحفة السعادة تألیف محمود فرزند شیخ ضیاء الدین محمد بسال

۹۱۶ ه.ق.

۲- مزید الفضلا نوشته شیخ محمد لاد دهلوی بسال ۹۲۵ ه.ق.

- ۳- مدار الافاضل فراهم آورده الله داد فیضی بسال ۱۰۰۱ هـ. ق.
- ۴- سرمه سلیمانی اثر تقی الدین محمد اوحدی در قرن یازدهم هجری.
- ۵- فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجو در سال ۱۷۰۱ هـ. ق.
- ۶- برهان قاطع تألیف محمد بن حسین بن خلف تبریزی در سال ۶۲۰ هـ. ق.
- ۷- کشف اللغات و الاصطلاحات عبدالرحیم فرزند احمد سور بهاری مؤلف
بسال ۱۰۶۰ هـ. ق.
- ۸- لطائف اللغات تألیف عبداللطیف پسر عبدالله عباسی در قرن یازدهم.
- ۹- مفتاح المعضلات اثر شیخ برهان سیکری وال در قرن دهم و یازدهم هجری
- ۱۰- فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید تنوی بسال ۱۰۶۴ هـ. ق.
- ۱۱- چراغ هدایت تصنیف سراج الدین علی خان آرزو در سال ۱۱۴۷ هـ. ق.
- ۱۲- مصطلحات الشعراء سیالکوتی مال متخلص به وارسته مؤلف
بسال ۱۱۸۰ هـ. ق.
- ۱۳- بهار عجم تألیف رای تیکچند بهار در سال ۱۱۶۲ هـ. ق.
- ۱۴- چهار عنصر دانش تألیف امان الله حسینی متوفی بسال ۱۰۶۴ هـ. ق.
- ۱۵- غیاث اللغات نوشته غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین
رامپوری که بسال ۱۳۴۲ هـ. ق. به زیور تألیف آراسته شده است. و
بسیاری دیگر از این کتب یا مفقود شده و یا بادید ما نیامده است.
- اما دسته دیگری از این لغت نامه ها در همین روزگاران در ایران جامعه
تحقیق و تألیف پوشیده است. از آن جمله:
- ۱- تحفة الاحباب حافظ اوبهی که در سال ۳۶ هـ. ق. تألیف شده است.

- ۲- نسخه میرزا یا فرهنگ میرزا ابراهیم متعلق به قرن دهم هجری.
- ۳- مجمع الفرس یا فرهنگ سروری از محمد قاسم سروری (م بعد از سال ۱۰۳۶ ه. ق.).
- ۴- بحر الفضائل تألیف محمد بدر خزانه بلخی در قرن یازدهم هجری.
- هر يك از این فرهنگها از آن جهت که در احیای فن لغت نامه نویسی موثر افتاده اند از ارزش ویژه ای برخوردارند. اما عمده نقص این کتابها آنست که در نتیجه عدم روش تحقیق دقیق در فراهم آوردن و ضبط واژگان، بیشتر آنها ارزش علمی چندانی ندارند. و حتی در بسیاری از موارد خواندن نا درست واژه های عربی، فارسی و ترکی سبب ایجاد لغت جدیدی برای فرهنگ نویسان شده است. بعنوان مثال توان گفت: "تویان" (۱۳) ترکی مغولی بصورت "تویان" ضبط شده و با معنی شاهزاده بعنوان لغت فارسی آورده شده است.
- سخن گفتنی دیگر آن که در دوره اکبر شاه گورکائی، گروهی از پارسیان هند چند کتاب بنام دساتیر (۱۴)، شارستان و آیین هوشنگ پدید آورده و در آنها واژگان برساخته بسیار بعنوان واژگان ناب پارسی وارد کرده اند و مطالب افسانه آمیز در توجیه آنها و درباره تاریخ ایران برساخته اند که یکسره نادرست است.
- این واژه ها و مطالب برساخته در آثار شعرا و نویسندگان ادوار بعد راه یافت. چنانکه در دیوانهای شاعران دوره قاجاریه، موارد گوناگون از آن توان دید. مثلاً در دیوان فتح الله خان شیبانی معاصر ناصرالدین شاه قاجار و فرصت

شیرازی، که در روزگار همین سلطان میزیست. و نیز در دیوان ادیب الممالک
 فراهانی و دیگر شاعران. *تذکره شاعران ایران در سده های اول تا پنجم قمری - ۶۰*
 در فرهنگها نیز اثر بارز این لغات را توان جست. چنانکه در فرهنگ
 انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلیخان هدایت. *تذکره شاعران ایران در سده های اول تا پنجم قمری - ۶۰*
 کار برد همین واژه های بر ساخته را در آثار نویسندگان نیز توان دید.
 چنانکه میرزا تقی خان سپهر از مطالب دساتیر در جلد اول ناسخ التواریخ
 فصلی ساخته و پرداخته که آن نوشته هر خواننده ای را بشگفتی و امیدارد.
 از واژه های بی بنیاد این بخش از کتاب عبارتند از: "پرخیده به معنی
 رمز و ایما و اشاره"، "پرخیده: به معنی صریح"، "فرنودسار: یعنی برهانستان
 و دلیستان، نام کتابی در جمیع فنون حکمت، سمراد بروزن فرهاد به معنی
 و هم و فکر و خیال. و جز آنها که بعنوان واژگان سره پارسی در فرهنگها و
 لغت نامه ها، بویژه از زمان تألیف برهان قاطع بیعد راه جسته است. *تذکره شاعران ایران در سده های اول تا پنجم قمری - ۶۰*
 دنباله کار فرهنگ نویسی همچنان ادامه یافت تا به ناظم الاطباء نفیسی
 متوفی بسال ۱۳۴۲، هجری قمری رسید که فرنودسار یا فرهنگ نفیسی را
 پدید آورده و سرانجام استاد علامه فقید علی اکبر دهخدا (۱۵) بتألیف لغت
 نامه ای همت گماشت که بر پایه تحقیق دقیق علمی استوار است. و بیش از نیم
 قرن عمر بر سر این کار عظیم گذاشت، و بهنگام وفات تمامی فیش ها و
 تحقیقات خود را به دوست امین دل آگاهش دکتر محمد معین سپرد. و اکنون
 ادامه کار این گرامی نامه سترگ بسبب کمال امانت به استاد یگانه و عارف
 فرزانه دکتر سید جعفر شهیدی تفویض شده است. *تذکره شاعران ایران در سده های اول تا پنجم قمری - ۶۰*

فرهنگ فارسی معین و چند تألیف دیگر از این دست و فرهنگهایی که به شیوه نوین جامعه تدوین و تألیف بر تن کرده اند هر يك آنچنان شایان بحث اند که سخن در زمینه نحوه کار آنها جای دیگر تواند نشست. (۱۶)

یادداشتها و ارجاعات

- ۱- خلیل بن احمد فراهیدی: ولادت سال یکصد هجری و وفات بین سالهای ۱۶۰-۱۷۰-۱۷۵ هجری، وی در اصل ایرانی بوده است. زر کلی، بنقل از لغت نامه دهخدا.
- ۲- از هری هروی: زندگی در قرن چهارم هجری.
- ۳- ابن درید از مردم بصره که میان سالهای ۲۲۳ تا ۳۲۱ زندگی می کرده است.
- ۴- ابو ابراهیم فارابی، متوفی بسال ۳۵۰ هجری.
- ۵- ابو نصر جوهری، متوفی بسال ۳۸۵ هجری.
- ۶- صاحب بن عباد ۳۲۶-۳۸۵ هجری. از مردم طالقان قزوین. ثعالبی معاصروی در باب زادگاه او گوید: وی از طالقان است و آن دهی است از دهات اصفهان. ولیکن نوشته اند که در اصفهان دهی بدین نام وجود ندارد. رک لغت نامه دهخدا.
- ۷- حاج خلیفه: ولادت قسطنطنیه ۱۷. ۱۷ فوت ۶۷. ۱۷. ق.
- ۸- جعفرک مقری بیهقی، در گذشته بسال ۵۴۴ هجری.

۹- لغت نامه دهخدا: تاریخ لغت نویسی فارسی. نوشته استاد سعید نفیسی

۱- ابو حفص سعدی: گویا همان ابو حفص حکیم بن احوص سفیدی شاعر

قرن سوم هجری بوده باشد.

۱۱- قطران تبریزی، بگفته ناصر خسرو در سفر نامه، قطران، دیوان منجیک

و دیوان دقیقی شاعر را پیش او آورد و معنی لغات مشکل را از او خواست.

زیرا قطران، زبان فارسی دری را که خارج از حوزه زبانی مردم آذربایجان بوده

نمی دانسته است.

و نیز اضافه می نماید علاوه بر آنچه در قلم آمد در يك مجموعه خطی در

کتابخانه ملك تهران چند ورقی بنظر رسید مشتمل بر شرح بعضی از لغات

کتابتی منسوب به بیهقی که شاید از زینة الکتاب باشد. و این سخن از

ابوالحسن علی بن زید بیهقی است در کتاب تاریخ بیهق که یکی از تصانیف

ابوالفضل بیهقی، نوشته ای است بنام زینة الکتاب در آیین نگارش نامه ها.

این بخش شامل ۳۷۳ سخن است با عنوان "چند سخن که دبیران در قلم

آرند" و نیز دارای دو فهرست الفبایی برای واژه های آن از فارسی به عربی و

از عربی به فارسی است که کار یافتن برابر واژه ها را در دو زبان آسان می کند

و آن چنین آغاز می شود: بدانکه بجای بستاخی، انبساط نویسنده و بجای

خوشتن کشیدن، انقباض و بجای ترسانیدن، تهدید و بجای شوریدگی،

اضطراب و بجای یاری دادن، اعانت و بجای یاری خواستن، استعانت..."

دک: تاریخ بیهقی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر استاد دانشگاه تهران،

ص، سی و هشتم.

۱۲- مبارکشاه غزنوی مشهور به فخر قواس از نویسندگان و شاعران بزرگ که در زمان علاء الدین محمد ملقب به سکندر ثانی که بین سالهای ۶۹۵-۷۱۶ ه. ق. حکومت دهلی و گجرات و چیتور و راجپوت را داشته میزیسته است. تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش اول، ص ۲۴ تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا.

۱۳- نویان: که ترکان، ملوک و سلاطین را بدین نام خوانده اند، از القاب بزرگان ترک است. امیر اعظم، فرمانده سپاه، سردار، لغت نامه دهخدا.

۱۴- دساتیر: به معنی کتاب آسمانی از برساخته های خود کتاب دساتیر است که کاوس نامی از پارسیان هند، نسخه خطی آن را در اصفهان بدست آورده و با خود به هند برده است و آنگاه پسرش فیروز آن را بچاپ رسانیده و منتشر ساخته است.

فیروز بسال ۱۲۴۶ ه. ق. در هند وفات یافته است. اگرچه از مؤلف دساتیر نامی نیست و تاریخ کتابت آن نیز معین نشده است، ولیکن گفته اند آذرکیوان در زمان اکبر شاه آن را فراهم آورده و به پیغامبری بنام ساسان از ایران باستان نسبت داده است. رک: لغت نامه دهخدا، ذل: دساتیر.

۱۵- وفات علامه دهخدا در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی در تهران روی داده است.



دکتر سلطان الطاف علی

کویته (بلوچستان)

اقبال در نظر رهبرِ ملت ایران

اقبال شناسی نزد ما بخت شناسی است نه فقط برای فرد واحد بل برای همه جامعه ای ملت اسلامی است. همین نکتهٔ ارزنده ای را رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران حضرت آیه الله خامنه ای بخوبی تمام دریافته است. درین دور فتن که همه اسلامیان و اسلام تحت نفوذ توطئه طاعوت درآمده اند. ذات والاصفات آیه الله خامنه ای بعنوان رهبر بزرگ جهان اسلام و ملت اسلامی به شمار می آید. رهبر ملت ایران و جهان اسلام عظمت و شخصیت اقبال را از آثار آن شاعر و مصلح و فیلسوف بزرگ پی برده است. وی اظهار تأسف می نمایند که: "مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، متأسفانه خیلی دیر با اقبال آشنا شدند" (۱) رهبر ملت دربارهٔ این سوال که چرا اقبال به ایران نیامد چنین پاسخ می دهند:

"وقتی اقبال در اوج افتخار و شهرت می زیست و در گوشه و کنار شبه قاره و در دانشگاههای معروف دنیا از او به عنوان يك متفکر فیلسوف، دانشمند، انسان شناس و جامعه شناس بزرگ یاد می کردند در کشور ما سیاستهایی حاکم بود که اقبال را به هیچ عنوان نتوانست تحمل کند، لذا برای سفر به ایران از او دعوت نشد و ضمیمه برای آمدن او به این کشور فراهم نگردید و کتاب های او تا سالهای متمادی در ایران انتشار نیافت" (۲)

رهبر ملت ایران می افزایند که خود اقبال دربارهٔ محیط ایران در کلام خود اظهار کرده است اقبال ضمن اشتیاق که به مردم ایران اظهار می کند و می گوید:

"چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما"

در همین شعر در آخر می گوید:

"می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

این شعر نمایانگر حقیقتی است که سبب نیامدن اقبال به ایران ظاهر می کند که ایران آنوقت را به زندان تشبیه می نماید و گویی زندانیان را خطاب کرده است:

رهبر ملت احساس طمانیت ابراز می نمایند که ملت ایران پیغام و آرمان

اقبال را کاملاً پذیرفته است:

"خوشحالم که بحمد الله ما آرزوی اقبال را در محیط خود بر آورده می

بینیم و اکنون نیز این فرصت را پیدا کردیم (اگرچه اندکی دیر) تا به معرفی

این شخصیت متفکر بزرگ و این مصلح عظیم الشان دوران معاصر و انقلاب

مبارز و خستگی ناپذیر بپردازیم و او را به ملت خود معرفی کنیم". (۳)

رهبر ملت در جلسهٔ بزرگداشت اقبال ملت ایران را بچه شیفتگی و ارادت

گویا هستند:

"حالا هم از برادران و خواهران خواهش می کنم اجازه بدهند صمیمانه و

مثل کسی که سالها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است

درینجا حرف بزنم، تا قدری درین مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم

عزیز کشورمان، حق عظیم او را بر خود ادا کنم". (۴)

ایشان اقبال را فقط فیلسوف و شاعر بزرگ گفتن روا ندارند و می افزایند که: «ما معتقدیم که اقبال تنها کسی است که شعر فارسی اقبال هم، بنظر من از معجزات شعر است. ما «غیر پارسی پارسی گوی» در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم، اما هیچیک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیات اقبال را داشته باشد». (۵)

رهبر ملت می دانند که اقبال در زبان فارسی چه ذوق بلند و عرفان عمیقی می داشت:

«اقبال» احساس می کرد معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف زبان اردو نمی گنجد، فارسی را انتخاب کرد و به آن انس گرفت. او با خواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و شعرای سبک هندی (مثل عرفی و نظیری و غالب دهلوی و دیگران)، فارسی را آموخت و آنوقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریفترین و دقیقترین و دست نیافتی ترین مضامین ذهنی را در قالب اشعار بلند (و بعضاً بسیار عالی) در آورده و عرضه کرده که این به نظر من نبوغ شعری او است. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارس نبودند ولی فارسی گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید، آنوقت عظمت اقبال برایتان آشکار خواهد شد». (۶)

رهبر ملت معتقدند که ستودن اقبال تنها به عنوان یک شاعر یقیناً کوچک کردن اوست و می افزایند:

«اقبال مصلح و آزادیخواه بزرگی است و با اینکه مقام و مرتبت اقبال در

آزاد بخوای و اصلاح اجتماعی بسیار مهم است". (۷)

ایشان معترف هستند که در میان مسلمانان شبه قاره شخصیت‌های برجسته ای مثل ابوالکلام آزاد، مولانا محمد علی، مولانا شوکت علی و قائد اعظم محمد علی جناح وجود داشته اند اما بنظرشان اقبال از همه اینها بزرگتر است و عظمت اقبال با هیچ يك از آنها قابل مقایسه نیست.

رهبر ملت فکر اقبال را بنظر عمیق شناخته و به همین جهت می گویند که:

"مسأله اقبال فقط مسأله هند نیست بلکه مسأله دنیای اسلام و شرق است. لذا اگر به اقبال يك مصلح اجتماعی هم بگوئیم حقیقتاً همه شخصیت اقبال را بیان نکرده ایم و من کلمه و تعبیری را که ما بتوانیم اقبال را با آن تعریف کنیم، نمی یابیم. بنا برین شما ببینید این شخصیت و عظمت و عمق معنا در ذات و ذهن این انسان بزرگ کجا و شناخت مردم ما از او کجا!

انصافاً ما از شناخت اقبال دوریم". (۸)

رهبر ملت اظهار نمودند که اقبال متعلق به ایشان و متعلق به ملت و کشورشان بوده. رهبر ملت اقرار می کنند که اقبال که شعله ای افروخته بود از ایران سرکشیده است:

"در دیوان اقبال موارد زیادی هست که نشان می دهد او از هند نا امید شده است (دست کم از هند زمان خود) و متوجه ایران است. او می خواهد شعله ای را که بر افروخته است، در ایران سر بکشد و انتظار دارد درینجا يك معجزه ای بشود. این حق اقبال به گردن ماست و ما باید این حق را گرامی بداریم". (۹)

رهبر ملت از احوال تاریخی هندوستان هم اظهار خیال می نمایند و می گویند که چگونه انگلیسیان وارد هند شدند و چطور هندووان و سیکها علیه مسلمانان شبه قاره برپا شدند و مسلمانها را تحقیر و به آنها توهین می کردند. رهبر ملت خوب آگاه هستند که علامه اقبال برخلاف طریق سر سید احمد خان ملت اسلامیة را از تمدن و فکر غربیان انتباه نمود و آنها را زهر قاتل قرار داد. نزدشان اقبال از وضع هند خیلی ناامید بوده و اولین کاری برای مسلمانان شبه قاره احساس "وجود" شان را نمایان کردن بود:

"اولین کاری که اقبال لازم بود بکند، این بود که جامعه هندی را نه فقط به هویت اسلامی و به "من" اسلامی و به شخصیت اسلامی، بلکه به شخصیت انسانی اش متوجه کند و بگوید: تو، هستی، چرا اینقدر غرق هستی؟ چرا اینقدر مجذوبی؟ چرا اینقدر خود باخته ای؟! به خودبیا". (۱۰)

رهبر ملت از فلسفه خودی اقبال هم اظهار خیال می نمایند و می گویند:

"خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیت، درک شخصیت، خودنگری، خود اندیشی، خودشناسی و درک خواست. منتهی اینرا در شکل يك مفهوم فلسفی بیان می کند. "اندیشه خودی" نخست بعنوان يك تفکر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسیده و به مرور مشاهده مظاهر انحطاط و زوال هویت در اقوام مشرق (مخصوصاً مسلمین) عظمت مصیبت و شناخت علل و راه درمان، آن اندیشه را در وجود او راسخ و خلل ناپذیر ساخته و آنگاه در جستجوی راه ارائه آن، وی به يك مبنای فلسفی و ذهنی برای آن دست یافته است". (۱۱)

دربارهٔ رموز بیخودی می افزایند:

"پایهٔ خودی در فرد محکم می شود، اما این خودیت خودی در فرد و استحکام شخصیت خودی در فرد هم یکی از مفاهیم اجتماعی اسلام است و تا آن شخصیت خودی مستحکم نشود اجتماع به صورت حقیقی و مستحکم به وجود نمی آید." (۱۲)

رهبر ملت پس از آن نکته ای دیگری از اقبال را بیان می کنند که ملت از آرزو هم تهی دامن شده بود و می افزایند که در فکر اقبال:

"زندگی يك انسان منوط به داشتن مدعا و به داشتن آرزوست، خودی يك فرد به اینست که آرزومند باشد و دنبال این آرزو حرکت کند که من اینجا بیاد این جمله افتادم «انما الحیوة عقیده و جهاد»." (۱۳)

درین موقعه این شعر اقبال یاد می شود:

ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم از شعاع آرزو تابنده ایم
رهبر ملت فکر اقبال را تدریجاً از عرفان هستی به تلقین خودی و رموز بیخودی به مدعا سازی و آرزو سازی می آورند و پس از آن به حقیقت عشق و محبت می رسانند:

"و بعد (اقبال) برای جامعهٔ انسانی، برای انسان و برای استحکام خودی عشق و محبت را لازم می داند و می گوید بدون محبت، خودی در فرد همچنین در جامعه استحکام پیدا نمی کند و لازم است که ملت مسلمان و انسانهای که می خواهند خودی خودشان را تقویت کنند، عشق و محبتی داشته باشند و دل آنها از آتشی بگذارد. بعد جالب است که خودش نقطه ای

را برای عشق امت اسلامی پیدا می کند و آن عشق پیغمبر اکرم محمد
 مصطفی (ص) است. (۱۴)
 رهبر ملت می افزایند که این مرد بیدار هوشیار، برای وحدت جهان اسلام
 و برای انگیزش دنیای اسلام چقدر خوب درک می کرده است.
 نقطه نوری که نام او خودی ست زیر خاک ما شرار زندگی ست
 از محبت می شود پاینده تر زنده تر سوزنده تر تابنده تر
 در جهان هم صلح و هم پیکار عشق آب حیوان، تیغ جوهردار عشق
 عاشقی آموز و محبوبی طلب چشم نوحی قلب ایوبی طلب
 کیمیا پیداکن از مشت گلی بوسه زن بر آستان کاملی
 رهبر ملت از کلام اقبال آن معشوقی و محبوبی که مسلمان باید به او
 علاقمند باشد، تلاش می کنند:
 هست معشوقی نهان اندر دلت چشم اگر داری بیا بنمایمت
 عاشقان او ز خویسان خویرتر خوشتر و زیباتر و محبوبتر
 دل ز عشق او توانا می شود خاک همدوش ثریا می شود
 خاک نجد از فیض او چالاک شد آمد اندر وجد و بر افلاک شد
 در دل مسلم مقام مصطفی^(ع) است آبروی ما ز نام مصطفی^(ع) است
 طور، موجی از غبار خانه اش کعبه را بیت الحرم کاشانه اش
 بوریا ممنون خواب راحتش تاج کسری زیر پای امتش
 در شبستان حرا خلوت گزید قوم و آئین و حکومت آفرید
 مانند شبها چشم او محروم نوم تابه تخت خسروی خوابید قوم

داستان دخترِ حاتم از قبیله طی را هم رهبر ملت از آثار اقبال بیان می نمودند که دختر حاتم طی چون اسیر شده در حضور پیغمبر (ص) آورده شد عربانی سر این دختر را آنحضرت (ص) نپسندید و عیبای خود را برداشت و روی سر این دختر افگند تا او سرفکنده و شرمسار نشود، آنگاه اقبال می افزاید: (۱۵)

ما از آن خاتون طی عربیانتریم پیش اقوام جهان بی چادریم
روز محشر اعتبار ماست او در جهان هم پرده دار ماست او
رهبر ملت در توضیح دادن اسرار خودی و رموز بیخودی نشان می دهند
که اقبال تشکیل يك نظام اسلامی را می خواسته و اُمت اسلامی باید رسالت
اسلامی را منتشر کند!

"(رموز بیخودی) نشان دهنده ایدۀ اقبال در باب نظام اسلامی است و افکار اقبال در باب تشکیل يك نظام اسلامی همه جاهست، ما امروز وقتی نگاه می کنیم به آن مضامینی که در ذهن اقبال در رموز بیخودی هست، دقیقاً همان معارفی را می بینیم که امروز بر ذهنیت جامعه اسلامی ما حاکم است. رسالت اُمت توحید در نشر اسلام یکی از شور انگیزترین نظرات اقبال است و به اعتقاد او مسلمانها و اُمت اسلامی که باید رسالت اسلامی را منتشر کنند، نباید بیاسایند تا این کار را انجام بدهند." (۱۶)

رهبر ملت می افزایند که "کلام اقبال مباحث جالب و مطلوب، فراوان دارد که انسان می ماند کدام يك را مقدم بدارد و بیان کند و تبیین همه این ها جز با نشر آثار علامه اقبال در کشور ما امکان پذیر نیست و این کاری ست

که هم درینجا، هم در پاکستان و هم در افغانستان باید انجام بگیرد". (۱۷)

رهبر ملت بکمال خرسندی و مسرت اظهار می نمایند که ملت ایران بر راه اقبال گامزن است:

"خوشبختانه احساس خودی و شخصیت اسلامی در کشور ما و در میان مردم ما به حد کمال وجود دارد، و سیاست نه شرقی و نه غربی ما عین همان چیزی است که اقبال می گفت و می خواست. سیاست خود کفائی ما عیناً همان چیزی است که اقبال می گفت، عشق ما به پیغمبر (ص) و به قرآن و توصیه ما به فراگیری قرآن، و اینکه پایه انقلابها و هدفها باید اسلامی و قرآنی باشد، عیناً همان چیزی هست که اقبال آنرا توصیه می کرد". (۱۸)

با این همه رهبر ملت می افزایند:

"شخصیت اقبال عزیز ماست که بیشک ستاره بلند اقبال شرق است و جا دارد که ما اقبال را به معنای حقیقی کلمه، ستاره بلند شرق بنامیم و بهر حال امیدواریم که ما بتوانیم حق اقبال را بشناسیم و بتوانیم تا خیری را که ملت ما در طول این چهل پنجاه سال اخیر در شناخت اقبال داشته است جبران کنیم". (۱۹)

رهبر ملت در آخر اظهار تأسف هم می نمایند که پاکستان تا هنوز از پیغام اقبال استفاده کامله نبرده است:

"مردم در پاکستان متأسفانه نمی توانند ازین تعبیرات درست استفاده کنند چون زبان فارسی در آنجا آن رواج و رونق سابق را ندارد، که امیدواریم این خلاء هم پر شود و برادران پاکستانی ما که اینجا هستند و همچنین همه

ادبای شبه قاره هند وظیفه خودشان بدانند که در مقابل آن سیاست بسیار خباثت آمیزی که نسبت به زبان فارسی انجام گرفت، قد علم کرده و حرکت کنند و زبان فارسی را که عامل فرهنگ عظیم اسلامی است و بخش عمده ای از فرهنگ اسلامی در زبان فارسی و متکی به زبان فارسی است، در شبه قاره که مسلمانها آنجا عنصر اصلی هستند، اشاعه بدهند و مخصوصاً در پاکستان اینکار به نظر ما باید به سرعت انجام بگیرد و در کشور خودمان هم البته طبع کتاب و چاپهای گوناگون آن که انجام نشده باید انجام بشود". (۲۰)

رهبر ملت در آخر نطق خود دو نکته را ابراز می نمایند:

"نکته اول مربوط به تأسیس کشور پاکستان است که یقیناً یکی از برجسته ترین نکات شخصیت و زندگی اقبال بشمار می آید. بی شک اقبال معمار و طراح پاکستان و تحقق بخشنده به ملت مستقل مسلمان در شبه قاره است. نکته دوم که دانستن آن برای مردم مسلمان و متعبد کشور ما یقیناً دلنشین و لذت بخش است درباره خصوصیات شخصی اقبال است. برای مردم ما جالب است که بدانند اقبال، کسی که فرهنگ و تمدن عرب را بخوبی شناخته و بخش مهمی از عمر خود را در تحصیل فرآورده های فکر غربی صرف کرده، در رفتار شخصی خود همچون یکی از زهاد و عباد بوده و آن آمیزش و اختلاط بهیچ وجه نتوانسته است در اعمال و آداب اسلامی و در زندگی شخصی او کمترین تأثیری بگذارد. او فردی متعبد و مأنوس به قرآن و اهل تهجد و پرهیز کننده از محرّمات بوده و حتی در دوران زندگی در اروپا هرگز این رویه را فرونگذاشته است". (۲۱)

ازین توضیحات بیان کرده مترشح می شود که اقبال قهرمانی آرمان
دهنده درست ماست و رهبر ملت ایران آیه الله خامنه ای که شناسنده اقبال است
در عصر حاضر رهبر جهان اسلام است.

نگاهی به عشاقنامه عراقی اش



پاورقی

۱ -	اقبال در میان ما نطق رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله	
	خامنه ای. مجله آشنا.	شماره هفتم ۱۳۷۱ - ص ۶
۲ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۳ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۴ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۵ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۶ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۷ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۸ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۹ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۰ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۱ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۲ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۳ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۴ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۵ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۶ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۷ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۸ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۱۹ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۲۰ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "
۲۱ -	" " " " " " " "	" " " " " " " "

دکتر محمد اختر چیمه
دانشکده دولتی - فیصل آباد

نگاهی به عشاقنامه عراقی (ج)

"مثنوی عشاقنامه" سروده شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی همدانی (رح) شاعر متصوف ایران (م: ۶۸۸/هـ ۱۲۸۸م) می باشد. عراقی از سرایندگان نامدار و ستارگان درخشان شعر و ادب فارسی است که در قرن هفتم هجری در ممالک مختلف از قبیل شبه قاره پاکستان و هند و عراق و روم و مصر و شام بسر می برده است. وی در خدمت شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی سهروردی مراحل سلوک را طی نموده و مکتب عرفانی وحدت وجود شیخ اکبر ابن عربی (رح) و صدرالدین قونیوی (رح) را بوسیله زبان فارسی در سراسر جهان گسترش و توسعه داده است. مثنوی عراقی به نامهای متعدد موسوم است مانند ده فصل (۱)، ده نامه عشاقنامه (۲)، عشق نامه (۳)، کاشف الاسرار سبحانی (۴). شیخ عراقی این را بر وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنائی غزنوی، در بحر خفیف مسدس محذوف (فاعلاتن. مفاعلن - فعلن) دارای ۱۰۵۸ بیت طبق طبع دانشمند انگلیسی آر تورج. آر بری و مشتمل بر ۴۸۰۹ تا ۵۸۷۲ = ۱۰۶۴ بیت مطابق چاپ استاد سعید نفیسی در کلیات عراقی بنظم در آورده و این مثنوی در واقع خلاصه ایست در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان و کیفیت حکمت و عرفان که با این بیت آغاز می شود.

هر که جان دارد و روان دارد واجب است آنکه درد جان دارد (۵)

پیش از آنکه در معرفی و بررسی مثنوی عشاقنامه عراقی چیزی نگاشته شود لازم بنظر می آید که در مورد تسامح آقای جولیان بالدیک - محقق جوان انگلیسی - کلمه ای چند رقم گردد تا اشتباه رفع گردد.

آقای جولیان بالدیک در مجله ستودیا ایرانیکا (جلد ۲، شماره: ۱ ص ۶۷-۷۸) در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی، باستناد از یادداشت بلوشه در فهرست نسخه های خطی فارسی پاریس، راجع به مثنوی عشاقنامه بزبان انگلیسی مقاله ای انتشار داده و در آن کوشیده است بگوید که سراینده اصلی مثنوی بجای شیخ عراقی، یک نفر دیگر بنام شیخ عطانی است. او می نویسد که شیخ عطانی پارچه فروشی می کرد. چون بازارش گرم نبود، از پارچه فروشی دست کشید و به مسجد توقات رفت، در آنجا هزار بیت مثنوی بنام شیخ عراقی (رح) منظوم ساخت.

اما نگارنده این سطور با عقیده نویسنده مقاله مذکور موافقت ندارد، بدلالی چند:

اول اینکه نسخه پاریس در نصف اول قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) کتابت شده، و قتیکه در چاپ عشاقنامه باهتمام سعید نفیسی، صرف نظر از نسخه های مطبوعه کانبور و لاهور و بمبئی، از دو نسخه خطی قدیمی تر استنساخ شده در آغاز قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری استفاده گردیده است. (۶)

دوم اینکه دو نسخه معتبر و مهمتر، موجود در استامبول مورخ ۸۲۶ هـ

(=۱۴۲۲م) و در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران مورخ ۸۵۸ هـ
(=۱۴۵۳م) هم این مثنوی را از شیخ عراقی (رح) نشان داده اند. (۷)
سوم، در برخی از کتب عرفانی متقدم مانند اللمحات فی شرح اللمعات
عراقی (۸)، مؤلفش در اوائل قرن نهم هجری در ضمن شرح مطالب به صراحت
از عشاقنامه شیخ عراقی به عنوان رساله منظوم وی استشهاد جسته است.
چهارم، کاتب بی نام نسخه خطی پاریس بدون ذکر سند و مدرک، فقط
باستفاده از گفتار دانشمندان، مثنوی عشاقنامه را به عطائی
منسوب کرده است. (۹)

پنجم، بقول دکتر یوگ دایان آهوجیه از هند "عراقی مدتی دراز فدای
تعصب عمومی شد و عشق افلاطونی او شاید بیشتر مسؤل بی اعتنائی ها
باشد". (۱۰) همچنین بگفتار مولانا جامی (رح) در آغاز "اشعة اللمعات"
اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند و دامن قبول از آن در چیده و این فقیر نیز
چون آن رد و انکار را می دید از شغل بآن فراغتی می ورزید... (۱۱) و
کاتب نسخه پاریس ظاهراً از ارادتمندان عطائی می باشد، ممکن است از
رسوایی عراقی سوی استفاده کرده، برای عطائی گمنام زمینه
ای فراهم ساخته باشد.

ششم، شغل عطائی پارچه فردوسی مذکور افتاده و مثنوی عشاقنامه که
مشحون از غزلیات است جنبه ابتکاری دارد، بعید بنظر می رسد که يك نفر
بازاری چنین اثر ابتکاری در ادب و شعر فارسی بوجود بیاورد، اما شیخ
عراقی که متصوف شاعر پیشه بود، می توانست مبتکر شیوه
جدیدی باشد.

هفتم، چون شیخ عراقی شاعر متصوف بود، حتماً باید مانند پیشوایان تصوف سنائی و عطار و مولوی چنین مثنوی بسراید.

هشتم، شیخ عراقی عارف عاشق مسلک و سوخته محبت الهی بود، مثنوی "عشاقنامه" با افکار او، و گرمی و گیرندگی آن با جذب و سوختگی وی عیناً مطابقت دارد.

نهم، حکایاتی و داستانهایی که راجع به شیخ احمد غزالی (رح) و شیخ روزبهان بقلی (رح) و دیگران در مثنوی بیان شده، دلیلی است که سراینده آن شیخ عراقی (رح) است که از نظر عقاید عاشقانه و درد و سوز، آنها نزدیک بهم دیگراند.

حاصل اینکه بظن غالب، مثنوی عشاقنامه یا ده فصل از تصانیف شیخ عراقی (رح) است و گفتار کاتب نسخه خطی پاریس، و قول بلوشه نگارنده فهرست پاریس مبنی بر جعل می باشد، و اساس مقاله آقای جولیان بالدیک بر آن قرار گرفته است، لذا مورد پذیرش و قبول نیست. (۱۲)

اکنون می پردازیم به بررسی مثنوی عشاقنامه عراقی (رح).

شیخ عراقی (رح) در آغاز مثنوی شیوه پیشینیان را بکار برده است. چنانکه شعر مثنوی معمولاً با توصیف صفات پروردگار عالم شروع می شود؛ عراقی در دیباچه، حمد و ثنای خدای ذوالجلال را بیان نموده و این حمد و ثنا غالباً با کنایات و استعارات فراوان آمیخته است. پس از آن عراقی به نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و مناقب یاران (رض) وی و ذکر خواجه ممدوح (رح) پرداخته است. بی مناسبت نیست که از عناوین (۱۳)

دیباچه مطول مثنوی مطابق نسخه ای که باهتمام دکتر آربری بچاپ رسیده

است در اینجا ذکرى شود. گمانید که به سابقه تمامه در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۱- بسم الله الرحمن الرحيم مثنوی عشاقنامه در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۲- در تصفیة نهاد گوید تذکر داده و دکتر فریح اللطیف در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۳- فی نعت سید المرسلین (ص) ۱۲۰ م نوشته است (ص ۷۱) نسخه

۴- در فضیلت خلفای راشدین (رض) عراقی در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۵- در نصیحت عوام گوید ۱۲۷ م بعضی سال شهادت امیر لیل در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۶- در صفت ده فصل گوید عشاقها با خواجیه شمس الدین صاحب دیوان در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۷- در مدح صاحب دیوان در همان اوایل مثنوی خوشیها برآورده است (ص ۷۱) نسخه

۸- در نصیحت ملوک آن کرده باشد برآیت مقدمه در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۹- حکایت سکندر و ارسطو در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

۱۰- در حسب حال خویش گوید در این نسخه است (ص ۷۱) نسخه

شیخ فخرالدین عراقی (رح) در پایان این دیباچه در قطعه ای چنین شرح

می دهد که حال روحی و عشق حقیقی او را بنوشتن این کتاب بر انگیزته و

بیان کیفیت درونی خویش را با این بیت آغاز می کند:

صاحبها راز اندرون بنهفت تا نپرسی ز من، نخواهم گفت (۱۴)

در بیت آخر این قطعه منظومه را بنام "ده فصل" یاد کرده باین طریق:

کلماتیست از مخارج اصل اندرو هست مندرج ده فصل (۱۵)

سپس منظومه را شروع فرموده و "ده فصل" آن مطابق چاپ آربری بدین

منوال است:

- فصل اول: در صفت عشاق
 فصل دوم: در صفت عاشق و معشوق
 فصل سوم: در صفت عاشقان و عارفان
 فصل چهارم: در بیان عشق
 فصل پنجم: در کمال انسان در عشق
 فصل ششم: در بیان شوق دوست
 فصل هفتم: در غلبات عشق
 فصل هشتم: در خطاب به معشوق
 فصل نهم: در بیان حقیقت عشق
 فصل دهم: در خاتمت کتاب

در هر يك از فصول دهگانه و دیباچه و خاتمه منظومه، شیخ عراقی (رح) مباحثی از مباحث عرفانی را مطرح کرده و عشق خدای را شرح داده و آنرا همراه با تمثیل‌ها و داستانها پایان رسانیده است. و در ضمن ایراد تمثیلات و حکایات از برخی از صوفیه مانند ابوبکر شبلی و بابا کوهی و احمد غزالی و روز بهان بقلی و شیخ نجم الدین کبری را که ذوق جمال پرستی و عشق مجازی پیدا کردند و بوسیله آن بمنتهای عشق الهی و حقیقی نایل آمدند یاد می کند و حقایق معنوی و معارف باطنی را بیان می کند. این مثنوی را اسلوبی بدیع است که از دیگر مثنوی های فارسی امتیاز بخشد، و آن اینست که هر فصل با ابیاتی چند در بیان حقیقت عشق شروع می شود و سپس با حکایاتی منظوم و نیز با تغزلهای عاشقانه که به همان بحر مثنوی ساخته شده است.

مزین می گردد. (۱۶) این نکته شایان توجه بسیار است که عراقی در میان مثنوی خود چندین غزل را گنجانیده و به ساقی نامه هم پرداخته است. (۱۷)

درباره زمان تألیف مثنوی "عشاقنامه" استاد سعید نفیسی سال ۶۸ هـ. ق/ ۱۲۸۱ م را تذکر داده و دکتر ذبیح الله صفا بین سالهای ۶۸ - ۶۸۳ هـ. ق/ ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ م نوشته است. (۱۸) ولی اگر از نظر تاریخی به احوال عراقی نگاه بیندازیم، عراقی ظاهراً در آن عصر در شام می زیسته، و تا ۶۷۵ هـ. ق/ ۱۲۷۶ م یعنی سال شهادت امیر معین الدین پروانه در روم بوده و بعد از او در همانجا با خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی آشنا شده است و بظاهر در همان اوان باید مثنوی خویش را سروده باشد و بنام خواجه صاحب دیوان عنوان کرده باشد. بروایت مقدمه دیوان خواجه خودش عراقی را در روم از دست مغولان نجات داده و راه فرار او را فراهم ساخته است. سپس عراقی به مصر رفته و سلطان مصر که بگمان غالب ملک ظاهر بیبرس (متوفی در ۶۷۶ هـ. ق/ ۱۲۷۷ م) می باشد. پایه شیخ الشیوخ و پیشوای صوفیان را به او اعطا نموده و در حین حیات سلطان مصر عراقی از آنجا به دمشق شتافته است. (۱۹) استادان ارجمند نامبرده هم باین نکته اشاره ای کرده اند.

بنابر این شواهد تاریخی بطور قطع نمی توان گفت که عراقی مثنوی را در سال ۶۸ هـ. ق/ ۱۲۸۱ م یا بعد از آن سروده مگر اینکه در طول اقامت خویش در دمشق آنرا بنظم در آورده و بنام خواجه شمس الدین صاحب دیوان عنوان کرده باشد و گرنه ظاهراً باید در دوران حیات خود در روم، در حدود سال

۶۷۵ یا ۶۷۶ هـ/ ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷ م سروده باشد. (۲۱) مطابق تحقیق آربری منظومه های بنام "عشق نامه" پیش از زمان عراقی وجود داشته و در آن ها موضوع عشق خدا با آزادی و روشنی بیشتری بیان شده است. نخستین شاعری که چنین شعری را بدو نسبت می دهند سنائی است ولی انتساب چنین منظومه به سنائی تا اندازه ای مشکوک بنظر می رسد. (۲۰) مثنوی دیگر مانند آن به کمال اسماعیل اصفهانی منسوب است. (۲۱) دانشمند ارجمند دکتر عبدالحسین زرین کوب در مورد عشاقنامه عراقی چنین اظهار نظر می کند: "در ادب صوفیه شعر تعلیمی بسیار است و بیشتر قالب مثنوی را برای این مقصود برگزیده اند. از آنجمله فخرالدین عراقی (رح) که غزلهای گرم و پرشور او ادب صوفیه را رنگی خاص داده است، در منظومه ده فصل خویش با وزن حدیقه سنائی لحن پر درد و سوز عطار را جمع دارد. هر چند از حیث تنوع و کثرت معانی این مثنوی عراقی به هیچ وجه به پایه حدیقه نمی رسد، اما هم سلاست و انسجام آن بیشترست و هم درد و سوز آن افزون تر." (۲۲) البته از لحاظ معانی بکر و مضامین عالی و مطالب عرفانی با "منطق الطیر" عطار و مثنوی معنوی مولوی قابل مقایسه نیست. با این همه مثنوی عراقی بطرزی شیوا و نغز سروده شده و عراقی در آن میدان غزل نیز استادی خویش را نشان داده، هم به ادب صوفیه رنگ و آهنگ خاصی بخشیده و هم در زبان و ادبیات فارسی شیوه و اسلوب ویژه ای را بوجود آورده است. این روش عراقی بعداً منشأ ایجاد منظومه هاتی

بنام "عشاقنامه" یا "ده نامه" گردید که ذکر آنها در مقاله ای جداگانه خواهد آمد.

در آخر مذکور می افتد که مثنوی "عشاقنامه" عراقی از دانشمندان اروپائی مثل آربری (استاد فارسی در کمبریج) را چنان تحت تأثیر قرار داده (۲۲) که او همراه مقدمه دیوان عراقی — که در شرح حال وی نگارش یافته و نویسنده آن معلوم نیست — این را به تصحیح و ترجمه انگلیسی منظوم، در سلسله نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبئی بشماره هشت در سال ۱۳۵۷ هجری/۱۹۳۹ میلادی بچاپ رسانیده است. علاوه بر آن در ضمن کلیات عراقی نیز در لاهور و لکهنو و کانپور و همچنین در تهران به سعی سعید نفیسی مکرراً به زیور طباعت آراسته گردیده است.

مراجع

- ۱- عشاقنامه، آربری، ص ۳۷، ۴۳؛ کلیات عراقی، نفیسی، عشاقنامه ۳۳۶.
- بقول عراقی:
- ... تا نوائی ز عشق آغازم / وین چنین تحفها بپردازم
- کلماتیست از مخارج اصل اندر و هست مندرج ده فصل، رفق
- و نیز رجوع کنید به: ریاض العارفین، چاپ محمودی، ص ۱۶۳.
- ۲- کلیات عراقی، نفیسی، عشاقنامه، ص ۳۲۷.
- ۳- فهرست خطی، مجلس، ۲۵۵/۳؛ فهرست خطی، منزوی، ۳/۴.

- ۴- میخانه، ص ۴۵؛ نیز رجوع کنید به: کلیات عراقی، چاپ لاهور، ص ۱۸۵ که عنوانش "مثنوی از تصنیف شیخ عراقی رحمة الله" مرقوم گردیده است.
- ۵- عشاقنامه، آربری، ص ۲۹؛ کلیات عراقی، نفیسی عشاقنامه، ص ۳۲۷
- ۶- کلیات عراقی، دیباچه نفیسی، ص ۳۵
- ۷- فهرست منزوی، جلد ۳/۴، ص ۳۰۰
- ۸- خطی، مرکزی بشماره ۵۹۳۱، ص ۵۳
- ۹- ستودیا ایرانیکا، جلد ۲، شماره: ۱، ص ۶۸
- ۱۰- ایند و ایرانیکا، ۱۷ (۱۹۶۴م)، ۳/۴
- ۱۱- "اشعة اللمعات" مولانا جامی، سنگی، ص ۳؛ اشعة اللمعات مع سوانح غزالی، (گنجینه عرفان) ص ۲
- ۱۲- البته منظومه ای بعنوان "مشهد انوار" در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۸۳۹/۱، ۲۱۹/۱۵ باشتباه به شیخ عراقی نسبت داده شده است. این منظومه در کتابخانه نامبرده بشماره ۲۹۵، ص ۲۲۳-۲۲۶ محفوظ است. نگارنده این سطور دوران قیام خویش در تهران به آن نگاهی انداخته، در سبک آن شك کرده و به فهرست نگار معروف ایران آقای محمد تقی دانش پژوه نشانش داده و ایشان به سهو خود اعتراف کردند و گفتند که منظومه نامبرده باید غالباً از غزالی مشهدی باشد نه از عراقی همدانی.
- ۱۳- در باب عنوانات دیباچه مثنوی عشاقنامه باید گفت که میان نسخه های چاپی بمبئی و تهران اندکی تفاوت است، ولی چون بنظر نگارنده لزومی بتذکر

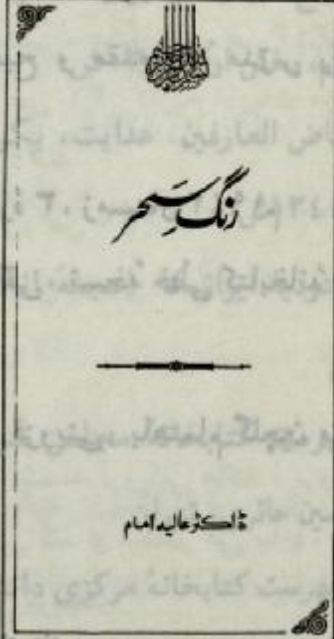
- نبود از بازگردن آنها صرف نظر کرده است. مثنوی، مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی
- ۱۴- عشاقنامه، آربری، ص ۴۲؛ کلیات عراقی، نفیسی، عشاقنامه، ص ۳۳۶
- ۱۵- عشاقنامه، آربری، ص ۴۳؛ کلیات عراقی، نفیسی، عشاقنامه، ص ۳۳۶
- ۱۶- از سعدی تا جامی، حکمت، ص ۱۷۷
- ۱۷- در کلیات عراقی، چاپ لاهور، ص ۱۹۷ و چاپ لکهنو، ص ۲۱۳
زیر عنوان "ساقی نامه" قطعه ای به ابن بیت آغاز می شود: ۲۶۶/۱
ساقیا باده صبح بده عاشقان را غذای روح بده ۶-۶
- ملاً عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در تذکره "میخانه" ص ۴۹ که آن را
تماماً به سرایندگان ساقی نامه ها اختصاص داده بعنوان "من مثنوی کاشف
الاسرار سبحانی فخرالدین ابراهیم عراقی قدس سره" قطعه ای به رسم تیمن و
تیزک درج نموده که آن مست میخانه الهی بروش ساقی نامه منظوم ساخته و آن
را به بیت زیر شروع نموده است:
- از عراقی سلام بر عشاق آن جگر خستگان تیر فراق
(رجوع کنید به: کلیات عراقی، نفیسی، عشاقنامه، ص ۳۴۳)
- ۱۸- کلیات عراقی، دیباچه نفیسی، ص ۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران،
دکتر صفا، چاپ دانشگاه تهران، ج ۳، ۵۷۶/۱
- ۱۹- کلیات عراقی، نفیسی، مقدمه دیوان، ص ۵۹-۶۳
- ۲۰- مثنوی های حکیم سنائی، مقدمه مدرّس رضوی، ص ۴-۶
- ۲۱- مجله روزگار نو، ج ۱، شماره ۳، ص ۲۷
- ۲۲- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۸۱
- ۲۳- این امر بسیار جالب است که يك دانشمند اروپائی مانند آربری مثنوی
عراقی را بزبان انگلیسی منظوم ترجمه می کند و منتشر می سازد. و دومی
مثل بالدیک در رد آن کوشیده مقاله ای می نویسد.
- ع — ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

مشخصات مراجع

- ۱- ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ۱۳۴۹ش
- ۲- از سعدی تا جامی، تألیف ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹ش
- ۳- "اشعة اللمعات" جامی، سوانح غزالی (گنجینه عرفان)، بتصحیح حامد ربیانی، تهران
- ۴- "اشعة اللمعات" مولانا جامی، همراه رسالات دیگر، تهران سنگی ۱۳۵۲ ه.ق.
- ۵- ایندو ایرانیکا (مجله انگلیسی) انجمن ایران، کلکته جلد ۱۷ شماره ۳، ۱۹۶۴م
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، جلد سوم، بخش اول ۱۳۵۱ش.
- ۷- ریاض العارفین، هدایت، بکوشش مهر علی گرگانی، چاپ محمودی، تهران ۱۳۴۴ش
- ۸- ستودیا ایرانیکا (مجله انگلیسی)، سال دوم، شماره اول، پاریس ۱۹۷۳م
- ۹- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، تألیف ابن یوسف شیرازی و عبدالحسین حائری، تهران
- ۱- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نگارش محمد تقی دانش پژوه انتشارات دانشگاه تهران

- ۱۱- فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه ای- تهران
- ۱۲- کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی (شامل مقدمه دیوان .. عشاقنامه)، با دیباچه و تصحیح سعید نفیسی، از انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، چپ چهارم، ۱۳۳۸ش
- ۱۳- کلیات عراقی، بفرمانش شیخ الهی بخش، لاهور
- ۱۴- کلیات عراقی، چاپ نولکشور لکهنو، ۱۳۰۹ هـ. ق.
- ۱۵- اللمحات فی شرح اللمعات، شیخ یار علی شیرازی، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۹۳۱
- ۱۶- مثنوی عشاقنامه شیخ فخرالدین عراقی مع شرح حال وی، بتصحیح آریری بمبئی ۱۳۵۷ هـ. ق.
- ۱۷- مثنوی های حکیم سنائی، تصحیح و مقدمه از مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش
- ۱۸- مجله روزگار نو، لندن، جلد یک شماره ۳، زمستان ۱۹۴۱م
- ۱۹- مشهد انوار، منظومه منسوب به عراقی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۹۵
- ۲۰- میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، باهتمام گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰ش

<p>سفر نامہ</p> <p>کوہِ قاف کے اُس پار</p> <p>(از پاکستان میں پندرہ دن)</p> <p>از</p> <p>سید علی اکبر رضوی</p> <p>ناشر</p> <p>جاویدان</p>	<p>بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ</p> <p>بیتات</p> <p>مختصر مقدم</p> <p>سیرت نبویہ کرام حضرت یونسؑ حضرت عیسیٰؑ</p> <p>بہ فضل افسران</p> <p>بہ نفاذ و بیسائر</p> <hr/> <p>شش درجہاں روشن کا طوق ہے بیتات تسکین قلب و روح گراماں ہے بیتات بہ الفت و محبت و وحدت کا درس ہے آگہی و بصیرت و عرفان ہے بیتات</p> <p>تالیف: عرفان رضوی</p> <p>پہرہ پندرہواں - امداد بازار - کراچی</p> <p>۱۹۶۶ء - ۲۱۲۲۲۲</p>
---	--

<p>PATHWAYS OF MYSTIC JOURNEY AND AVENUES OF BEATITUDE</p> <p>MINHAJ AL-SAJR WA MADARIJ AL-KHAIR</p> <p>BY</p> <p>HAZRAT ABU AL-HASAN ZAID FARUQI MUJADDIDI DEHLAWI</p> <p>Translated in to English By Sardar Ali Ahmad Khan MEMBER, SUNNI WRITERS' GUILD</p> <p>Published By SAHIBZADA MIAN JAMIL AHMAD SHARAFPURI NAZIM Darul Muballighien Hazrat Mian Sahib Sharafpur Sharif, District Sheikhpura (Pakistani)</p>	<div style="text-align: center;">  <p>زنگِ سحر</p> <p>ڈاکٹر عالیہ امام</p> </div>
--	---

پرویز آذکائی
همدان - ایران

میرزا نصرت قوچانی طبیب

(ح ۱۲۵۳ - ح ۱۳۲۵ هـ ق)

الف. احوال:

طیب عارف و حکیم شاعر، دکتر علی نقی خراسانی حفظ الملك «نصرت قوچانی» حافظ الصّحة تهرانی، که در میان همگنان بکلی ناشناخته و گمنام مانده، حال آن که نه تنها از حلقات اصلی و اَسط بین طبّ قدیم و طبّ جدید است، بل همانا از پیشگامان پزشکی نوین در ایران دوران معاصر بشمار تواند رفت. وی، چنان که خود گوید: «قوچانی الاصل و طهرانی المسکن» بود، نیاکانش پیشتر در معدن فیروزه نیشابور متوطن بوده اند، تا آن که رضا قلی خان ایلخانی کُرد زعفرانلو حکمران قوچان (۱۲۳۱-۱۲۴۹ ق) ایشان را از آنجا به قوچان کوچانیده است. میرزا نصرت (علی نقی) حدود سال ۱۲۵۳ هـ ق در آن شهرزاده شد، خود وی در شرح صداع شقیقه گوید:

«بنده که مترجم این اوراقم (در ۱۳۱۶ ق) مدّت ۵۵ سال است (از

۱۲۶۱=۵۵-۱۳۱۶) که دچار این قسم صداع می باشم، از سنّ ۸

سالگی (تولد ۱۲۵۳=۸-۱۲۶۱) به خاطر دارم در دسرهایی که مرا دچار

می شد، و اسبابی که مایه بروز او می شد...» [خمسۀ ناصری، ۲، ص ۳۵۵].
 آنگاه مقدمات ادبی را در مدرسه «عوضیه» قوچان فرا گرفت، سپس به شهر
 مشهد رفت، چند سالی در آنجا علوم ریاضی و طبیعی، هیأت و حکمت
 آموخت. پس از آن به سبزوار رفت، و حکمت الهی را نزد حکیم نامدار حاجی
 ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ق) تحصیل کرد، و ظاهراً به سال ۱۲۸۰ هـ ق،
 چنان که خود گوید در ۲۸ سالگی به تهران آمد، و در آنجا نیز علوم هیأت و
 نجوم و طب را در نزد استادان بیاموخت، و بسا که از همان سال (۱۲۸۰) در
 مدرسه دارالفنون پذیرفته شد، «علوم جدید را از حساب و هندسه و هیأت و
 نجوم و طبیعی و تشریح (، جراحی) و طب و زبان فرانسه حاصل نمود.»
 [طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۶۶۸].

استادان وی در پزشکی نوین (فرنگی)، یکی دکتر طولوزان فرانسوی
 (۱۸۲۰-۱۸۹۷م) -طیب مخصوص ناصرالدین شاه قاجار، دوم میرزا رضای
 دکتر علی آبادی (متوفای ۱۲۹۴ق) و دیگر حکیم شلیمر فلمنکی/هلندی
 (م ۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق) بودند. فراغت وی از تحصیل در مدرسه دارالفنون،
 علی الظاهر به سال ۱۲۸۶ق بود، که هم پس از آن در محکمه طبی آنجا
 اشتغال می داشت، تا آن که در سال ۱۲۹۰ق «مریضخانه دولتی» به ریاست
 دکتر میرزا علی اکبر خان نفیسی ناظم الاطباء (م ۱۳۴۲ق/۱۳۰۳ش) دایر
 شد، و میرزا نصرت قوچانی به طبابت در آن مریضخانه منصوب گردید.

خود وی در تضاعیف کتابهایش گفته: «کمترین در عهد جوانی ترک
 وطن مألوف نموده، و در این خطه مینونشان [تهران] مسکن گرفتیم،

به بینوایی ساختم، و با بی برگی بسر بردم، مدت سی سال در این مدرسه خالی از وسوسه [دارالفنون] تحصیل نمودم، دیدم آنچه دیدم، و شنیدم آنچه شنیدم، در این مدت هر معلمی در هر علمی که وارد این دارالحکم گردید، بنده اول تلامذه او بودم، به قدر قوه چیزی از او فهمیدم، تمام را ضبط و ثبت نمودم...» [خمسه ۲، ص ۴]، و مکرر کرده است که: مصنف این اوراق اکنون (-۱۳۱۴/۱۳۱۵ق) مدت ۲۴/۲۵ سال در مریضخانه مبارکه دولتی و مطب مدرسه دارالفنون از روی بصیرت همه روزه مشغول معالجه پنجاه نفر مریض است. در این مدت، قریب پانصد هزار دفعه مریض دستور العمل داده است، و نه هزار طفل به دست خود آبله کوبیده است... [خمسه ۹، ص ۱۱]...
 سوای آن که در سفر و در حضر، در چندین سال زندگی مشغول معالجه طبیبی و جراحی و کحالی بوده ام/سنه ۱۳۲۰ق» [خمسه ۲، مقدمه].
 دکتر میرزا نصرت قوچانی علاوه از فن طبابت، در شعر و شاعری هم دستی داشته، گویان تذوق یا طبع آزمایی در این رشته عاده با مسلک عرفانی ملازم است، چنان که معصومعلی شاه شیرازی (نایب الصدر) به تفصیل و تبجیل از این بابت یاد نموده، از جمله گوید که: «در اواخر سال ۱۳۰۹ق، علی قلی خان مخبر الدوله وزیر علوم بیرون دروازه دولت (تهران) متصل به باغ مخبرآباد، طرح عمارت و خانقاه به نام [پدر] نامه نگار [رحمتعلی شاه پدر معصومعلی شاه] بنا فرمود و به اتمام رسید. پس عارف سامی میرزا نصرت خان طبیب حبیب، که از پزشکان نامی و درست برآمدگان مدرسه دارالفنون است، قصیده در وصف آنجا انشاء نموده، بعضی از

اشعارش این است:

به ساعتی خوش و روزی مبارك و دلشاد
مهندس فلکی طرح این حدیقه نهاد
هزار و سیصد و ده سال رفت از هجرت که «رحمتیه» شد از رحمت خدا آباد

به دستیاری فخر دول وزیر علوم کزو کنند وزیران همیشه استمداد

به پور حضرت رحمتعلی به رسم نیاز که خانقاه نماید برای اهل رشاد

کمینه «نصرت» بیدل ز روی خواهش طبع به ساعتی بنمود این قصیده را انشاد

[طرایق الحقایق، ج ۳، ص ۱۵۹۴]

میرزا نصرت طبیب در امر طریقت از جمله مریدان فقیر محمد علی

قوچانی (۱۲۵۵-۱۳۱۶ ق) بود، چنان که باز نایب الصدر یاد کرده است:

«روز ۲۴ ربیع الاول ۱۳۱۶ در قلعه شمیران طهران بودم که تلگراف رسید،

فقیر محمد علی (خبوشانی) به رحمت ایزدی پیوسته، از خواص مریدان

(او) یکی میرزا نصرت خان طبیب حافظ الصحه قوچانی است، که ترجمه وی

به عبارت منقول از خط آنجناب به عین آورده می شود... (الخ). این غزل که

در مدح فقیر محمد علی است از دیوان او آورده شد:

هر که چون تو پای تا سر، فانی فی الله نیست

از بقای جاودانی هیچگه آگاه نیست

نصرتا تا دست داری پا مکش از کوی دوست

عمر اگر کوتاه بود، دست طلب کوتاه نیست

[همان، ص ۶۶۸ و ۶۶۹].

کتاب گرانمایه «طرایق الحقایق» تألیف نایب الصدر معصوم علیشاه شیرازی نعمة اللهی (۱۲۷۰-۱۳۴۴هـ ق) که خود يك دائرة المعارف سلاسل صوفیه و مسالك عرفانیه است، و نخست بار بین سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ ق (در سه مجلد پس از تألیف) بطبع رسیده، حسن ختام را اشعار طبیب قوچانی با همان تخلص «نصرت» به نقل آورده، چنان که گوید: «مقرّب سبحانی میرزا نصرت خبوشانی قصیده در توصیف این تألیف به رشته نظم آورده، بعضی از آن است:

مطلع انوار حق شد روشن از شمس وجود پرتوش سر تا سر آفاق را یکجا گرفت
پایر اورنگ پدر بنهاد معصومعلی منت ایزد را که آخر حق به مرکز جا گرفت»
[ص ۱۷۵]

میرزا نصرت، سفری به مازندران نموده (سال ۱۳۱۵ق) که در ذیل آثار او یاد خواهد شد، اما معصومعلی شاه می گوید که «چون سال عمرش به ۶۳ رسید (=ح ۱۳۱۶هـ ق) مأمور قوچان و حافظ الصحه وطن مألوفش گردید.» [ص ۶۶۸]. به هر تقدیر، آخرین تاریخی که در حیات وی یاد شده (- یعنی آنچه بنده دیده ام): اتحاف نسختی از کتاب «حفظ صحّت ناصری» خودش به فرزندش دکتر سرهنگ عزیز الله خان نصرت، در پایان نسخه بدین عبارت است: «یادگار برای نور چشمی میرزا عزیز الله خان نوشته شد، يوم دو شنبه غره شهر رمضان المبارك سنه ۱۳۲۳.» [ص ۹]. بسا که دکتر نصرت قوچانی پس از این تاریخ بیش نمانده، شاید که پس از هفتاد سال شمسی، حدود ۱۳۲۵ قمری در گذشته باشد. بیماری مدّة العمر این طبیب،

چنان که پیشتر گذشت، صداع شقیقه (=میگرن) بود، که از هشت سالگی بدان ابتلا داشته، و برای رفع آن از واسطه عمر تریاک می کشیده، و در آواخر مرفین تزریق می کرده است. [خمسه ۲، ص ۳۵۶].

از بازماندگان میرزا نصرت قوچانی، چنان که از اتحاف نسخه ای از کتاب «حفظ الصحه» به فرزندش، و از اشاره استاد دکتر نجم آبادی بر می آید، سرهنگ دکتر عزیز الله خان نصرت (م-ح ۱۳۳۵ ش ۴) - طبیب سابق بهداری ارتش و شهرداری که مطب وی در کوچه غربی بیمارستان ابن سینای تهران بوده [امیر کبیر و دارالفنون، ص ۲۱۴ و ۲۱۷]، ظاهراً دکتر «عزت نصرت» - فرزند همین سرهنگ عزیز الله خان باشد که برخی از کتابهای طبّی و دستنوشته های جدش در جزو نسخه های خطی پزشکی دانشگاه بوعلی سینای همدان هست.

ب. آثار.

آنچه معصومعلی شاه یاد کرده که «چندین کتاب تألیف و ترجمه نموده، منجمله عبارت است از: (۱) - خمسه ناصری که پنج مقاله طبّی است، (۲) - تشریح فوائد الاعضاء، (۳) - امراض و علاج، (۴) - جراحی و کحالی، (۵) - ادویه، (۶) - آفاق و انفس که رسم آن از اسم پیداست، (۷) - حافظ الصحه ناصری که علاوه بر حفظ بلدان و انواع و اشخاص از اغلب علوم در آن بیان می شود، (۸) - شاهنامه ناصری که از اختراعات صنعت عهد این پادشاه به بحر تقارب گفتگو می کند، (۹) - راحت بعد از رنج که در مقابل «فرج بعد از شدت» نوشته، (۱۰) - دیوان قصاید و

غزلیات که به سبک عرفا بیان می نماید، و چندین رساله در (۱۱) - حفظ نفوس و (۱۲) - آبله کوبی، و غیره نوشته است. « [طریق ۳، ص ۶۶۸-۶۶۹].

اما آنچه اینجانب از آثار میرزا نصرت طبیب قوچانی دیده ام که تماماً به صورت خطی، و اغلب آنچه در کتابخانه مرکزی دانشگاه بوعلی سینای همدان محفوظ است، دستنوشته خود او باشد، فهرست وار بر حسب ترتیب تاریخی یاد خواهم کرد؛ شرح توصیفی و مبسوط درباره هر یک از آنها تحت شماره های ثبت (در فهرست توصیفی نسخه های خطی کتابخانه) خواهد آمد.

۱ - دواسازی (ش ۲۹۴):

کتاب های دوم و سوم و چهارم، که انجام های هر یک از این قرار است:

(۱) - تمام شد کتاب دوم دواسازی به دست کمترین بنده درگاه نصرت خراسانی به تاریخ سیم شهر رجب ۱۲۸۶ در مدرسه مبارکه دارالفنون در ایام امتحان دولتی، در عین اغتشاش حواس و پریشانی خیال [ص ۱۳۵]. (۲) - تمام شد جلد سیم دواسازی در مدرسه مبارکه دارالفنون به تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۸۸ (ص ۳۸۵). (۳) - تمام شد جلد چهارم کتاب دواسازی در مدرسه مبارکه دارالفنون به دست کمترین نصرت طبیب، ۱۹ صفر ۱۲۸۸ (با سجع مهر نصرت) و در حاشیه افزوده: «احکم الحکماء و افضل الفضلاء عالیجاه استادی آقای آقا میرزا کاظم حکیم طبیعی» [ص ۴۱۱].

۲ - پاتولوژی (ش ۲۵۴):

آغاز: جلد اول کتاب پاتولوژی که علم به امراض است، انجام: فصل چهارم در اورام... دوران دم، حرره کمترین نصرت خراسانی، شعبان ۱۲۸۶

با سجع مهر نصرت) [ص ۴۲۱].

۳- تشریح (ش ۲۴۱):

انجام: تمام شد علی الحساب تشریح نه قسم عصب [تقدیر] عالیجاه
مقرب الخاقان استاد نا الاعظم دکتر طولدان فرانسوی، به دست کمترین نصرت
خراسانی در مدرسه مبارکه دارالفنون در شب پنجشنبه ۱۴ ذیقعد ۱۲۸۶
[ص ۲۸۷]- فصل در بیان اعصاب ربطی، انجام: والسلام، به تاریخ چهار
شنبه ۵ محرم ۱۲۹۳ (نصرت) [ص ۳۳۴].

۴- جلاء العیون (ش ۲۹۵):

آغاز: اما بعد، چون عالیجاه حکیم بولاک نمسوی که معلم نخستین
طب و جراحی در مدرسه مبارکه دارالفنون بوده، و علوم طبیه و جراحیه
فرنگی را به زحمت تمام در ایران منتشر گردانیده... (الخ)، انجام: این بود
تفصیلی از علم کحالی طبی که از برکت خداوند بر بندگان او مفید افتد، تمام
شد این رساله کحالی در خدمت ذی رفعت مقرب الخاقان استادی حکیم شلیمر
فلمنکی، عصر یوم جمعه ۲۹ شهر رمضان، به دست کمترین نصرت طبیب
خراسانی، سنه ۱۲۸۷ (سجع مهر) [ص ۱۳۹].

۵- رساله شیمی:

که نسخه خطی آن مورخ ۱۲۹۲ق در کتابخانه عبدالحمید مولوی
مشهد (ش ۵۱۵/۱) موجود است [فهرست منزوی، ۱/۴۲۹].

۶- پاتولوژی (ش ۲۹۱):

جلد دوم، در اورام آلات دوارش دم... (الخ)، انجام: تمام شد در شب

- سه شنبه ۱۶ ربیع ۱۲۹۳/۱ ق، به دست کمترین نصرت طبیب قوچانی، امید که به دست نا اهل گرفتار نشود [ص ۴۳].
- ۷- پاتولوژی (ش ۲۹۲): ... کتاب دوم، مسمی به تغییرات دم ... انجام: تمام شد نوع دوم امراض فی دوم ربیع ۱۲۹۴/۱ [ص ۲۸]، کتاب سوم، آغاز: بسمله، الکتاب الثالث من کتب العشره من کتاب العلل و الامراض فی الاورام ... انجام: تم الکتاب الثالث ... فی يوم الاربعاء / ۱۰ صفر ۱۲۹۵ / و يتلوه کتاب الرابع فی نزف الدم [ص ۳۰۹]، کتاب چهارم ... (پایان ناتمام) [ص ۱۱۵ جزو]، کتاب پنجم، در تفسیر ترشحات غیر طبیعی ... (پایان ناتمام) [ص ۱۳۵ جزو].
- ۸- پاتولوژی (ش ۲۹۳): ... کتاب ششم در السموم ... انجام: در جراحت ساده معده، دکتر رضا [علی آبادی] مرحوم شد، کتاب ناقص ماند / ۱۲۹۴ / نصرت طبیب (با سبع مهر) - جمع آوری جزو های این کتاب و اتمام ... آن در شب چهار شنبه ۵ ذیقعه ۱۲۹۶، قریب ۹ سال مرحوم دکترتارا در [؟ اسم را محو کرده اند] این کتاب معطل کرد، آخر هم به انجام نرسید [ص ۵۱۶].
- ۹- حفظ صحت ناصری (ش ۱۹۳): آغاز: بسمله، حمدله، اما بعد، مدتی بود که بنده جهانی نصرت قوچانی در خیال آن بود که در این اواخر عمر تحفه از خود یادگار به روزگار گذارد ... (الخ)، انجام: العبد نصرت طبیب قوچانی، شب جمعه ۱۳/۷/۱۳ ق،

فارغ گردید از تصنیف این نسخه شریفه موسوم به حفظ الصحه ناصری، که این نسخه را در روز دو شنبه غره رمضان ۱۳۲۳ ق، به فرزندش میرزا عزیز الله خان یادگاری داده است [ص. ۹]. نسختی دیگر از این کتاب، که بایستی نسخه اصل بوده باشد، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ش ۲۱۶۸) هست که در آغاز آن، تقریظی به مهر «نیر الملك» (جعفر قلیخان پسر رضا قلی خان هدایت) - وزیر علوم نوشته شده، و در پایان کتاب، مؤلف شرحی از وضع مدرسه دارالفنون (ص ۶۷۹)، فهرستی از پزشکان زمان خود (ص ۶۸۲)، فهرستی از بیماری های سالیانه تهران (ص ۶۸۶) نوشته، و هم خواسته است که فهرستی از کتاب های ترجمه شده طی مدت چهل سال تأسیس دارالفنون [۱۳۰۸ = ۱۲۶۸ + ۴] ولی مطلب ناقص مانده است (ص ۶۸۷). مؤلف تصریح می کند که کتاب (حافظ الصحه) را از زبان فرانسه ترجمه کرده، و پس از فهرست مطالب، قصیده ای در مدح ناصرالدین شاه و وزیر اعظم امین السلطان گفته، که در آن «نصرت» تخلص کرده است [فهرست مجلس، ج ۶، ص ۱۳۵-۱۳۶].

۱- خمس ناصری: مکتب مطبوعه دارالفنون، سال ۱۲۶۱، ص ۲۱۶۱.

(الف. ش ۱۱۷) که نسخه مسوده کتاب و به خط مؤلف است، آن را به نام ناصرالدین شاه قاجار (کشته ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ ق) نوشته، که ابتدای تألیف آن دست کم بایستی هم در سال ۱۳۱۳ ق باشد، و اختتام آن در زمان مظفرالدین شاه قاجار، در رمضان ۱۳۱۵ ق بوده است. مؤلف یاد داشتی در برگ اول نسخه مسوده نوشته، و طی آن اظهار نموده است که: «در این

مجلد پنج رساله است که تعلق به مطب دارد، و طبیب را لازم است که این پنج رساله (= خمس) را بداند، زیرا که موضوع بدن انسان، و عبارتند از: (۱) - علم تشکیل انساج، (۲) - علم انساج و آلات، (۳) - علم آلات و اعضاء، (۴) - علم امراض و طبابت، (۵) - علم ادویه یا قرابادین، و افزوده است: «اگرچه مسوده است، ولی اشخاص با اطلاع می توانند از روی آن به خط خوش، نسخه های خوب بردارند. این کتاب نتیجه علوم پانصد ساله اهل فرنگستان است، و در واقع نتیجه علم شش هزار ساله طبابت است. این کتاب، نسخ تمام کتب قدیم را که از عهد بقراط و جالینوس و شیخ الرئیس و محمد زکریای رازی باقی مانده، نموده است. خواص قدر این نسخه را می دانند نه عوام، خاصه آنان که طب قدیم و طب جدید را خوانده و دانسته اند. نصرت، ۱۳۱۷ (ق).

در این نسخه، و هم در نسخه پاکنوشته آن (ب. ش ۱۵۶) رساله های پنجگانه (= خمس) حسب عناوین آنها، چنان که ذکر شد، اصلاً متمایز نیستند، و فصل بین مقالات و ابواب مشخص نباشد. نسخه پس از [فصل یازدهم] به عنوان «در مسمومین...» که خصوصیت به پاتولوژی دارد» (ص ۴۹۸)، بدین عبارت پایان می پذیرد: «تمام شد جلد سیم کتاب پاتولوژی به واسطه کمترین نصرت طبیب قوچانی الاصل و طهران المسکن که دو جلد پیشتر از او را در طهران ترجمه و انشاء کرده بودم، و بقیه جلد سیم را در اشرف (بار فروش) مازندران در کمال پریشانی و اغتشاش حواس و تنهایی به اتمام رسانیدم، اگر زندگانی باشد، نسخه هم از معرفت ادویه و طریقه

استعملات آن ترجمه نمایم، آن وقت کتابی می شود کامل، یعنی دارای تمام ملزومات طبیه که عبارت است از: معرفت انساج آلات بدنیه، و تشریح تمام آنها، و عمل ذاتی هر یک از اعضاء، و امراض واقعه و حادثه در آنها، و ادویه مستعمله در هر یک از آنها بطور استعلاج، به تاریخ یوم چهارشنبه دهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۱۵، نصرت. «ص ۵۱۴». بدین سفری به «اشرف» مازندران هم معصومعلی شاه شیرازی چنین اشاره نموده است که جناب آقا میرزا نصرت خان حکیم حافظ الصّحه بر حسب مأموریت به آن نقطه مدتی است آمده اند،... (و) قصیده در وصف عمارت (شاه صفی) گفته که بعضی از آن است:

به قصر شاه صفی بین و طاق و ایوانش که تا مدارج اوج سپهر رفته سرش
مانده است (مر ۱۸۷) - حرف تشریح می کند که... (طریق، ۳/۶۵۶-۵۷).

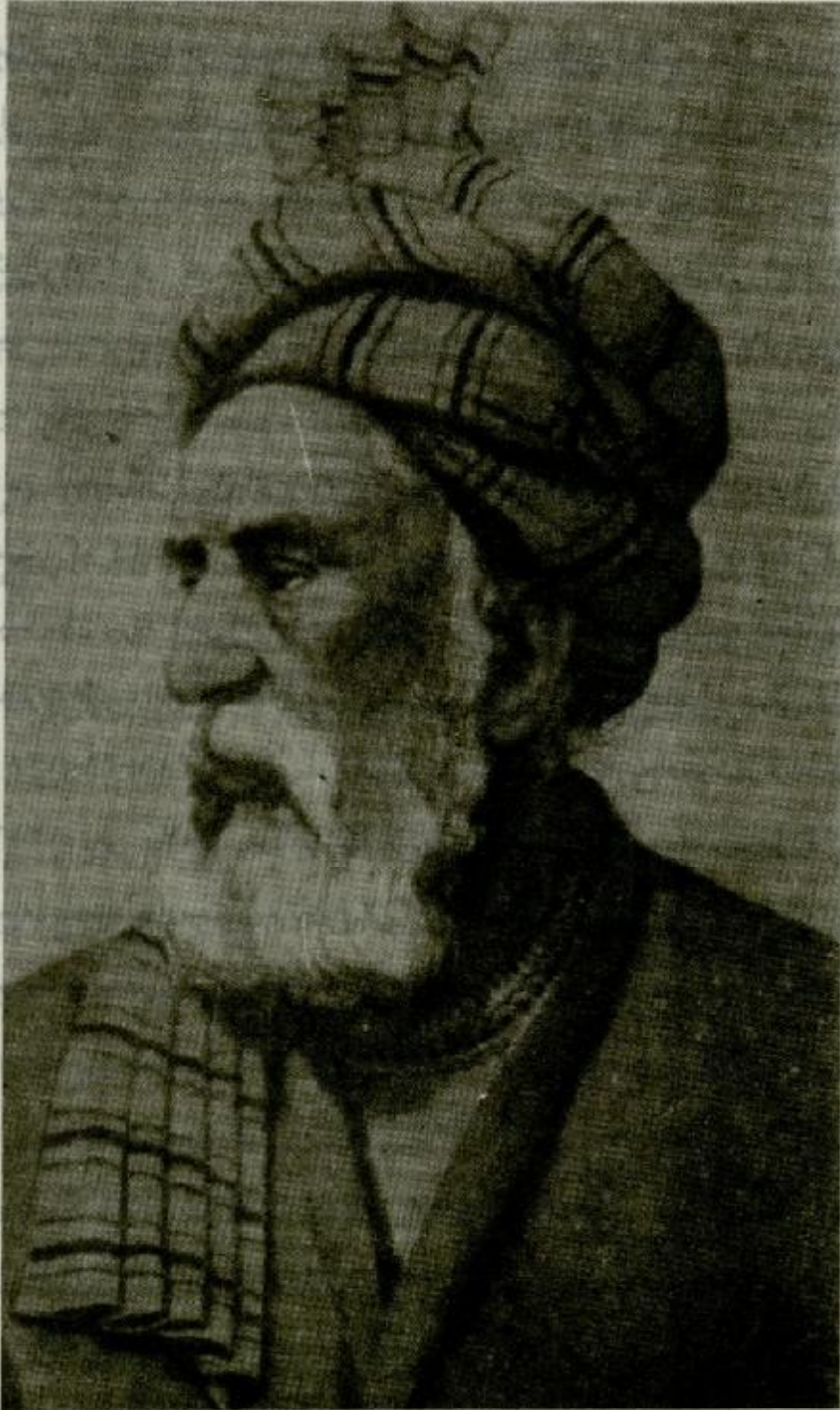
البته پس از آن، رساله پنجم کتاب که همان «علم ادویه/قربادین» باشد، در ۶۱ صفحه (جد اشمار) دیگر نوشته آمده است. ولی اطلاق «جلد سیم کتاب پاتولوژی» که در نسخه پاکنوشته «ترجمه از کتاب دکتر دیولافوا» ذکر نموده، و این که دو جلد آن را پیشتر در طهران ترجمه و انشاء کرده «حاکمی از آن است که کتاب خمسۀ ناصری تألیفی است نا مرتب و غیرمبّوب از مقالات کتاب هایی که قبلاً از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بوده است. آغاز: مقدمه - بر ارباب علوم و اصحاب صنایع پوشیده و پنهان نیست که علم و عمل و صنعت و هنر را اندازه نخواهد بود...، انجام: بوره ارمنی - این دوارا... در چند دفعه تکرار عمل شفا حاصل شود به شرطی که مرض

مزاجی ترکیب با آن نشده باشد (ص ۶۱۶). نستعلیق شکسته مؤلف که پس از آن، فهرست مطالب کتاب را در ۴ برگ نوشته، آنگاه بخشی از یک گفتار در باب جمعیت شناسی - که ترجمه از فرانسه است (به تاریخ چهار شنبه ۴ شوال ۱۳۰۸ ق) در ۴ برگ دیگر با صفحه شمار (از ۴۵۶ تا ۴۶۰) که پیداست جزوی از مسوده کتابی دیگر بوده، در پایان نسخه بدان الحاق نموده، صحافی شده است.

(ب. ش ۱۵۶)، همان نسخه پاکنوشته از روی نسخه مسوده (الف. ش ۱۱۷) است، که کتابت فقره دوم آن (-تشریح مختصر) را در ۲۶ ع ۱۳۱۴/۱۴ سپایان برده [ص ۱۶۲] و در خاتمه کتاب گوید: «بنده کمترین نصرت طبیب این کتاب را پس از سی و شش سال تجربه علمی و عملی [از ۱۲۸=۱۳۱۶-۳۶] برای اولاد خود نوشت... به تاریخ دوم شهر ذیحجه ۱۳۱۶ [ص ۶۷]. یاد داشت مقدمه مؤلف در این نسخه، شامل ذکر اسامی استادان اوست (به تاریخ ۱۳۱۷ و اضافتی به تاریخ ۱۳۲۰ ق) که در فهرست توصیفی بشرح خواهد آمد.

* * * * *

سخن یکدست و یکنواخت مانند حلقه های زنجیر پیوسته است.
رحمة الله علیه



حکیم ابوالقاسم فردوسی



پرفسور دکتر انعام الحق کوثر
کوئٹہ - بلوچستان

شیوہ حمد گویی فردوسی

فردوسی قرار می‌دهد: «بسیار از آن بزرگان و بزرگان عالم است که بدون تردید می‌توان گفت که حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹- تا ۴۱۱ ه. ق) یکی از سریر آوردگان شعر گویان و حماسه سرایان جهان است. و بین حماسه سرایان ایران از همه برتری دارد. این سرخیل شعرا مثل شعله جواله زبان و ادبیات فارسی می‌باشد. درباره این شاعر ذی حشمت و شاهنامه او در متعدد زبانهای مهم دنیا مطالب جالبی انتشار یافته است.

شماره اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بود و این شماره در نسخه های گوناگون شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده. شاهنامه فردوسی بزرگترین منظومه حماسی و تاریخی ایران و در شمار عظیمترین و زیبا ترین آثار حماسی ملل عالم است. شاهنامه فردوسی از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه یکی از شاهکارهای ادبی جهان است. شاهنامه در بادی نظر داستان های رزمی جنگ و گشتار و میدان کار زار ایرانست و ازین جهت ممکنست در خیال خوانندگان آید که شرح جنگاوری پهلوانان و دلیری قهرمانان منظور فردوسی است. ولی حقیقت آنست که معانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها هم بر جریده روزگار ثبت کرده. از آغاز تا انجام سخن یکدست و یکنواخت مانند حلقه های زنجیر پیوسته است.

نظامی عروضی چهار مقاله خود را در سال ۵۵ هجری به رشته تحریر در آورده. او نزدیکترین فرد با فردوسی بود. درباره زندگانی فردوسی نخستین بار می گوید: "من در هیچ جای دنیا و در هیچ زبانی، سخن به فصاحت فردوسی ندیده ام و الحق او هیچ باقی نگذاشت و برعکس همه که باید از آسمان کمک بگیرند، او سخن را از زمین با آسمان رسانید".

خداوند سخن و صاحب پنج گنج مثنوی فارسی نظامی گنجوی (ف ۵۹۹ ه ق) راجع به فردوسی می فرماید:

سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس
اوحدالدین انوری (ف ۵۸۳ ه ق) که چیره دستی و تسلط او در سخنوری
شهره آفاق است، درباره فردوسی می گوید:

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود، ما بنده
افصح المتکلمین و از پیامبران سخن سنج دنیا شیخ سعدی شیرازی (ف ۶۹۱ ه ق)
درباره استاد طوس می فرماید:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
"مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است"
پیش از آغاز داستان اصلی شاهنامه سخنانیکه سخنور بی عدل ما
می گوید آن محتویست: حمد خداوند متعال، ستایش پیغمبر (ص) و
یارانش، گفتار اندر ستایش خرد، گفتار در آفرینش جهان و مردم، گفتار در
آفرینش آفتاب و ماه - این کلام فردوسی از حیث لفظ و از جهت معنی بس

نغز و لطیف است. شیوه حمد گویی فردوسی خوانندگان محترم را از بس مسحور می کند، بلاغت و مهارت و جزالت و انسجام و ابداع از شعر فردوسی پدید می آید. تصورات حکیمانه و اندیشه های بلند فردوسی را درباره باری تعالی باندازه فهم خویش در معرض مطالعه دانش پژوهان و دوستان فردوسی قرار می دهیم.

الآن نمونه های از اشعار حمدیه فردوسی را پیش می کنیم. ابتدا اشعاری حمدیه از آغاز شاهنامه نقل می شود:

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیهان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
به بستندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز، اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
تو نابود هر که دانا بود	ز دانش دل پیسر برنابود
از این پرده برتر سخن گاه نیست	به هستیش اندیشه راه نیست

شاعر نابغه و عظیم ایران استاد طوس در جایهای دیگر می گوید: اشاره به دقیقی و کار اوست:

خدایا بیخشا گناه و را بیفزای در حشر جاه و را

در ابتدای نامه منوچهر به فریدون:

سپاس از جهاندار فریاد رس	نگیرد سخن جز از او دست کس
که او رهنمایست و هم دلگشای	که جاوید باشد همیشه بپای

از نامه ای که زال به پدرش سام نریمان تحریر کرده:
 بخط از نخست آفرین گسترید بدان داد گر کو زمین آفرید
 خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکیست
 در آغاز داستان سیاوش گیر می آید:

خداوند دارنده هست و نیست همه چیز جفتست و ایزد یکیست
 در نامه ای که کیخسرو به فریبرز کاوس شاه ارسال کرده:

جهان و مکان و زمان آفرید پی مور و کوه گران آفرید
 ز رخشنده خورشید تاثیر خاک همه داد بینم ز یزدان پاک
 در گفتار اندر آفرینش عالم می فرماید:

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانائی آرد پدید
 گر از چیز چیز آفریدی خدای ازل تا ابد مایه بودی بجای
 توانا بود هر چه از مایه خاست خدائی جدا کد خدائی جداست
 در نوشتن نامه از منوچهر به فریدون می گوید:

نخست از جهان آفرین کرد یاد خداوند خوبی و پاکی و داد
 سپاس از جهاندار فریاد رس نگیرد بسختی جز او دست کس

در بیان مشورت زال زر از موبدان راجع به ازدواج به رودابه بکمال
 زیرکی عجایبات خلقت خداوندی را هویدا می کند:

بدویست گیهان خرم بیپای همو داد گستر بهر دو سرای
 بدانگه که لوح و قلم آفرید که از یک فزونی نیاید پدید

در گفتگوی سام با پسرش زال و نوشتن نامه از طرف سام به
منوچهر می گوید: بیشتر از آنکه بداند که منوچهر را به دور
سر نامه کرد آفرین خدای کجا هست و باشد همیشه بجای
از اوست نیک و بد و هست و نیست همه بندگانیم و ایزد یکیست
هر آن چیز که ساخت اندر جوش بر آن است چرخ روان را روش
خداوند کیوان و خورشید و ماه و زو آفرین بر منوچهر شاه
خلاصه مضامین سوره اخلاص را چنین طور پیش می کند:
یکی نیست جز داور کردگار که او را نه انباز و نه جفت و یار
در شاهنامه دیگر اشعار بلیغ در حمد، موجود است. از آنها: بسیار
ترا ایزد این زور و مردی که داد بر او بازو و چنگ و فرخ نژاد
بدان داد تا دست فریاد خواه بگیری بر آری ز تارک چاه
بسیار
مخلو سخن هیچ بهتر ز توحید نیست بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
جهان پرشگفتست چون بنگری ندارد کسی آلت داوری
بسیار
دو گیتی پدید آمد از "کاف و نون" "چرا" نه بفرمان او در نه "چون"
سپهری که بینی بدین سان روان بدانایی او بود ناساتوان
حمد و نعت را به انداز نفر بسیار
هر آنکه کت آید به بد دسترس از زیزدان بترس و مکن بد بکس بسیار
بسیار

همی خواهم از کردگار جهان که نیرو دهد آشکار و نهان

که با زیردستان مدارا کنیم ز خاک سیه مشک سارا کنیم

بدل کارهای گذشته بگیر که یزدان ز بنده است پوزش پذیر

هر آنکس که پوزش کند بر گناه تو پذیر و کین گذشته خواه

اینک نمونه های دیگری از شاهنامه فردوسی متعلق به توحید و دینداری:

بترس از جهاندار یزدان پاک خرد را مکن در دل اندر مفاک

بد و نیک هر دو ز یزدان شناس و زو دار تا زنده باشی سپاس

که پیروز گر در جهان ایزد است جهاندار اگر زونترسد بد است

کس از خواست یزدان کرانه نیافت ز کار زمانه بهانه نیافت

بدادار کن پشت و انده مدار گذر نیست از حکم پروردگار

به یزدان گرای و سخن زو فرای که اوست روزی ده و رهنمای

همی بگذرد چرخ و یزدان بپای به نیکی مرا و ترا رهنمای

توانا و دانا و داننده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست

از اشعار استاد فردوسی که پیشتر ازین متذکر شده درباره شناگویی

خداوند متعال این مترشح می شود:

اول: فردوسی داستانها و اساطیر ایران باستان را بحیطه تحریر می آورد.

نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ملت ایران دارد، احیا و ابقای تاریخ ملی

ایران است. در شاهنامه سه دوره متمایز می توان تشخیص داد. (۱) - دوره اساطیری (۲) - عهد پهلوانی (۳) - دوران تاریخی - مطالبی راجع به دوره بعد از اسلام در ایران را اجمالاً می نویسد. باز هم در این داستانها و اساطیر ایران باستان هر موقعیکه حمد خدایتعالی را پیش می کند، مطلبی از توحید و یکتائی پروردگار را عرضه می کند.

دوم: اگرچه آغاز شاهنامه از حمد خالق بی همتابه انداز بدیع و جاذب نظر شده ولی استاد فردوسی آن را کافی نمی شمرده. در ضمن داستانهای شگرف و متنوع اشعار حمد می آورد. که به طبق موقعه و محل شایان تمجید و تحمید می باشد:

سوم: اشعار حمدیه فردوسی خیلی ساده و روشن و بسیار مؤثر که براستی بر دل می نشینند. درباره مظاهر فطرت و تخلیقات گوناگون خالق و عنایات بی پایانش و بخشایش های او حرف می زند. خوانندگان گرامی را به کیفیت مخلوق و قدرت جلیله خداوندگار آگاه می کند.

چهارم: فردوسی دلائل و براهین که برای توحید و یکتائی کردگار به صفحه قرطاس رقم می کند. همانست که در قرآن حکیم و احادیث امام الانبیاء پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم می آید.

پنجم: شعر گویان عربی و فارسی چه بیش از فردوسی و چه بعد او مضامین حمد و نعت را به انداز نغز و شیوا مورد توجه ساخته اند. ولی سادگی و فصاحت و بلاغت که در اشعار فردوسی به نظر خوانندگان گرامی قدر متصادف می شود و واژه های سره (یعنی لغت عربی کم بکار رفته) و

سبک سهل ممتنع در اشعار خود بکار می برد کمتر نصیب سخنگویان آمده است. **ششم:** مسایل مهم متکلمان و فلاسفه که در دیگر جایها متذکر نشده. در حین حمد باری تعالی می آرد. و در آن از اصطلاحات گران و ژولیده اجتناب می ورزد. این مسایل عبارتند از مرگ و حیات، کوشش، جبر و قدر، سرنوشت، بخت، اقبال و مثل آنها.

هفتم: از قلمهای بعضی مردمان درباره فردوسی سخنان بی تحقیق تراوش شده اند و او را حامی و پشتیبان عقاید و آراء شؤنه ایران باستان قرار داده اند. ولی این حمد موحدانه فردوسی بر ایمان واثق و عقاید مؤمنانه او دلیل محکم و مستحکم است. زیرا که در هر جا فکر اسلامی را پیش کرده. این امر بر صفحه هستی ثبت شد که سراینده این کتاب عظیم (شاهنامه) کسی است که ایمان و اعتقادی راسخ به وجود خدای توانا و یکتا دارد.

هشتم: در نظر فردوسی "روح و عقل" انسانی وقعت زیاد دارد. و این هر دو را بزرگترین اعجاز خداوند متعال می شمارد. در قرآن حکیم فرمان باری تعالی است "بگو روح يك امر پروردگار من است" امام الانبياء حضور پاك سرور کائنات صلی الله علیه وسلم راجع به عقل انسانی فرموده "بنائی دین ما عقل" در جای دیگر می آید "اولکین مخلوق خداوند عقل است" فردوسی هم در حمد زیاد تر "جان و خرد" را ذکر کرده است. او می گوید:

خرد افسر شهر یاران بود / خرد زبور نامداران بود
 خرد زنده جاودانی شناس / خرد مایه زندگانی شناس

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهر دو سرای
از و شادمانی و زو مردمیست ازویت فزونی و زویت کمبست
فردوسی خوانندگان محترم را آگاه می کند که پس از مقام ایمان جایگاه
خرد است. مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر
باشد تا بحقایق پی برد.

نهم: استاد فردوسی مطالبی را بغیر از هیچ ابهام و ژولیدگی بیان می کند.
از خصایص فردوسی پاکی زبان و وقار و عفت بیان لسان اوست. کلامش از
زبان، از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد.



عکس آرامگاه فردوسی



دکتر ظهورالدین احمد
دانشگاه پنجاب - لاهور

یکی از شعرای گمنام ایرانی صامت اصفهانی

اطلاعات درباره احوال زندگی او در دسترس نیست. شاعر معاصر او

علی حزین در تذکره المعاصرین مؤلفه ۱۱۶۵ هـ می نویسد:

"فقیر در سه نوبت او را در خدمت والہ علامہ طاب ثراہ دیدہ بودم...

اکنون زیاده از پنجاه سال گذشته کہ رحلت نموده" (۱)

قدرت اللہ گویاموی بہ اطلاع می رساند کہ:

"بادیہ پیمای سخندانہی حاجی صادق صامت اصفہانی کہ مرد باسلیقہ

صاحب طبقہ خوش بود، بہ تقریب تجارت بہ ہند آمدہ بود و اواخر مایۃ حادی

عشر در گذشت" (۲)

محمد صدیق خان در شمع المچمن و سرخوش در کلمات الشعراء فقط این قدر

اضافہ می کنند.

"صامت در عہد عالمگیر بادشاہ بہ ہند آمد" (۳)

خوشبختانہ دیوان صامت نوشتہ در یازدہم شوال، روز یکشنبہ، سال

۱۱۳۱ هـ، در کتابخانہ دانشگاه پنجاب، مجموعہ شیرانی، شمارہ ۱۸۲

موجود می باشد. ولی این تنہا شامل غزلیات است و در سراسر اشعارش

هیچ جا اشارتی بہ ممدوحی یا شاعری نیست کہ بدست آوردن معلومات

بیشتری درباره زندگی او به ما کمک کند.

علاوه بر این تذکره ها که در بالا نام بردیم، هیچ جا در تذکره یا تاریخ قدیم و جدید ذکر صامت یافت نشده است. همین مؤلفان تذکره ها، هر چه درباره شعر او نوشته اند، ازین قرار است:

علی حزین: طبع بلند و فکر رسا داشت. شعرش یکدست و کلامش را نشست دیگر است. (۴)

سرخوش: دیوانی مختصر موافق فکر خود دارد. (۵)

محمد صدیق حسن: شاعری خوش فکر. (۶)

قدرت الله: صاحب طبع خوش. (۷)

شاعری بنام دل محمد و به تخلص دلشاد پسروری روی صفحه اول دیوان به قلم خود در سال ۱۱۶۵ هـ درباره دیوان صامت رای خود را در قطعه زیر ارائه داده است:

چه دیوانی است رنگین نسخه فکر بلند نوخط اهل نظر مجموعه معنی بنام

دیدم در دست دلشاد و پرسیدم که چیست نام او گفتا کتاب صامت معجز کلام

این قدر معلوم است که صامت به عنوان تجارت به هند مسافرت کرد ولی اطلاع در دست نیست که در هند کجا اقامت داشت و چه نوع بازرگانی کرده است. حدس می توان زد که با او خوش نگذشت دلش در فراق مولد و منشای خود یعنی اصفهان می سوزد و هرگز از یاد آن غافل نیست. احوال و اوضاع او که از اشعارش پیداست، درینجا می آریم.

سر نهادم عمرها در دامن صحرا بس است | يك دو روزی می نهم سر در کنار خویشتن
 به قدر همت خود سفر می کنم صامت | اگرچه طایر فرصت پریده از دستم
 ز گلزار وطن صامت به آیینی سفر کردم | که دارد لاله سان هر برگ داغی بادگار از من
 مگر بظالع من زاده اند صامت را | چو از وطن که برآور به ناله هم سفر است
 اگر در هند گردم خاک، خاک کریلا گردد | ز بس این آرزو برگردد دل بسیار می گردد
 صد زنده رود گریه روان می کنم ز چشم | صامت کزین غزل به صفاهان نمی رسد
 ارمغان سرمه فرستم به صفاهان از هند | بسکه صامت به تمنای وطن می سوزم
 صامت اگرچه در مسافرت و در دیار غیر دچار حوادث شده لیکن وی
 حوصله از دست نمی دهد و خلاف روزگار فریاد نمی کشد و از جست و جو
 دست نمی کشد.

ز سنگلاخ حادثه شیون نمی کنیم | خاموشیست شیوه آب روان ما
 صامت ز جست و جو منشین تا قدم بجاست | نتوان گذاشت دامن دست سراغ را

نظر شعر:

صامت درد دل دارد. از سوز جگر حرف می زند. با دل محبت آشنا
 دیگران را متأثر می کند. وی درباره نظر شعر خود به زبان قلم می گوید:
 یا قوت گدازد جگر از غیرت کلکم | دارد قلم از لب معشوق خیرها
 هزار شکر که کلکم درین چمن صامت | به رنگ سرو ز باد تعلق آزاد است
 راز من از خامه من می توان شنید | غیر از زبان دل که تواند بیان دل
 آتش عشق قلم گشت چو شمع از قلم | جگر خصم سخن را به سخن می سوزم

ولی چون او را از شاعری غیر از زبان چیزی بدست نیامد، می گوید که زندگی را درین شغل بیهوده تلف کردم:

بهار عمر به فکر سخن خزان کردم چو غنچه هایی کشیدم نغمس زبان کردم

گشته ام راضی به شاعر بودن از صد هنر عمرها صبّادی آهوی لاغر کرده ام

نبست مطلب شاعری گفتم بودن شاهد است بهر خود سر کرده کلکم داستان خویش را

صامت هزار شکر که شعر جهان مطاع هرگز چو روزگار نیامد به کار ما

نظر عشق:

صامت محبت را يك قوه محکم خیال می کند. محبت در دل جان تازه می دهد. آتش عشق در سینه خموش نمی شود. از قوه عشق می توان از جهان پرفریب نجات یافت.

به گریبان محبت نرسد دست فنا آنچه بر قامت ما راست نیامد کفن است

آتش عشق شود در دل افسرده خموش این چراغ از دم ارباب وفا شعله کند

هوای عشق به مردن نمی رود از سر به هوش باش که شمشیر در کفن داری

ز فیض دل شده ام از محبت دو کون به زور عشق ازین دامگه برون جستم

غزلهای صامت طبق سنت ادبی دارای مضامین عشقی نیز هست. شعرا احوال و اوضاع یا وارداتی را بیان می کردند که بین عاشق و معشوق رخ می دهد. نقّادان سخن آن را به عنوان اصطلاح "معامله بندی" یا "وقوع گونی" می گویند. این چنین مضامین در شعر صامت دیده نشد. طبق معمول زمانه وی سرپای محبوب را نیز بیان نکرده. البته درباره طلب بوسه، آرزوی وصل و فراق محبوب و بی التفاتی وی حرف می زند و احساسات خود را با دلگرمی

بیان می کند. مثلاً:

خبر از حال ما نمی گیرد از خدا بیخبر ، تماشاکن
بی تو اسباب پریشانی دل جمع بشد غم جدا، ناله جدا، آه جدا می گردد
جدا از لعل او صامت ز احوالم چه می پرس پریشانم، پریشانم، پریشانم، پریشانم

احوال زمانه:

شاعر گاه گاهی دربارۀ محیط خود که در آن زندگی کرده، خاطرات
خود را رقم می کند. صامت نیز جابجا احوال و اوضاع مردم و کشور را بیان
کرده. مثلاً:

هر که بیند آنچه من دیدم ز همراهان خویش هم سفر گر خضر باشد راه تنها می رود
زین صوفیان که لاف کرامات می زنند جز ریش و آستین و عصا و ردا که دید
بود فرمانروا شاهی درین کشور... سپهر از پیشه جور و ستم بیگانه می گردد

تصوف:

مضامین تصوف و اخلاق در دوره زندگانی صامت جزو کلام شعرا بوده.
صامت مضامین تصوف را بیان نکرده و نه مصطلحات تصوف را ورزیده. ولی
همچنانکه سالک طریقت برای قرب محبوب ترك علایق می کند و خود را از
هوس مال و زر بیگانه می کند، به همین منوال صامت می گوید که هوشیار با
دنیا دل نمی بندد. مثلاً:

شد طول امل سنگ ره صامت سالک این رشته گره هست به بال و پرشوقم

چند لاف دین برای سیم و زر اندوختن بهر دنیا خون ترسا و مسلمان ریختن

کیش مانبود رسم بیستون کنندن کسی که کند دل از هرچه هست، فرهاد است

چو نفس گشت مسخر فروغ جان گیرد اگر به شیشه کنی دیورا، پریزاد است

مرد آه و فغان:

صامت را می توان شاعر آه و فغان گفت. ناله و فغان را بسیار دوست دارد. گریه و اشک فشانی خود را به کثرت ذکر می کند. دو غزل با ردیف "از ناله آمده..." سروده و در اشعار خود حرف از آتش سینه، سوز جگر و زخم ناسور می زند که ناله را پرتأثیر می کند، مثلاً:

صامت آتش می زنی از نار در جان بهار تابکی سوزم جگر از رشک داغ لاله ها
عالم دلش پر است از آه فغان ما افلاك يك جرس بود از کاروان ما
ز سوز سینه اشکم در دل آتش وطن دارد محبت خواند افسونی که مرغابی سمنار شد
ناله چیست؟ و چطور شاعر از آن دیگران را متأثر می کند، باید از خود شاعر بشنید:

دل بلبل به گداز آمده از ناله ما خار و گل بر سر ناز آمده از ناله ما
کرده صیاد نفس صید دل هم نفسان کار سر پنجه باز آمده از ناله ما
باوجود این تأثیرها وی به حسرت می گوید که فریاد من اثر نکرده است
و از آه و فغان خود ندامت می کشم:

شرمنده ام از کوتاهی ناله صامت هر چند به معراج رسانید فغان را
صامت ز بسکه در دل مردم اثر نکرد گردیده آه و ناله ما شرمسار ما
يك اهل دل به چاره دردم كمر نبست هر چند پیش گبر و مسلمان گریستم
روش و سبك شعر:

در ایران عموماً و در اصفهان مخصوصاً روشهای نوین در غزل وارد شد. مردم به افکار و خیالهای پوشیده و فرسوده غزلهای زمان گذشته

رغبت نداشتند. لازم شد که با افکار تازه و مضامین نوین و خیالهای بکر غزل را زنده بدارند و خون تازه ای در رگ آن روان کنند. بنا برین نهضت‌های ادبی مثل تازه گویی، معنی آفرینی، خیال بندی، تجسیم و تمثیل رواج پیدا کرد. دربارهٔ تازه گوئی غنی کشمیری چه خوب استدلال کرده:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ از کسی بندد خنای بسته را

صامت نیز در پی این روش رفته و با تشبیهات دلنشین مضامین تازه آورده. از معنی آفرین فکر دقیق خود را آشکار کرده. تجسیم و تمثیل را هم بکار برده شعر را دل افروز کرده است مثلاً:

تازه گوئی و معنی آفرینی:

ای به بادت عندلیبان گرم آه و ناله ها از فروغ عارضت روشن چراغ لاله ها

صامت ز آب خضر اگر تر کنیم لب بی رویش آب تیغ شود در گلوی ما

باریک بینی و پیچیدگی:

گرم سماع کرد هما را در آشیان از ناله شکست نی استخوان ما

هر ذره به سودای رخت آبله ساریست سامان حلب ریخته در راه گذرها

تجسیم:

آتش عشق شود در دل افسرده خموش این چراغ از دم اریاب وفا شعله کند

تمثیل:

کناره گبر ز اهل جهان و غیرت کن چو قطره خانه از دریا جدا کند گهر است

مبالغه:

فساوة شراب شود خامه پر کفم هر جا حدیث مستی چشم تو سر بود
از مستی چشمی که هوا باده فروش است يك كس به در میكده هشیار نیاید

حواشی:

۱- تذكرة المعاصرین، علی حزین، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، اشاره PFI ۵

برگ ۵۳ ب

۲- تذكرة نتایج الافكار، قدرت الله گو پاموی، ص ۱۴۲۱

۳- شمع انجمن، محمد صدیق خان، بهوپال، ۱۲۹۲ هـ یا ۱۹۱۳ م

کلمات الشعراء سرخوش، لاهور، ۱۹۴۲، ص ۶۸

۴- تذكرة المعاصرین

۵- شمع انجمن و کلمات الشعراء

۶- ایضاً

۷- تذكرة نتایج الافكار



دکتر خواجه حمید یزدانی

لاهور

نعت سرایی نظامی گنجوی

واژه "نعت" به معنی مدح و وصف چیزی یا کسی گفتن است، ولی وقتی این کلمه را به عنوان اصطلاح بکار می برند معنیش فقط توصیف نبی مکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد و در این مقاله مقصود ما از این کلمه همان معنی اصطلاحی آن است.

نعت سرایی موضوع ادبی بسیار ظریفی است، اگر نعت سرایی احياناً از مواردی دچار کوچکترین انحرافی بشود، دال بر گستاخی گوینده و عدم توجه او به حقیقت موضوع می شود؛ از این جاست که گفته اند:

با خدا دیوانه باش و با محمد (س) هوشیار

یا مثلاً این که:

هزار بار بشویم دهن بمشک و گلاب

هنوز نام تو (س) گفتن کمال بی ادبی است (۱)

شعرای پیشین فارسی باین صنف از سخن کمتر توجه داشته اند و عمده توجه آنان بیشتر به جانب شاهان و امیران معاصر بوده است، به عبارت دیگر آنان فرصتی پیدا نکرده اند که به این موضوع توجه کنند، یعنی ایشان بیشتر متوجه به امور دنیاوی بوده اند. فردوسی در شاهنامه خود، که مثنوی است بزرگ مشتمل بر شصت هزار بیت، در موارد معدود به این

موضوع توجه داشته، و مثلاً در این باب آورده است که:

بگفتار پیغمبرت (ص) راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (۲)

قبل از بیت فوق، در سه بیت دیگر به خواننده اش خطاب کرده می گوید که: اگر تو نمی خواهی که نژند و مستمند باشی و اگر می خواهی که از بدها رها یابی باید که به گفتار پیغمبرت (ص) التفات کنی و دل از تیرگیهای حیات بدین طریق بشوی. نیز فردوسی در مجلد چهارم شاهنامه درباره ولادت نبی مکرم ایباتی معدود آورده است که جنبه نعت ندارد.

بر طبق اسناد مکتوبی که فعلاً در دست ماست، اول کسی که بدین صنعت توجه نموده فخرالدین اسعد گرگانیست که در مثنوی "ویس و رامین" (گفته ۱۰۵۴/۴۴۶) پس از حمد ثنای ایزدی به نعت سرور کونین (ص) پرداخته است. ازان ببعده این سنت رواج مرتب یافت، بدین صورت که شاعران مثنوی سرا، پس از حمد و ثنای باری تعالی، در مورد نعت هم به بیان احساسات و عواطف خود توجه نموده اند، از آن جمله است نظامی گنجوی شاعر مشهور قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی)، که نه تنها این سنت را حفظ کرد بلکه در آن تحوکی هم بکار برد، یعنی بالاتر از فخرالدین اسعد، که در مثنوی خود فقط يك نعت سرود، نظامی در بعضی از مثنویهای خود دو تا چهار نعت سرود و ضمن آن به "ذکر معراج" پرداخت. بعد از او این سنت و روش بطوری رواج گرفت که شعرای بعدی در مثنویهای خود این معنی را به صورت کاملاً مجزایی مراعات کردند.

بنا به گفته استاد ذبیح الله صفا "نظامی از شاعرانی است که بی شک

باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. وی از سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد یا تکمیل سبک و روش خاصی توفیق یابد". (۳) در ایجاد ترکیبات نو ملاحظاتی در سخن و لطافتی در بیان علوی در معانی دارد... مهارتی که نظامی در تنظیم و ترتیب منظومه های خود بکار برده است، باعث شد که بزودی آثار او مورد تقلید شاعران گیرد". شعرای بزرگی همانند امیر خسرو دهلوی، خواجه جامی، هاتفی، قاسمی، وحشی، مکتبی و فیضی و غیر آنها بعد ها تحت تأثیر سبک او قرار گرفته اند.

آنچه استاد صفا درباره منظومه سرانی عمومی نظامی گفته است، در مورد نعت سرانی وی هم صدق پیدا می کند. نظامی چون شیفته و علاقه مند ذات نبی مکرم (ص) بوده است، آنچه گفته از دل گفته است و بر طبق ضرب المثل معروفی "از دل خیزد بر دل ریزد" شعر وی لاجرم بر دل نشیند و خواننده را تحت تأثیر خود قرار می دهد. این موضوع، چنانکه گفته شد، عواطف و احساسات و علاقه صادقانه را می طلبد و البته که نعتهای نظامی شیفتگی و علاقه و دلبستگی ویرا بکمال آنچه باید و شاید نشان می دهد.

نظامی، نبی مکرم (ص) را سرور انبیاء و خاتم المرسلین علیهم السلام و اقمی گفته که فصیح زبان است. چون وی در نعتهای خود مطالب و مضامین تازه و بکر می آورد، لذا طبع خود را به گل تازه تشبیه می کند و خود را به عنوان بلبل خوشنوايي می نماید که در عشق آن ذات والاصفات بیتابانه نغمه سرانی می کند. نزد وی شب گیسوی پیغمبر (ص) گویا روز نجات است و

آتش عشق آن سراپا لطف و کرم آب حیات را می ماند. نظامی آرامگاه مبارک
آن ذات گرامی را، از حیث مقام و مرتبه، برتر و افضل از جنت قرار می دهد:
آنجا که می گوید:

تخته اول که قلم نقش بست	بر در محجو به احمد نشست
گوش جهان حلقه کش میم اوست	خود دو جهان حلقه تسلیم اوست
امی گویا بزبان فصیح	از الف آدم و میم مسیح
نقطه روشن تر پرکار کن	نکته پرکار ترین سخن
عصیان در حرمش پردگی	عصمت از او یافته پروردگی
خامشی او سخن دل فروز	دوستی او هنر عیب سوز
بر همه سرخیل و سر خیر بود	قطب گران سایه سبک سیر بود
شمسه نه مسند هفت اختران	ختم رسل خاتم پیغمبران (۵)

در نعت زیر دو ترکیب نادر ملاحظه می شود "مدنی برقع" و "مکی نقاب".
برقع حجاب مکملیست که انسان در آن بطور کلی پوشیده می شود، چون
آنحضرت(ص) در مدینه مدفون هستند، نظامی باین ترکیب تازه و نادر این
منظور را بروز داده است، همین طور ترکیب "مکی نقاب" این وضع را
می رساند که اقامت آنحضرت(ص) در مکه مختصر یا کمتر از آن مدینه بود:

ای مدنی برقع و مکی نقاب	سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را به لب آمد نفس	ای ز تو فریاد، به فریاد رس
سوی عجم ران منشین در عرب	زردۀ روز اینک و شبیدیز شب
خاک تو سوی بولایت سپرد	باد نفاق آمد و آن سوی برد
بازکش این مسند از آسودگان	غسل ده این متبر از آلودگان (۶)

نظامی در مخزن الاسرار چهارتا نعت سروده و در آنها ابعاد مختلف سیرت رسول اکرم (ص) را وصف نموده است. نعت اول "در حلم نبی علیه الصلوة والسلام" است و با این بیت آغاز می شود که:

شمسه نه مسند هفت اختران ختم رسل خاتم پیغمبران

چنانکه قبلاً گفته شد، نظامی در نعت نیز همان استادی و مهارت هنری را از خود نشان می دهد و همان ضربی (Tempo) را برقرار می دارد که در مطالب اساسی مثنویهای او بنظر می رسد، به تعبیری دیگر لحن و روش و طرزی که نظامی در مثنویهای خود و در بیان داستان و ادای مقصود به کار می برد، درست همان طرز و روش و لحن را در سرودن نعت به کار برده است. بعلاوه اخلاص و ارادت و عقیدتی که شاعر بآن ذات والاصفات داشته است. مثلاً مطالب مثنوی مزبور لحن پر طنطنه و طرز و روش و زبان خاصی را متقاضی است و می بینیم که نظامی در این موضوع واقعاً استادی به خرج داده، داد سخن داده و در تمام مثنوی این طرز و روش بکمال دقت و ظرافت برقرار است؛ در این مورد وضع کلمات و ترکیبات مشکل و تشبیهات تازه و شگفتند و گاه نادر، گیرانی مطالب را دو چندان کرده است و بر طبق نظر علامه شبلی، نظامی موجد لطافت و نزاکت خاصی در استعاره و تشبیه می باشد. (۷) در این نعت معروفی، نظامی با اشاره بدندان مبارک سرور اکرم (ص) چند چیز در پرده تشبیه و استعاره سروده و توجیهاات مختلفی آورده است، مثلاً اینکه نظامی لبهای نبی مکرم (ص) را بشکر تشبیه می کند و این که وقت خندیدن آنحضرت (ص) لبها بدین علت نمی گشود تا

گوهرهای آنحضرت (ص) آبروی صدف را از بین نبرد؛ و این نمودار انتهای حلم نبی گرامی است:

خنده خوش زان نزدی شکرش تا نبرد آب صدف گوهرش (۸)
همین طور در بیان حادثه شهادت دندان مبارک آنحضرت (ص)، تشبیهات نادر و توجیهاات جالب به کار برده است. می گوید که نبی اکرم (ص) دندان مبارک خود را بشکرانه فتوحی، بتمام میل و رغبت حضور خداوندی، بعنوان نذری پیشکش نمودند و آنحضرت (ص) این پیشکش را حقیر و ناچیز می شمردند؛ چونکه زبان آنحضرت (ص) خنجروار بود، خوب نبود که این خنجر دندانه داشته باشد:

از بن دندان سر دندان گرفت داد بشکرانه، کم آن گرفت
ز آرزوی داشته دندان گذاشت کز دو جهان هیچ بدنان نداشت
در صف ناوردگه لشکرش دست علم بود زبان خنجرش
خنجر او ساخته دندان نثار خوش نبود خنجر دندانه وار (۹)
نعت دوم به عنوان "در تازه داشتن بعثت در جمهور طوائف" است و بیت نخستین آن از این قرار است:

ای تن تو (ص) پاک تر از جان پاک روح تو پرورده روحی فداک
در این نعت، سیمای مبارک رسول اکرم (ص) را "صبح تاب" یعنی ظاهر کننده نور می گوید و بعد با خورشید موازنه کرده فضیلت و برتری آنحضرت (ص) را به این کلمات به اثبات می رساند که: خورشید پیش آن ذات گرامی مثل ذره ای هست. نظامی عدم سایه آن حضرت (ص) متذکر شده عیلتش را این آورده است که آن حضرت نور ماه هستند، ولی با توجه به دلیل

دیگری که در مصراع ثانی آورده است، چنان مستفاد می شود که نظامی گویا خودش این علت را نادرست می داند، لذا اکنون قول خود را، درباره عدم سایه، به این دلیل به اثبات می رساند که آن حضرت (ص) خود سایه نور ایزدی هستند، بدیهی است که سایه چون بنفس جز سایه چیزی نیست، چطور ممکن است که سایه خود نیز سایه ای داشته باشد، و بدون تردید این علت و دلیل محکمی است که نظامی در این مضمون ایجاد کرده است. در جایی وی آن حضرت (ص) را بکلمات "دو جهان" خطاب کرده و در دو سه بیت اشاره به معراج نموده است؛ و چون نبی مکرم (ص) مدفون شده اند، نظامی آن حضرت را بگنج تشبیه کرده این نکته را متذکر می شود که باید گنج در خاک سپرده شود:

خاک تو(ص) از باد سلیمان به است روضه چگوم که ز رضوان به است

سایه نداری تو که نور مہی بلکه تو خود سایه نور الہی

خاک ذلیلان شده گلشن بتو چشم عزیزان شده روشن بتو

ای دو جهان زیر زمین از چه ای گنج ته خاک نشین از چه ای

تا تو بخاک اندری ای گنج پاک شرط بود گنج سپردن بخاک (۱)

و در بیت آخرین این نعت بخدمت سرور کونین با این لحن التجا می جوید که:

خیز و شب منتظران روز کن طبع نظامی طرب افروز کن

نظامی نعت دیگری دارد تحت عنوان "مرتبت محمد (ص) بر پیغمبران

علیہم الصلوٰۃ" وی در بیت اول این قطعه موضوع آن را در پرده تشبیه و

استعاره بیان می کند. در این نعت چون او می خواهد فضیلت و برتری

نبی مکرم (ص) را بر پیغمبران دیگر نشان بدهد، آنحضرت (ص) را به گهر

تاج یعنی زیب و زینت تاج پیغمبران تشبیه می کند و پس ازان آنحضرت (ص) را به عنوان تاج بخش، بکلمات دیگر، سرفراز کننده زمره آزادگان گفته موضوع را پیش می برد و بندگی و غلامی آن ذات عزیز را برای خود مایه افتخار می داند و خاک پاک آن حضرت را برای چشمان خود در حکم سرمه خیال می داند، و در جایی با اشاره به آیه قرآنی (۱۱) این عالم را عبره شش روزه گفته اظهار می دارد که تمام کائنات در شکن يك موی مبارك آن حضرت گنجیده است:

ای گوهر تاج فرستادگان	تاج ده گوهر آزادگان
اول بیت ارچه بنام تو است	نام تو چون قافیه آخر نشست
نوح که لب تشنه بدان خوان رسید	چشمه غلظت کرد بطوفان رسید
چون دل داود نفس تنگ داشت	در خور این زیر کم آهنگ داشت
مهر شد این نامه بعنوان رسید	ختم شد این خطبه بدوران رسید
خیز و برین چرخ مداری مکن	کونکنند کار، تو (ص) کاری بکن
خط فلك خطه میدان تست	گوی زمین در خم چوگان تست
قبله نه چرخ بکویت در است	عبره شش روزه بمریت در است
پست و شکر گشته غبار درت	پسته و خرما، صدف و گوهرت
تازه ترین صبح نجاتی مرا	خاک تو ام کاب حیاتی مرا
خاک تو خود روضه جان منست	روضه تو جان جهان منست
خاک تو (ص) در چشم نظامی کشم	غاشبیه بر سفت غلامی کشم (۱۲)

در مثنوی لیلی و مجنون، نظامی بشیوه ای دور از تصنع، از حمد بنعت التفات می کند و این التفات به صورت يك خواهش و آرزویست. شاعر از خدا می خواهد که وقتی که دست اجل دامن ویرا بگیرد، او را به همان قدمها که معلوم او (خدای) ست بروضه تریب رسول(ص) برساند، در این صورت او با سر آن راه را خواهد پیمود. پس از این التفات نعت به این صورت آغاز می گردد که:

ای شاهسوار ملك هستی سلطان خرد ز چیره دستی

در این نعت نظامی راجع به عقل و خرد سخن رانده آن را بدون توجه به ذات پاک رسول(ص) گرامی، بی وقع و اهمیت قرار می دهد. این چنین مطلبی را درباره عقل، کمتر کسی از شاعران فارسی در نعت گنجانیده است. می گوید که هر عقلی که به آن ذات والاصفات توجه نداشته باشد از شعور عاریست. عقل زله ربای خوان سرور اکرم(ص) است.

به هر حال در این نعت نظامی قدرت و انسجام کلام و صداقت احساس و عاطفه وی کاملاً مشهود است:

ای ختم پیمبران مرسل جلو ای پسین و ملح اول

هر کار که بی تو، خود پرستی شمشیر ادب خورد دو دستی

ای خاک تو توتیای بینش روشن بتو چشم آفرینش

شمعی که نه از تو نور گیرد از باد بروت خود بمیرد

ای صدر نشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم

هر عقل که بی تو، عقل برده هر جان که نه زنده با تو، مرده

عقل ارچه خلیفه شگرف است بر لوح سخن تمام حرف است
 هم مهر مؤیدی ندارد... تا دین محمدی (ص) ندارد
 سر جوش خلاصه معانی سرچشمه آب زندگانی...
 آن کیست که بر بساط هستی با تو نکند چو خاک، پستی
 سرخیل تونی و جمله خیل اند مقصود تونی همه طفیل اند (۱۳)

در مثنوی هفت پیکر فقط يك نعت است. در این نعت علاوه بر چند
 بیتی که حاوی نکته هایی از معجزات پیغمبر اکرم (ص) است، در صفت
 معراج هم چندین بیت آمده است. بیشتر مطالب این نعت همانست که در
 نعتهای دیگر سروده است، البته شیوه و طرز خاصی آنها را رنگ و رونق تازه
 ای بخشیده است، مثلاً با اشاره به تیغ و تاج می گوید که نبی اکرم (ص)
 پادشاه پیغمبران می باشند، مقصود وی از "تیغ"، شرح آن حضرت (ص) و
 مراد وی از "تاج"، معراج آن مکرم است. آن حضرت (ص) امینی هستند ولی
 برای امهات مایه مباهات می باشند. خلق و آفرینش همه عالم به طفیل آن ذات
 عزیز است یعنی مقصود خالق از خلق عالم، وجود او (ص) است. نظامی
 ذات گرامی پیغمبر (ص) را به "اولین گل" تشبیه کرده است که حضرت آدم
 آن را فشرد.

در این نعت نظامی اخلاق حسنه سرور کونین (ص) را نیز بروشهای
 مختلف یاد آور می شود و می گوید:

نقطه خط اولکین پرکار خاتم آفرینش آخر کار
 نو بر باغ هفت چرخ کهن دره التاج عقل و تاج سخن
 شاه پیغمبران به تیغ و به تاج تیغ او (ص) شرع و تاج او (ص) معراج
 همه هستی طفیل و او مقصود او محمد (ص) رسالتش محمود
 اولکین گل که آدمش بفشرد صافی او بود و دیگران همه درد
 آنکه از فقر، فخر داشت، نه رنج چه حدیث است فقر و چندین گنج
 آن که زو گشت سایه روی سفید چه سخن سایه و انگهی خورشید
 هر که برخاست می فگندش پست و آنکه افتاد می گرفتش دست
 نا نکورا هم او نکو می کرد قهر بد گوهران هم او می کرد
 تیغ ازین سو بقهر خونریزی رفق ازان سو بمرهم آمیزی
 مر همش دل نواز تنگدلان آهنش بندهای سنگدلان
 حلقه داران چرخ کحلی پوش در ره بندگیش حلقه بگوش (۱۴)

با توجه به آنچه به اختصار ذکر شد، می توان گفت نظامی در نعت رسول اکرم (ص) را اسوه کامل می داند که مقتدای عالم بشریت است. ستایش او از نبی اکرم (ص)، ستایش خرد است و عقل و رای و دین. نظامی در این گونه از بیان برسر آن است تا پدیده وصف و مدح را تحول بخشیده، نوعی انقلاب در مدح را به صورت نعت مطرح کند و بدین گونه جهت اندیشیدن شاعر و دیدگاه او را.

پاورقیها:

- ۱- این بیت بسیار معروف، بادنئی تغیر، مال خواجه هماد الدین علاء تبریزی (م ۵۷۱۴) است. مصراع دوم از این قرار است: هنوز نام تو (ص) گفتن مرا نمی شاید
- ر.ش به مقاله نگارنده: فارسی نعت (اردو) مشموله شماره خصوصی نقوش "رسول (ص) نمبر" ۱۹۸۴ م، مجلد ۱. ۱۰
- و اما شاعر به خود فریفته ای مثل عرفی هم وقتی وارد این میدان می شود بلرزه می افتد، بنا بگفته وی نعت سرودن گویا بر دم تیغ راه رفتن است، چنانکه می گوید:
عرفی مشتاب این ره نعت است نه صحراست آهسته که ره بر دم تیغ است قدم را (فصاید عرفی. مطبوعه مطبع نولکشور ص ۵)
- ۲- خلاصه شاهنامه به تصحیح آقای محمد علی فروغی ذکاء الملک. طهران ۱۳۱۳ ش، جزوه اول ص ۳
- ۳- ۴. تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح الله صفا، تهران، چاپ اول ۱۳۳۶ ش مجلد دوم ص ۸.۸، ۸.۷
- ۵- مخزن الاسرار. نظامی گنجوی، مطبع نولکشور، لکهنؤ ص ۱۳
- ۶- همان کتاب، ص ۲۷
- ۷- شعر العجم (اردو) شبلی نعمانی، مجلد ۲ ص ۲۴۴ (مطبوعه لاهور)

۸- همان کتاب ص ۲۲

۹- همان کتاب ص ۲۳

۱۰- همان کتاب ص ۲۴، ۲۵

۱۱- ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستته ایام. این آیه قرآنی

به ادنی تغییر در هفت جا وارد شده است، ر.ش به الاعراف: آیه ۵۴،

یونس: ۳، هود: ۷، الفرقان: ۵۹، السجده: ۴، ق: ۳۸ و الحديد: آیه ۴

۱۲- مخزن الاسرار ص ۲۹-۳۳

۱۳- لیلی و مجنون، نظامی گنجوی، مطبع نولکشور لکهنؤ، ص ۴، ۵

۱۴- هفت پیکر، نظامی گنجوی، مطبع نولکشور لکهنؤ، ص ۳، ۴

* * * * *

۲۶ بحالہ نالہ - ۸

۲۶ بحالہ نالہ - ۸



عکس نظامی گنجوی

۷- شعر المعجم (الرفد) فیلسوفی، مجلد ۲ ص ۲۶۶ (مطبعة لاہور)

سید خضر نوشاهی
کتابخانه دانشگاه همدرد
بیت الحکمة - کراچی

محمد بن جلال شاهی رضوی

در ائینہ کتاب خودش "روضاتِ شاهی"

در ماهنامه "معارف" اعظم گڑھ (ہند) بابت ماہ مہ ۱۹۹۳ م یک مضمون
از دکتر سید عارف نوشاهی در زبان اردو بعنوان "گیارہویں صدی ہجری کا
ایک گمنام مصنف، محمد بن جلال شاهی رضوی" (مصنف غیر معروف از
سده یازدهم ہجری محمد بن جلال شاهی رضوی) چاپ شدہ است.

خوشبختانہ کہ از همان نگارندہ "محمد بن جلال شاهی رضوی" کتاب
خطی "روضاتِ شاهی" در کتابخانہ دانشگاہ ہمدرد "بیت الحکمة" نگاہداری
می شود، و ازین کتاب احوال مؤلف با شرح خانوادہ اش معلوم می شود.
چنانچہ اینجانب برای استفادہ اہل تحقیق درین جا بہ معرفی آن کتاب و
مصنف او می پردازم.

نگارندہ روضاتِ شاهی:

نام کامل "محمد بن جلال شاهی رضوی" در دیباچہ روضاتِ شاهی چنین
آمده است: محمد جعفر بن سید جلال الدین محمد مقصود عالم شاهی رضوی (۱).

در تذکرہ علمای ہند نام کاملش و احوالش بدینگونہ آمده است:

سید محمد جعفر بدر عالم احمد آبادی گجراتی ابن سید جلال مقصود عالم قدس سرہما

در دوازدهم شعبان سال هزار و بست (بیست) و سه [۲۳. ۲۱. ۵/۱۶۱۴م] متوکل شده. ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود دارند. در علوم ظاهر و باطن باکمال، خصوصاً در حدیث و تفسیر فائق الاقران بودند. از ایشان مصنفات کثیر یادگار اند، از انجمله روضات شاهی که مشتمل بر بست (بیست) و چهار مجلد است. متضمن احوال بزرگان و در حدیث و تفسیر و غیره. دیگر مصنفات بسیار اند. نهم ذیحجه سال هزار و هشتاد و پنج هجری رحلت فرمود. در احمد آباد (گجرات، هند) پهلوی پدر خود مدفون اند. (۲)

احوال مختصر پدر و جد وی:

پدر: سید جلال الدین مقصود عالم احمد آبادی گجراتی ابن سید محمد مقبول عالم، شب شنبه پانزدهم ماه جمادی الثانی در سال ۳. ۱. ۱۰۵۹ (= وارت رسول) پا به عرصه دنیا نهاد. در یازده سالگی قرآن مجید حفظ نموده به تحصیل علوم مشغول گشت و دوره ابتدایی تحصیلش را پیش مولانا حسین سیستانی گذراند. و اتمام آن را نزد شیخ عبدالعزیز مرید و شاگرد پدر خود کرده و تحصیل علوم باطن خدمت پدر بزرگوار نمود. منصب شش هزاری و خدمت صدارت از حضور شاهجهان بادشاه داشت. با این همه در خلوت بر ریاضت و مجاهده می کوشید و تمام شب به بیداری و مناجات می پرداخت در ۸ ربیع الثانی ۱۰۵۹ هـ در لاهور رحلت فرمود و نعش وی را به احمد آباد برده در مقبره پدرش بخاک سپردند. (۳)

جد امجد: سید محمد مقبول عالم احمد آبادی گجراتی بن سید جلال الدین ابو محمد ماه عالم قدس سرهما از مشایخ و علمای گجرات دکن است. وی در

۱۴ رجب به سال ۹۸۹ هـ متوکل شد. جامع کمالات صوری و معنوی، حاوی علوم ظاهری و باطنی بود. خرقه خلافت سلسله مغربیه از پدر بزرگوار خود یافته بارشاد و هدایت عالم را منور فرمود. تألیفات بسیار دارد. از انجمله "جمعات شاهی" مشتمل بر اوراد شبانه روزی مشهور است. [مؤلف روضات شاهی ازین کتاب خیلی استفاده کرده است و اقتباساتی از آن در کتاب خود آورده است.] در ۱۲ رجب ۱۰۴۵ هـ رحلت فرمود. مرقدش در احمد آباد گجرات است. (۴)

اولاد نگارنده روضات شاهی:

پسر: در تذکره علمای هند شرح احوال پسرش چنین آمده است:

"سید محمد ابوالمجد محبوب عالم ابن سید جعفر بدر عالم احمد آبادی گجراتی در دوم ربیع الاول سال ۱۰۴۷ هجری متوکل شد. از بدو فطرت و اصل جبلت جاذبه خدا طلبی و ماده اکتساب علمی در سرداشت. از مشائخ و علمای صوفیه احمد آباد گجرات است. تصانیف کثیره دارد. از انجمله دو تفسیر، یکی فارسی بروایت اهل بیت و دوم عربی بطور جلالین، و در حدیث زینة النکاة فی شرح المشکوٰة به بیان تمسک هر مذهب یادگار وی اند علاوه تدریس و مطالعه کتب علمیه بسی ریاضتها و عبادتها می کرد. در نوزدهم جمادی الاخری سال هزار و یکصد و یازده [۱۱۱۱ هـ] هجری رحلت فرموده در احمد آباد مدفون گشت. (۵)

نوه: سید جلال الدین حمید عالم بن سید محمد ابوالمجد محبوب عالم احمد آبادی گجراتی، در دوم جمادی الاول سال ۱۰۶۲ هـ ولادت یافت.

علم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار خود آموخته بمرتبه کمال رسید. رساله "مرآت الرؤیا" در تعبیر خواب و رساله "مفتاح الحاجات" در اعمال و اشغال از وی یادگار مانده است. در شب بیستم ذی الحجه سال ۱۱۱۴ هجری جهان فانی را بدرود کرد و در احمد آباد گجرات برآسود. (۶)

زنجیره سید محمد جعفر:

قبل از آغاز نسخه روضات شاهی دو صفحه مشتمل بر زنجیره سید محمد جعفر است، که خودش تحریر کرده است بطریق عجیب. اوّل نام خدای تعالی از اسماء الحسنی نوشته و در سطر دوم نام سوره قرآن و نام يك تفسیر (بطور سند) آورده است. و سپس در سطر سوم نام بزرگ خویش می نویسد. سلسله روایت حدیث:

سید محمد جعفر بدر عالم شاهی رضوی یکی از علمای بزرگ حدیث نبوی بوده است. در "روضات شاهی" احوال شانزده محدث ذکر کرده و به هر محدث با چندین طریق سند روایت بیان کرده است. درینجا اسمای آن محدثین با این وضاحت نقل می شود که سند روایت نگارنده بآن محدث بچند طریق است، و سپس بطور نمونه سند روایتش را تا قاضی عیاض به دو طریق نقل می شود. (ضبط شماره برگ از روضات شاهی است).

اسمای محدثین

- ۱- امام بخاری: سند مؤلف به چهار طریق (برگ ۲۲ ب)
- ۲- امام مسلم: به سه طریق (برگ ۴۵ ب)
- ۳- امام اعظم ابوحنیفه: سند روایت به يك طریق (برگ ۷۶ الف)
- ۴- امام یعقوب المشهور به قاضی ابویوسف (برگ ۱۷۷ الف)

- ۵ - امام مالک: سند روایت به شش طریق (۱۸۸ ب)
- ۶ - امام شافعی: سند روایت به سه طریق (۱۹۴ ب)
- ۷ - امام احمد بن حنبل: سند روایت به سه طریق (۱۹۹ ب)
- ۸ - امام ابو داؤد: سند روایت به چار طریق (۲۰۲ الف)
- ۹ - امام ترمذی: سند روایت به پنج طریق (۲۰۴ الف)
- ۱۰ - امام نسائی: سند روایت به چهار طریق (۲۰۷ ب)
- ۱۱ - امام ابن ماجه: سند روایت به چهار طریق (۲۰۹ ب)
- ۱۲ - ابن دارمی: سند روایت به دو طریق (۲۱۲ ب)
- ۱۳ - بیهقی: سند روایت به دو طریق (برگ ۲۱۴ ب)
- ۱۴ - ابن جوزی: سند روایت به يك طریق (۲۱۶ الف)
- ۱۵ - امام بغوی: سند روایت به يك طریق (۲۱۷ الف)
- ۱۶ - قاضی عیاض: سند روایت به يك طریق (۲۲۴ ب)

تالیفات:

تا اکنون از تالیفات مؤلف اسم کتابهای زیر بما رسیده است:

- ۱ - چهل حکایت
- ۲ - دین المریدین
- ۳ - سؤال و جواب
- ۴ - احصاء الاسماء
- ۵ - روضات شاهی

اول الذکر چهار کتاب را آقای دکتر عارف نوشاهی در ماهنامه "معارف" معرفی کرده است. کتب پنجم "روضات شاهی" درینجا معرفی می شود.

روضات شاهی:

روضات شاهی کتابیست خیلی نادر و مهم. طبق منابع و مآخذی که در دست داریم هیچ جا به نسخه دیگری ازان سراغ نیافتیم. این نسخه که معرفی می شود بخط خود مؤلف کتاب است و به خط نسخ خیلی خوش و پاکیزه نوشته شده است. تاریخ تألیف و کتابت که در ترقیمه آمده است ۲۸ ذیحجه ۱۰۷۷ هـ می باشد. عنوانها شنگرف. ۲۲۵ برگ و هر صفحه دارای ۱۹ سطر است. قطع برگها ۱۶×۲۶ سانتی متر و متن ۱۸×۱۰ سانتی متر است. به زبان فارسی است اما کلمات عربی به کثرت بکار رفته است.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله خالق العباد... [پس از ۸ صفحه خطبه عربی]... اما بعد می گوید خاندان اهل بیت نبوی خودم حدیث مصطفوی محمد جعفر بن سید جلال الدین محمد مقصود عالم شاهی رضوی کان الله تعالی لهما ولا ولادهما کما کان لابائهما و اجدادهما این مجموعه ایست مسمی به "روضات شاهی" در بیان احوال خاتم المحبوبین وارث اتم حضرت مقدسه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم، مولینا سید محمد بن عبدالله الملقب به شاه عالم من عندالله ادام الله تعالی جلاله، مشتمل بر مقدمه و پنج روضه و خاتمه".

اختتام: "فرغ من کتاب مؤلفه اقل العبد الالهيه کليب العتية العليه الشاهيه خویدم الحدیث المصطفوی مملوک اهل البیت النبوی محمد جعفر ابن

السيد جلال الدين محمد مقصود عالم الشاهى الرضوى كان الله تعالى لهما
ولمن اجهما و احلها و هذا الكتاب من الكتب الاربعة والعشرين من الروضات
الشاهيه المسمى بكتاب الدين المبين فى شرح اصول الحديث و بيان احوال
المشاهير من المحدثين و يتلو فى السفر الثانى و هو المسمى بكتاب المعجزات
والآيات البينات و.. فراغ من كتابة هذا السفر ضحوة يوم الاحد السادس
والعشرين من ذى الحجة من سنة ١٠٧٧.

محتويات:

مؤلف در ديباچه مى نويسد: اين مجموعه ايست مسمى به "روضات
شاهى" در بيان احوال خاتم المحبوبين وارث اتم حضرت مقدسه سيد عالم صلى
الله عليه و آله وسلم... مشتمل بر "مقدمه" و پنج "روضه" و "خاتمه". و پس
از تفصيلات مقدمه و روضه ها و خاتمه مى گويد كه "مخفى نماند كه چون
اين كتاب مستطاب از ممد اشتمال بر فوايد كثيره و عوايد عقيره كه
مجموعه يكجا بنظر نيامده است كثير الحجم واقع شده بنا بر ضرور مقسوم به
بيست و چهار كتاب شد كه در معنى هر كتاب كتابى على راسه است كه خطبه
جدا دارد و با ربط تمام بما قبل و ما بعد كتابى عليه هم مى تواند شد".

شرح مشمولات و مندرجات و نام هاى ٢٤ كتاب حسب ذيل است.

مقدمه: ١

مقدمه و آن چهار فصل دارد بقرار زير:

١- در بيان معجزات حضرت مقدسه سيد عالم صلى الله تعالى عليه و آله وسلم

٢- در بيان آيات و احاديث كه در فضيلت اصحاب هدايت مآب عليهم رضوان الله الوهاب

٢١- كتاب مجمع الفوايد و مستجع العوايد بلفظنا و بديعنا حسبنا بارت ٦-

۳- در بیان آیات و احادیث که در فضیلت اهل بیت (ع)

۴- در بیان احوال آباء کرام حضرت شاهیه علیهم التحیه
پنج روضه:

۱- در احوال پیش از ولادت باسعادت حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله.

۲- در بیان احوال بعد از ولادت تا بلوغ.

۳- در احوال بعد از بلوغ تا وصال حضرت قطبیه ادام الله تعالی جلاله

۴- بعد از وصال حضرت قطبیه تا وصال حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلالهما

۵- در احوال بعد از وصال آن محبوب ذی الجلال تا هنگام تألیف ابن اری ۱۹

مجموعه بیمثال

خاتمه:

و آن مشتمل است بر سه "فصل" زیر:

۱- در بیان تفصیل اولاد امجاد حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

۲- در احوال خلفاء حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

۳- در احوال خدام حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

اسم ۲۴ کتاب از روضات شاهی

۱- کتاب الدین المبین فی شرح اصول الحدیث و بیان احوال المشاهیرین المحدثین

و درین کتاب ذکر حضرت امام اهل حدیث و فقه امام اعظم رحمة الله تعالی،

ذکر طبقات علماء حنفیه نیز آمده است.

۲- کتاب المعجزات والآیات البینات

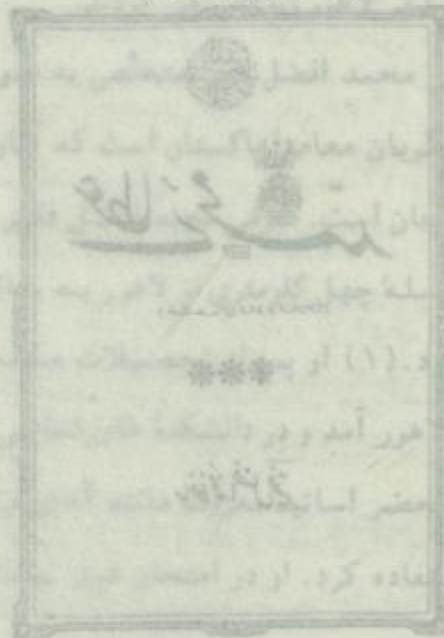
۳- کتاب التفسیر العدم النظیر



- ٤- كتاب المستطاب فى بيان مناقب الاصحاب عليهم رضوان الله الوهاب
- ٥- كتاب الفطرة فى مناقب... عليهم المغفرة
- ٦- كتاب لطف الرب فى المناقب و احوال سيد العرب كرم الله تعالى وجهه الوجه
- ٧- كتاب التوامين فى فضل الحسينين رضى الله تعالى عنهما
- ٨- كتاب الاغائة لطالبي احوال الائمة الثلاثة رضى الله تعالى عنهم
- ٩- كتاب احوال سادات الائمة الستة الباقية من الائمة رضى الله تعالى عنهم
- ١٠- كتاب موايلة العشرة فى احوال العشرة السادات الاوصياء الذين ورثوا سيد الانبياء صلى الله تعالى عليه و على آله و على ساير الانبياء و سلم
- ١١- كتاب الخطاب المستطاب فى احوال الاربعة من الاقطاب عليهم رضوان الله الوهاب
- ١٢- كتاب الصلوة والسلام على سيد الانام صلى الله تعالى عليه و آله و سلم
- ١٣- كتاب السعادة فى بيان ما قبل الولادة
- ١٤- كتاب السبوع فى احوال الولادة و ما بعدها الى البلوغ
- ١٥- نعم الكتاب فى احوال الشباب
- ١٦- كتاب استنارة الخوخة بظلوع شمس الشبوخة
- ١٧- كتاب عبور اللبيب على جسر اىصال الحبيب الى الحبيب
- ١٨- كتاب الارشاد الى بيان احوال الاولاد الامجاد
- ١٩- كتاب الاهتداء الى احوال الخلفاء العظاماء
- ٢٠- كتاب فهرس المخاديم
- ٢١- كتاب مجمع الفوايد و مستجمع العوايد

- ۲۲- کتاب تحقیقات نجبا و تدقیقات نقبا
 ۲۳- کتاب مجمع الکمالات القدسیه و مجموعه الفیوضات الندرسیه
 ۲۴- کتاب جلیس نفیس و انیس سلین.
 مأخذ روضات شاهی
 مصنف در دیباچه کتاب مأخذ و منابع را ذکر نکرده است. اما در متن بنا به ضرورت اسم بعضی مأخذ خود را ذکر کرده است. از جمله: کتاب های اصحاب سته، مرقاة الصعود الی سنن ابی داؤد، مؤطا امام مالک، کتاب الملاحم، یواقیت الجواهر فی بیان اعتقاد الاکابر، زوال الترح و شرح منظومه ابن فرح، فتوحات مکبیه، جمعات شاهی، تفسیر کشاف، تفسیر کبیر رازی، کتاب النوادر، طبقات الفقهاء، و الجواهر المضیئه فی طبقات الحنفیه و جز آنها:
 تذکر:
 روضات شاهی که در دست داریم تنها جلد اول ازین کتاب است که "کتاب الدین المبین فی شرح اصول الحدیث و بیان احوال المشاهیرین المحدثین" نام دارد. اگر کسی از مجلدات دیگر از روضات شاهی یا نسخه دیگر ازین کتاب دارد یا درباره آن اطلاع دارد لطفاً راقم السطور را مطلع فرماید. موجب تشکر خواهد بود.
 کتاب المیزان و الاشیات الیه
 کتاب التفسیر العظیم النور
 کتاب التفسیر العظیم النور

حواشی:

- ۱- روضات شاهی (خطی) مخزونه بیت الحکمة، کتابخانه دانشگاه همدرد، کراچی
- ۲- تذکره علمای هند/مولوی رحمان علی، چاپ مطبع نولکشور لکھنؤ، ۱۹۱۴م، چاپ دوم ص ۲۱۴
- ۳- ایضاً: ص ۲۱۶
- ۴- ایضاً: ص ۲۱۶
- ۵- ایضاً: ص ۲۱۴
- ۶- ایضاً: ص ۴۲
- ۷- نقل از دیباچہ روضات شاهی برگ ۶ تا ۷ الف لفظ به لفظ




شایب الرحمة
 مجموعة شعرية عربية
 تشمل على المروءة والنقبة نظما

 حافظ محمد فضل فقير


عطاء محمد
 (نعت حسان زهد و فارسی)

 حافظ محمد فضل فقير



نجم الرشید

اسلام آباد

صوفی محمد افضل فقیر

اولین مرکز شعر فارسی در شبه قاره پاکستان و هند لاهور بود که اکنون پایتخت استان پنجاب در پاکستان می باشد. زیرا نخستین شاعر فارسی گوی شبه قاره ابو عبدالله روز به نکتی (نکھتی) و نیز اولین شاعر صاحب دیوان شبه قاره ابوالفرج رونی، نخستین صوفی شبه قاره شیخ علی هجویری، معروف به داتا گنج بخش صاحب کتاب "کشف المحجوب"، که گویا اولین کتاب تصوف به زبان فارسی است، بنیان گزاران شعر و ادب فارسی در شبه قاره بودند که در شهر لاهور زندگانی می کردند.

همچنین صوفی محمد افضل فقیر متخلص به صوفی و فقیر یکی از نوابغ پارسی و اردو گویان معاصر پاکستان است که آثارش مورد توجه همه سخنوران و سخن سنجان است. صوفی محمد افضل فقیر فرزند محمد شریف در قریه ای به فاصلهٔ چهل کلومتری از لاهور به سال ۱۰ ژوئن ۱۹۳۶م چشم به جهان گشود. (۱) او پس از تحصیلات مقدماتی خودش برای تحصیلات عالی به لاهور آمد و در دانشکدهٔ خاورشناسی (دانشگاه پنجاب) پذیرش گرفت و از محضر اساتید معروف مانند آقای وزیر الحسن عابدی و دکتر محمد باقر استفاده کرد. او در امتحان فوق لیسانس فارسی دانشگاه

پنجاب موفقیت ممتازی به دست آورد و باخذ مدال طلائی نائل آمد. در همان زمان قرآن مجید را حفظ کرد و به مطالعات تفسیر و حدیث مشغول شد و زبان عربی را نیز یاد گرفت. او بانسان دادن قدرت بیان و قریحه سرشار به تشویق معلمان خود، از ایام صباوت تمایلی فوق العاده ای به شعر و ادب داشت و از همان ایام شعر سرودن را آغاز کرد. صوفی افضل فقیر از محضر آقای وزیرالحسن عابدی که استاد و محقق معروف فارسی دانشگاه پنجاب بود، کسب فیض کرد. مصاحبت و تلمذ آن استاد بی عدیل، شاعر را آنچنان پرورش داد که در دوران تحصیل علم در چهار زبان (فارسی، عربی، اردو، پنجابی) شعر سرود. شاعر در مدح استاد نامبرده می گوید:

ای قلم! از هرزه روی برگزر مدحت استاد به قرطاس بر
 علم وزیرالحسن عابدی هست ز فهم خرد بیشتر
 ... تصفیه باطن او سلسبیل آنچه تراود ز لب او گهر
 نکته شناس ادب فارسی معرفت آموز و حقائق نگر (۲)

پس از پایان دوره تحصیلی او به سال ۱۹۵۸م به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی مأمور گردید (۳) و در شهرهای مختلف پنجاب تا پنج سال همین کار تدریس را ادامه داد. در آن جا بود که يك تحویل درونی در روحیه شاعر معلم پدیدار گردید و او درس و تدریس را رها کرده قلندرانه دست از جهان و جهانیان برداشت و قدم به صف صوفیان صافی دل زد.

صوفی افضل فقیر در طلب علم و کمال راه پیشرفت و سعادت را باکمال صبر و استقامت طی نموده و مردی زحمت کش و ساعی است و

به سعی خویش به درجه کمال رسیده است. هر چند که خزینة علوم و فنون و گنجینه فضل و کمال است ولی طبع و قَادش از کبر و نخوت عاری است. آثار صوفی افضل فقیر:

صوفی آثاری به نشر و نظم دارد. آثار مطبوعه صوفی بقرار زیر است:

- ۱- جان جهان (مجموعه نعت) ۲- عطای محمد (مجموعه نعت)
- ۳- پاس اعتبار (فارسی کلام) ۴- شایب الرحمة (حمد و نعت بزبان عربی)

زیر طبع:

- ۱- چار سو (رباعیات) ۲- جوهر افکار (مقالات و مضامین)
- ۳- کتاب عروض (۴) ۴- شعر گوئی:

صوفی محمد افضل فقیر دارای ذوق سرشار است، مردی است خوش

ذوق، خوش مشرب، خوش کلام، خلیق و بی پروا از علایق و آلام

روزگار، در شعرهایش مضامین عرفانی و عشق حقیقی بیشتر

چشم می خورد.

نغمه عشق بخوانم تنناها یا هو شور مستی ست به جانم تنناها یا هو

چه بهار و چه خزان، موج طلسم رنگ است نه برانیم، نه برانم تنناها یا هو

شوق بیوستم از رنج شکستن بیش است صفت موج روانم تنناها یا هو (۵)

بدون تردید وی در فنون ادب و علوم دینی و آداب قرآن آزموده و توانا

است و این حقیقت از سخنان خود او نیز پیدا است. شعر او می رساند که وی

در زبان عربی هم مانند فارسی و اردو و پنجابی تبّحری دارد و بالفاظ

و ترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هر معنی را بهر شکل که خواسته بیان کرده است. شیرین بیانی و نوآوری مضامین از مختصات کلام او می باشد. شایسته است چند جمله از مقدمه استاد آقای دکتر سید محمد اکرم شاه "اکرام" که به طور تقریظ در کتاب "پاس اعتبار" نگاشته شده اینجا نقل کنیم تا ارزش کار صوفی محمد افضل فقیر از لحاظ شعر و پارسی گویی روشن گردد:

"حضرت صوفی بیشتر به شعر فارسی روی آوردند و آثاری زیبا و دل انگیز به زبان فارسی از خود نشان دادند. غزل های متعدد به پیروی مولنا و حافظ و عرفی و نظیری سرودند. اما دل به میرزا بیدل دادند که شعرش برای شاعر ما جذبه فوق العاده ای دارد و الحق حضرت صوفی در ادراك اشعار غامض و مشکل بیدل امروز افضل فاضلان ما هستند." (۶)

تصوف:

صوفی محمد افضل فقیر به دین و تصوف علاقه وافری دارد، و عقاید صوفیانه و عرفانی و احساسات رقیق و عالی را با بهترین و شیرین ترین طرزی در لباس نظم بزبان فارسی بیان کرده است. بطور کلی می توان گفت محتویات تمام اشعار راجع است بمعنای تصوف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعت پیامبر و اولیاء و اعراض از ظاهر و رجوع بباطن و ترك خود پرستی و غرور و کسب مقامات معنوی، واقعاً عقاید صوفیانه در اخلاق و کردار صوفی افضل فقیر جلوه کرده است. خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان است.

نعت گویی:

صوفی افضل فقیر نعت گویی رسول کریم (ص) را از همه بیشتر دوست دارد. نعت های وی از جذب و حال، ایمان و ایقان، کیف و سرور مشحون است و خواننده را در وجد و کیف در آورده بعالم جذب و شوق می برد و اینک چند بیت از نعت که در منقبت نبی کریم (ص) سروده است:

عزم سفر طیبه با چشم گهر باری لطف ازلی باشد بر جان گنہگاری
هنگام نسی او نگر بسته ام هر سو در آننہ افکار آرائش گلزاری
باب عملش برخوان، بنگر که چسان خیزد گفتار ز کرداری، کردار ز گفتاری
این گوهر یکتا را از لطف به دامن ریز مژگان نتوان برداشت، اشک است گران باری
انوار مدینه را تابانی جاوید است گیرد همه عالم را گر موج شب تاری
باز است در رحمت، بیتاب فقیر استی امید کرم دارد از خواجه (ص) دگر باری (۷)

رباعیات:

رباعی از اصناف شعر صنفی است که عقیده شاعر را با وضوح آشکارا می کند چه برخلاف غزل، رباعی عموماً متحمل ابهام و پرده داری نمی شود. درین صنف شعر، شاعر عقیده و اندیشه خود را بطور روشن و آشکارا بیان می کند. رباعی شخصیت شاعر را درست و صریح نشان می دهد. در تمام رباعیات ساده و مؤثر افکار شاعر باصراحت و با زیبایی بیان شده و از لحاظ ابتکار معانی و قدرت شعری شاعر بسیار ارجمند و بی مانندی است. رباعیهایش روان و جاذب عرفانی و روحانی است. او در "پاس اعتبار"

چهار ده رباعی زیبا سروده است که دو تا از آنها در زیر ثبت می شود:
 داند هر کس که زندگی مختصر است ذوق طلب اقتضای طبع بشر است
 از وحدت فکر می توان آسودن طول آمال در جهان درد سر است (۸)

عارف سرشار در همه احوال است هر جاه و چشم در نظرش پامال است
 باشد خاموشی و مژه بستن مرگ او را هم زیستن بر این منوال است (۹)

غزل گوئی:

از اشعار صوفی افضل فقیر پیداست که او به استقبال غزلیات استادان
 قدیم ، غزلها سروده است. اشعارش روشن، مطبوع و دلپذیر و دارای معانی
 دقیق و افکار بدیع می باشد. او اندیشه های خود را بخوبی در پرده الفاظ
 پوشانده و به زبان شعر عرضه داشته است. در مورد تقلید از شاعران دیگر
 صوفی سبک بیدل را پسندیده و از آن پیروی نموده است.

صفت خاصه غزلهای صوفی افضل فقیر جوش و خروش عاشقانه ایست
 که هر خواننده صاحب دل را تکان می دهد و احساسات او را تحریک می کند و
 در واقع در هر غزلی اثر جذبه و حال و آتش و اشتعال محسوس است. روح
 صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه می کند و پیداست که غزلهای صوفی از
 دل در آمده و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گوینده آن و بحکم همین
 ایمان است که شاعر از هر گونه ظاهر پرستی اجتناب ورزیده است.

هدف غزلهای صوفی وصال حق و درک وجود مطلق است و هجران یار و
 عشق دلدار که در هر بیت پیداست یعنی گاهی در این سخنان پرهیجان نشاط

و شوق دیدار و گاهی سوز و گداز هجران یار درکار است. اینک چند بیت از
غزلهای صوفی نقل می شود:

بر شمع روی دوست چو پروانه سوختیم / خود را بار سپرده دلیرانه سوختیم
ذوق نگاه شرط به دیدار دلیر است / از نارسائی خود و بیگانه سوختیم
انداز محرمانه دیوانگی خوش است / از مصلحت شعاری فرزانه سوختیم
... جوید سراغ وادی ما هر که می رود / رفتیم و زاد راه به ویرانه سوختیم (۱)

یاد تو در دل است، پریشان نمی روم / شکر خدا که سر بگیرم بیان نمی روم
بینم به حسن لاله و گل جلوه های بار / و ز بهر رنگ و بو به گلستان نمی روم
درس حق آگهی دهد اخفای راز خویش / سازم به درد دوست، به درمان نمی روم
... باشد سواد بیکسیم اعتبار زیست / صوفی چو حسرت از دل ویران نمی روم (۱۱)

۲۱۱ . غزل
۵۳ . غزل
۲۶ . غزل



حکیم شمیم شکیل
افضل مقباس

۱- حد
۲- غزل
۳- غزل
۴- غزل

پاورقی ها:

۱- شایب الرحمة (مجموعه شعرية عربية)، از صوفی محمد افضل فقیر،

مکتبه کاروان، شارع البیرونی (انارکلی) لاهور، ص ۸۰-۱۰۸.

۲- پاس اعتبار (غزلیات فارسی)، از حافظ محمد افضل فقیر، مکتبه

کاروان، شارع البیرونی (انارکلی) لاهور، ۱۹۹۰- ص ۱۳۱.

۳- پاس اعتبار، ص ۱۰.

۴- شایب الرحمة، ص ۱۵۹.

۵- پاس اعتبار، ص ۱۰۳.

۶- پاس اعتبار، ص ۱۲.

۷- عطای محمد (ص)، از حافظ محمد افضل فقیر، قاضی پبلیکیشنز،

گنپت رود، لاهور ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۳۴.

۸- پاس اعتبار، ص ۱۰۹.

۹- ایضاً، ص ۱۱۲.

۱۰- ایضاً، ص ۴۵.

۱۱- ایضاً، ص ۳۲.

شعر فارسی:

- | | |
|-------------------------|--------------------------------|
| خواجه فرید الدین عطار | ۱- مناجات |
| مرزا غالب | ۲- نعت |
| علامه محمد اقبال | ۳- منقبت |
| غلام نصیرالدین نصیر | ۴- قصیده در منقبت حضرت علی (ع) |
| میر تقیس پسر میر انیس | ۵- در ثنای میر بیر علی انیس |
| دکتر حسین رزمجو | ۶- بیاد علامه اقبال |
| سید فیضی | ۷- سلام به شاد روان اقبال |
| سلطان باهو | ۸- غزل |
| آغا صادق | ۹- غزل |
| پروفیسور محمد یونس حسرت | ۱۰- غزل |
| الف کابلی | ۱۱- پندار |

شعر اردو:

- | | |
|------------------|--------|
| استاد قمر جلاوی | ۱- حمد |
| میر بیر علی انیس | ۲- غزل |
| خانم شبنم شکیل | ۳- غزل |
| اقضل منھاس | ۴- غزل |

خواجہ شیخ فرید الدین عطار

مناجات

پادشاہا جسم ما را در گزار
 تو نکو کاری و ما بد کرده ایم
 سالها در بند عصیان گشته ایم
 دامن در فسق و عصیان مانده ایم
 روز و شب اندر معاصی بوده ایم
 بیگناه نگذشت بر ما ساعتی
 بر در آمد بندہ بگرینتہ
 مغفرت دارد امید از لطف تو
 بحر الطاف تو بی پایان بود
 چشم دارم کز گناه پاکم کنی
 ما گنہگاریم و تو آمرزگار
 جرم بی اندازہ بی حد کرده ایم
 آخر از کرده پشیمان گشته ایم
 ہم قرین نفس و شیطان مانده ایم
 غافل از امر و نواہی بوده ایم
 با حضور دل نہ کردیم طاعتی
 آبروی خود بعصیان ریختہ
 زانکہ خود فرمودہ ای لا تقنطوا
 نا امید از رحمتت شیطان بود
 پیش ازان کاندہ لحد خاکم کنی

اندر آن دم کز بدن جانم بری

از جہان با نور ایمانم بری

مرزا غالب

نعت

حق جلوہ گر ز طرز بیان محمدؐ است	آری کلام حق بزبان محمدؐ است
آئینہ دار پر تو مہر است آفتاب	شان حق آشکار ز شان محمدؐ است
تیر قضا ہر آئینہ در ترکش حق است	اما کشاد آن ز کمان محمدؐ است
دانی اگر بہ معنی لولاک داری	خود ہر چہ از حسرت ازان محمدؐ است
ہر کس قسم بد انچہ عزیزست می خورد	سو گند کہود گار بجان محمدؐ است
واعظ حدیث سایہ طلبی فرو گزار	کاینجا سخن ز سروروان محمدؐ است
بنگردد نیم گشتن ماہ تمام را	کان نیز جنبشی ز بنان محمدؐ است
ور خود ز نقش مہر نبوت سخن رود	آن نیز نامور ز شان محمدؐ است

غالب شنائے خواجہ بر یزدان گزشتیم

کان ذات پاک مرتبہ دان محمدؐ است

منقبت بجنور حضرت علیؑ

ای یوسف کاروان جانها	ای محوشنای تو زبانها
ای نوح (ع) سفینهٔ محبت	ای باب مدینهٔ محبت
ای فاتح خیبر دل من	ای ماجی نقش باطل من
تفسیر تو سوره های قرآن	ای ستر خط و جوب و امکان
ای سینهٔ تو این رازی	ای مذهب عشق را نمازی
ای وصف تو مدحت محمد (ص)	ای ستر نبوت محمد (ص)
از بام بلند تو فتاد است	گردون که به رفعت ایستاد است
در جوش ترانهٔ انا الطور	هر ذره در گمت چو منصور
بی او (ص) نتوان بتو رسیدن	بی تو نتوان به او (ص) رسیدن
از شان تو حیرت آینه پوش	فردوس ز تو چمن در آغوش
سر برزده ام ز جیب قبر	جانم به غلامی تو خوشتر
چون سایه ز پا فتاده تو	همشیارم دست باده تو
گویی که نصیری خموشم	از هوش شدم مگر به هوشم
در پردهٔ خامشی نیاز است	دانم که ادب بضبط راز است

اما چه کنم مئی تو لا تند است برون قد زینا
 ز اندیشه عاقبت رهیدم جنس غم آل تو درغ خریدم
 شکرم چو بختجو قدم زد در دیر شد و در حرم زد
 در دشت طلب بسی دویدم دامان چو گرد باد چیدم
 آگاه ز هستی و عدم ساخت بت خانه عقل را حرم ساخت
 چون برق بجز منم گذر کرد از لذت سوختن خبر کرد
 بر باد متاع هستیم داد جامی ز می حقیقتم داد
 سرمست شدم ز پا فدام چو عکس ز خود جدا فدام
 پیراهن ما و من دریدم چون اشک ز چشم خود چکیدم
 خاکم بفراز عرش نمودی زان راز که با دلم سپردی
 واصل بکار کشتیم شد طوفان جمال زشتیم شد
 جز عشق حکایتی ندارم پروای ملامتی ندارم

از جلوه علم بی نیازم

سوزم ، گرم ، تیم ، گدازم

غلام نصیر الدین نصیر
گولره شریف

قصیده در منقبت اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب^①

گیرد مسدوخ از رخ او چشم آفتاب	آئینه جمال نبی ذات بوتراب
کز حضرت حقش اسد اللہ شد خطاب	آن یکہ تاز معرکہ کفر و دین علیؑ
آن منبع ولایت و مصداق من اناب	آن محرم رسالت و مقصود بل اتی
گردش برای سلسلہ فقر انتخاب	امی لقب کہ صاحب ام الکتاب بود
قائل بہ اوج عظمت او ذالک الکتاب	شاهد بہ شان رفعت او سید الوری
بفرش خاک فطرت او عرش انتساب	قدسی نہاد، جلوہ حق، عنصری نثراد
در رزم کفر و دین گھش برق التہاب	در بزم اهل حق دھش معدن گھر
تا اوج قرب ذات نگر دید کامیاب	بی فیض رهنمایی او بیچ ساکی
خیر المصیر و امنگہ و احسن المآب	از بہر ہروان ہدی، بارگاہ او
از لب برون نیامدہ، گردید مستجاب	آن حرف التجا کہ زبانش وسیلہ جست
طرز عمل ستودہ و گفتار مستطاب	حسن تکلمش بہ تبسم نشاط روح
ہر شیدہ عنایت او جادہ صواب	ہر جلوہ جبلت او مرکز سداد
گل باری چمن گھر افشانی سحاب	پیش رخ جمیل و ادای کرم نجل
امی ساک خجستہ ازین نور و رومتاب	شمعیست نقش پای علیؑ در طریق حق

① بمناسبت سالگرد ولادت با سعادت حضرت علی ابن ابی طالب

هم عالی و عالی و معنی و معنی هم آمرهدایت و مأموراحتساب
 بارون آن کلیم که بر طور عرش یافت نظارگی جلوه قوسین بی حجاب
 ماه مبین بر فعت عرفان و آگهی
 شمع یقین به تیرگی جصل و ارتیاب

سر حلقه ائمه خیر الامم سلام دیباچه صحیفه جود و کرم سلام
 بر روح پاکت از همه اقطاب آفرین ای رهنمای جاده رشد و هدی سلام
 فیض نبی، امام طریقت، معین حق چشم و چراغ سلسله اولیاء سلام
 چشمت ز نور صاحب مآزاع مستنیر ای مشعل هدایت و شمع وفا سلام
 عالی نژاد، بنده حق، خواجه عباد یک دود و پیکر صدق و صفا سلام
 حق مست و حق پرست و حق آگاه و حق پناه مقبول کبریا و شهبه اتقیا سلام
 انداز لطف، رنگ عطا، سر خط رضا ای نوبهار گلشن آل عبا سلام
 مستغنی از علائق دنیا بهر شان فقر در ذات حق کناره کش از ما سوا سلام
 سر نامه تصوف و سر خلیل صوفیا صافی سرشت و سید مهر آشنا سلام
 نقش جمیل خامه صنایع مهر و ماه ای جمله حسن و ای همه نور و ضیا سلام
 دانای راز عالم ما کان ما یکون ای جانشین و خلوقی مصطفی سلام

بپذیر از نصیر بگ سرز راه لطف

ای آبروی مسند خیر الوری سلام

میر نفیس پسر میر انیس

در رشای میر ببری انیس^①

(مرثیه سرای معروف اردو)

از باغ جهان بلبل بستان سخن رفت در زیر لحد نیرتابان سخن رفت
 بهیسات که سرد فتر ایوان سخن رفت افسوس که شایسته ایوان سخن رفت

دیوانی نظم است که سلطان سخن رفت

فریاد بر آمد ز لب هر گل گمشن بلبل ز غم شش کرد بیانا و شیون
 بود است از راه سخن وادی ایمن شد تیرگی روز سخن بر همه روشن

کان شمع فروزان ز بستان سخن رفت

سرد فتر اهل هنر و اهل زبان بود روشن قبر برج معانی و بیان بود
 در نظم سخن انسج استاد زمان بود سرمایه ده نکته سردشان جهان بود

او رفت ز عالم سرد سامان سخن رفت

رفت آنکه سرافرازی مجلس زدش بود تازه گل مضمون ز نسیم رقمش بود
 سیرابی بزم سخن از جام جیشش بود شادابی معنی ز حساب قلمش بود

از رفتن او فیض گلستان سخن رفت

① بنا ببت صد و بیستین سالگرد وفات میر ببری انیس

در مجلس ادب و زبس جوش ملائک
برخاست و گردید هم آغوش ملائک
بود است بر آواز خوشش گوش ملائک
می برد سخن سازی او هوش ملائک

هر کس سخنش خواند بقربان سخن رفت

پنهان شده خورشید پسر همه دانی
جان دادش کشور اعجب از بیانی
تاریک شده آنجن مرثیه خوانی
مانمکده شد خطه الفاظ و معانی

سلطان سخن شان سخن جان سخن رفت

هر چند بظاہر بدنش زیر زمین است
روحش بغلک سمنض روح امین است
یاد آور اد مرثیه سرور دین است
خاموش نفیس از المش بلع حوزین است

کان شهر سخن بجز سخن کان سخن رفت

① پس درود است ز فیضی بران کادو

② بدوش ناصیه مایه تقسیم چون آ



دکتر حسین رزمجو
دانشگاه پنجاب، لاهور

به یاد علامه اقبال معمار تفکر اسلامی^①

به یاد مرد سخن عارف بزرگ اقبال کسی که شرق ز منبر یاد او به هوش آمد
نوامی دلکش شعرشش به فارسی دری به جان غمزده چون نغمه مهرشش آمد
به یاد او که ز انفاس قدسی اش اسلام دوباره زنده شد و بهم به جنبشش آمد
به راه او برد، ای طالب فضیلت و حق که تارچنگ دی، این گونه درخوش آمد
به عشق، جوی کمال و شرافت و عزت چه دوستی است که آن زندگی چو نوش آمد
"ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع که این سخن سحر از هاتقم به گوشش آمد"^②

نمیرد او و بماند همیشه حبا دیدان

کسی که مرد و از او عالمی به جوش آمد

① بنا سببت ساگرد تولد علامه محمد اقبال .

② از خواجہ شیراز - حافظ است .



پند آف صادق کور

سید فیضی - اسلام آباد

سلام بشادروان اقبال

عصر حاضر که عبارت از طلب گاه جنون است	فکر اقبال به همه منزل ما راه نمون است
شاعرانند که آتش به گل و لاله فروزند	گر می دل که از و سپید شود سوز درون است
هر چه در شعر سرود است پیام است ز دانش	شهرت گفته اقبال به هر بنوم فرون است
تو چه دانی که نه آب چه اقد بر گ سنگ	سطح دریا به نگاه تو در آغوش سکون است
آن یکی نفسه گری بود ز اندیشه رومی	زین سبب فکر او آشفته و دل غرق بخون است
طرح یک مملکت نو ز خیال همه او است	او بخود حجت آزادی ما رمز درون است
زخمه بر تارک جان مسلمان چه زده سخت	پیش هر دل سخن او سخن کن فیکون است
پر تویی هست بشرق که شده جوهر کردا	آنچه مغرب بتو بنموده همه غل و نمون است
هنوز بیمانه اقبال دگر جای نه دارم	کیف و سرستی ما از تب و تابانی که درون است
تو اگر زنده با موج در آویختن آموز	مور بی مایه مشو، زیستن اینطور زبون است
بیخودی چیست؟ رها کردن خود را ز خدائی	لیکن اسرار خودی شاخ گل بو قلمون است

بس درود است ز فیضی بر آن شادروانی

بودش ناصیه ما پی تعظیم نگون است

سلطان باهو قدس سره
 (۱۰۳۹-۱۱۰۲هـ) *

غزل

به بازی عشق می بازم سر بازار سر بازم
 ره مردان صفا سازم سر بازار سر بازم
 به میدان اسب می بازم توئی واقف در از بازم
 چنین نازیست می نازم سر بازار سر بازم
 ز جام عشق می خوردم ز بهستی خویش خود مردم
 سعادت گوی خود بردم سر بازار سر بازم
 به مستی اش چنان مستم ز عالم دست خود شستم
 ز شوق جان چنان مستم سر بازار سر بازم
 من از یاری چنان مستم ز این و آن همه رستم
 مگر خود را چنان بستم سر بازار سر بازم
 (دیوان باهو با ترجمه اردو ص - ۳۸)

* دیوان باهو - ص ۱۷

پرفسور آغا صادق کوریتہ

غزل

ریشک خورشید قیامت ذرہ خاک من است	صورت محشر نخل از آہ بے باک من است
تو عروسان را نقاب از دامن پاک من است	شاهدان را آئینہ از چشم منک من است
یک نظر انداختم بزم جہان از خود گرفت	مستی چشم بتان پرورده تاک من است
آب حیوان شرمسار از اشک صہبازای من	باعث تعمیر صد میخانہ یک تاک من است
برق و باران را بدام انگندہ ای غرہ شو	کائنات خشک و تر یک مشت خاک من است
می توانم دید سوز آرزو در سینه ها	ذرہ خاکم ولی صاحب نظر خاک من است
صید رحمت می کند آہ کمند آسای من	آنچہ زاهد در دعا جوید بفرزاک من است
جلوہ امکان نہ بیند دیدہ بینی من	پردہ سوز حسن مطلق چشم ادراک من است

عشق صادق چون شود رگوا مقدس تر شود
 سجدہ گاہ قدسیان پیر این چاک من است

پروفیسر محمد یونس حسرت
شیخوپورہ

غزل

نہ یا ہم بار در ایوانِ راحت
 چه سود از انتظار بی نہایت
 کرم فرما، کرم فرما کہ تویی
 بیا ای جلوۂ خوبی کہ از تو
 جفا کن، جور کن لیکن باین قدر
 بہ گردابِ غم آند کشتی جان
 بجان انداختم یک شعلہ رویت
 دل دیوانہ نالد از غم، بجز
 سراسر رائگان ارمانِ راحت
 چه حاصل از خوابندانِ راحت
 دل بی تاب را سامانِ راحت
 نگاہ لطف باشد جانِ راحت
 بہایش باشدی شایانِ راحت
 کجا ساحل، کجا پایانِ راحت
 عجب جانان، عجب تادانِ راحت
 زہی! بجزان شود عنوانِ راحت

خوش ای حسرتِ دل خون جگر ریش

نباشد نزد تو امکانِ راحت

پندار

اثر شکنج موجم، خسبری دگر ندارم
 نفس مشرد مهرم، اثری دگر ندارم
 چو ستاره میدرخشم به نشاط و شوخچشمی
 ره رهروان نمایم، ضرری دگر ندارم
 یم کشت آرزویم، نم تخم جستجویم
 گل باغ روی رویم، ثمری دگر ندارم
 به پر شکسته خود ز ایشیر نامه گیرم
 پیش از سکون گزینم، سنری دگر ندارم
 نه تفنن فرارم، نه تضرع نشینم
 من و یک دل فکاری، ثمری دگر ندارم
 نه ز درد میگریزم، نه به غم بود ستیزم
 به نیاز میپناهم، پیری دگر ندارم
 همه کوه و دشت دجرم به نظر چو ذره ناید
 دل من بود نگاهم، بصری دگر ندارم
 شفق ملال شام، صدف سرور صبحم
 خور العجبای دردم، سحری دگر ندارم

نه به جسم کرده منزل، نه به جان گزیده مأوی

منم و نوای مهرش خبری دگر ندارم

استاد قمر جلاوی

محمد

سن سن کے مجھ سے وصف ترے اختیار کا
 دل کانپتا ہے گردش میں و نہار کا
 لاریب لاشریک شہنشاہ کل ہے تو
 سرخم ہے تیرے در پہ ہر اک تاجدار کا
 محمود تیری ذات محمدؐ ترا رسول
 دکھا ہے نام چھانٹ کے محنتِ کار کا
 جاتی ہے تیرے کئے سے گلزار سے خزاں
 آتا ہے تیرے حکم سے موسم بہار کا
 رزاق تجھ کو مذہب و ملت سے کیا عرض
 خالق تو ہی ہے کاسر و ایسا نزار کا
 کہنا پڑے گا لاکھ عبادت گزار ہو
 بندہ گنہگار ہے پروردگار کا
 دے کر عروج اختر قسمت کو اے قمر
 مالک بنا دیا مجھے شب کی بہار کا

غزل

(از میرزا علی انیس، مرثیہ سمرای معروف اردو)

درد ہو ببل تصویر کو جس کی بو سے اس سے گلزنگ کا دعویٰ کئے پھر کس سے
 کس سے اے شوخ ہوئی رات کو ہانا پائی نودرتن آج جو ڈھلکا ہے ترے بازو سے
 کل تو آغوش میں شوخی نے ٹھہرنے نہ دیا آج کی شب تو نکل جاؤ مرے قابو سے
 شمع کے رونے پر بس صاف ہنسی آتی ہے آتش دل کہیں کم ہوتی ہے چار آنسو سے
 ایک دن وہ تھا کہ تکیہ تھا کسی کا زانو اب سر اٹھتا ہی نہیں اپنے سر زانو سے
 نزع میں ہوں مری مشکل کرو آساں یارو کھولو تعویذ شفا جلد مرے بازو سے

شوخی چشم کا تو کس کے ہے دیوانہ انیس

آنکھیں ملتا ہے جو یوں نقشِ سم آہو سے

شبم شکیل

غزل

غم مجھے اس کی جدائی کا کہاں تھا پہلے
 دور تھا پر وہ قریب رگِ جاں تھا پہلے
 اب تو آپہنچے کسی اور بھی دُشوارِ مقام
 اس کی چاہت میں فقط جی کا زیاں تھا پہلے
 وقت کی گرد نے دھندلا دیئے سب نقش و نگار
 ورنہ دل ایک دھنک رنگِ مکاں تھا پہلے
 ہر خوشی میں کوئی غم یاد دلا دیتا ہے
 دل کا یہ رخ میری آنکھوں سے نہاں تھا پہلے
 مڑکے تکتے سے ہوا اپنا سفر اور کٹھن
 وہ پکارے گا ہمیں کب یہ گماں تھا پہلے
 ہر خلشِ دل کی یہ کستی ہے کہ وہ اک کانٹا
 آج تک ہے وہیں موجود جہاں تھا پہلے

افضل منہاس، راولپنڈی

غزل

میں نے احساس کے پھولوں کو پرویا برسوں

پھرا نہیں دیکھ کے تنہائی میں رویا برسوں

عمر گزری جسے پانے کی طلب میں میری

ایک لمحے کو وہ پایا، اسے کھویا برسوں

کس قدر پُنجتہ و خوشس فکر ملا رنگِ فراق

ماند پڑتا ہی نہیں، قلب نے دھویا برسوں

حاصلِ زیست نہ پُوچھو تو ہے احساں مجھ پر

نہ وہ آیا، نہ میں آرام سے سویا برسوں

سچ کا مہتاب سفت لفظ سجایا لب پر

پھر نہ اس جرم نے ہونے دیا گویا برسوں

ایک ساعت کسی نیکی کی بھی ڈھونڈو یادو

بیچ عصیاں کا تو ہم سب نے ہی بویا برسوں

لذتِ درد بھی کیا شے ہے کہ افضل میں نے

زخم کھا کھا کے اسے دل میں سمویا برسوں

معرفی کتابهای تازه

کتاب:	رنگ سحر
مصنف:	خانم دکتر عالیہ امام
چاپخانه:	هارون پریس - کراچی
مقدمہ:	سید محمد تقی
صفحات:	۱۴۴ ص
ناشر:	مکتبہ اطہر - کراچی

رنگ سحر کتابی است خواندنی که در آن خانم دکتر عالیہ امام استاد تاریخ و پاکستانشناسی در دانشگاه کراچی دربارهٔ سه تن زنان عظیم جهان اسلام را با روش مخصوص خود معرفی کرده است و آنها عبارتند از حضرت سیدہ خدیجۃ الکبریٰ (رض) و حضرت سیدہ فاطمۃ الزہرا (رض) و حضرت سیدہ زینب کبریٰ (رض). نویسنده در پیشگفتار می نویسد که این سه زن در حقیقت در تاریخ بی مثال هستند و زنهای نمونه اسلام می باشند. اسلام فقط یک دین نیست بلکه یک فرهنگ معتبر و انسان ساز است و در بنای این فرهنگ، این سه زن نقش مهم را ایفا نموده اند و سرمایه شرف و حیثیت می باشند.

نویسنده قبلاً استاد اردو و پاکستانشناسی در دانشگاه مانچستر (انگلستان) و دانشگاه پیکن (چین) بوده است و به حیث سخنران شعله بیان در گروههای ادبی و دینی و سیاسی پاکستان معروف است. شعر هم می سراید و دو شاعر بزرگ معاصر جوش و فیض او را لقب طوطی پاکستان داده اند. کتاب رنگ سحر خواننده را مسحور می کند اسلوب بیان جاذب و گیرا است.

کتاب: کوه قاف کے اس پار (آن طرف کوه قاف)

مصنف: سید علی اکبر رضوی

پیشکش: ادارہ ترویج علوم اسلامیہ کراچی

سال نشر: ۱۹۹۳ م صفحات: ۱۳۷ ص

ناشر: جاودان پبلیشرز - ۲۸ ایچ - رضویہ سوسائٹی - کراچی

این کتاب یکنوع سفرنامہ ایست که در آن بیان مسافرت نویسنده به کشور ازبکستان است و آن را ملک پریزادگان می گویند که مناظر طبیعی سحر انگیز دارد. نویسنده یک انشاء پرداز صاحب سبک است و اسلوب بیانش ساده و روان و دلکش است. آقای سید علی اکبر رضوی مردی بازرگان قالی است اما به زبان و ادب اردو و فارسی و عربی عشق می ورزد و کتابخانه بسیار مهمی در خانه اش ترتیب داده که در آن نسخه های نادر قرآن کریم را گرد آوری کرده است. وی طبعاً عاشق عرفان و تصوف اسلامی است، بدین جهت با شوق خود و پول خود و تعیین وقت و سفر از جانب خود به کشور مسلمان ازبکستان رفته و هر آن چه که درباره آثار فرهنگی و تاریخی و هنری اسلامی می باشد، مانند آثار تاریخی و مزارات و درگاهها برشته تحریر در آورده است و الحق کتابی جالب و خواندنی به دست داده است. تصاویر رنگین و زیبا از آثار تاریخی نیز در بردارد و اشعاری برگزیده از شاعران برجسته را نیز شامل کرده است.

بنا بر این کتابی است تازه و منفرد در نوع خود و هر کسی که عزم سفر به ازبکستان دارد خواندن این کتاب برای او مفید و سودمند است. نکته مهم این است که در آخر کتاب اطلاعات ارزنده درباره کشورهای سازمان اکو (ای-سی-او) داده است و این کشورها عبارتند از پاکستان و افغانستان و ایران و ترکیه و کرغستان، ازبکستان، تاجیکستان، آذربایجان و ترکمنستان.

مکان: محل برگزاری کتابخانه فرهنگ ج. ۱ - ایران - راولپنڈی
تاریخ: ۱۰ فروردین ۱۳۳۲



عکس محفل مشاعره در کتابخانه علامه اقبال خانہ فرهنگ ج. ۱ - ایران - راولپنڈی



دیدار هیئت فرهنگی و ادبی تا جیکستان از خانہ فرهنگ ج. ۱ - ایران - راولپنڈی

اخبار فرهنگی

ایران و پاکستان و خصوصاً در زمینه همکاری‌ها و تبادلات فرهنگی بین دو کشور در آستانه افتتاح خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان که با همکاری و مساعدت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران و وزارت فرهنگ پاکستان در شهر فیصل آباد پاکستان در روزهای ۲۶ تا ۲۸ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ. ق. برگزار شد.

محفل مشاعره

بتاریخ ۱۹۹۳/۱۱/۲۶ م = ۱۳۷۲/۹/۵ هـ ش = ۱۱ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ ق، ساعت ۶-۱۰ بعد از ظهر به مناسبت روز علامه اقبال و نیز به مناسبت افتتاح رسمی کتابخانه عمومی علامه اقبال محفل مشاعره و سخنرانی در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران منعقد شده بود. آقای سید محمد حسن مظفری رئیس خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپنڈی از آغاز کار و کوشش در خانه فرهنگ، تاکنون خدماتی ذیقیمت را جامعه عمل پوشانیده اند از جمله محفل مشاعره و سخنرانی به مناسبت روز اقبال (رح) و نامگذاری کتابخانه خانه فرهنگ به نام علامه اقبال و افتتاح آن به همین مناسبت. در روز افتتاح کتابخانه عمومی علامه اقبال (رح)، جناب آقای سید علی تحقیقی کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ریاست جلسه را برعهده داشتند. جناب آقای فرهاد زیدی مدیر کل تلویزیون پاکستان مهمان خاص محفل بودند. نخست تلاوت آیات قرآن کریم و نعت حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله (ص) توسط آقای دکتر قاری انور انجم یافت سپس با کمک و اداره محفل مشاعره آقای دکتر توصیف تبسم شاعر فارسی وارد و، رسماً محفل مشاعره آغاز گردید و هر کدام از شاعران به مناسبت روز اقبال (رح)،

شعر خود را می‌خواندند و داد سخن می‌دادند. اینک اسامی شاعران و سخنگویان:

- ۱- خطابه آقای سید محمد حسن مظفری ریاست محترم
خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - راولپندی
- ۲- آقای دکتر توصیف تبسم
- ۳- آقای علی احمد قمر
- ۴- آقای سرور انبالوی
- ۵- آقای نیرسان اکبر آبادی (مترجم نهج البلاغه (به نظم اردو) و مترجم قرآن به نظم اردو)
- ۶- آقای رشید نثار
- ۷- آقای سید سلمان حسن رضوی
- ۸- آقای سلطان رشک
- ۹- آقای سردار محمود بسمل
- ۱۰- آقای نصرت زیدی
- ۱۱- آقای مقصود جعفری
- ۱۲- آقای صادق نسیم
- ۱۳- آقای ناصر زیدی
- ۱۴- خانم شبنم شکیل
- ۱۵- آقای محمد ابن الحسن (ساکت)
- ۱۶- آقای اختر هوشیار پوری
- ۱۷- آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (قصیده و صفیه درباره علامه اقبال)
- ۱۸- جناب آقای فرهاد زیدی مدیر کل تلویزیون پاکستان (اسلام آباد).

سخن رانی ارزنده و جامع ایراد داشت و درباره روابط فرهنگی و ادبی و علمی ایران و پاکستان و مخصوصاً روز علامه اقبال گفت و گو کرد و از مسؤولان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری نمود که همواره کوشش می کنند که جلوه های علمی و فرهنگی و روابط دوستی میان ایران و پاکستان مستحکم تر و استوار تر گردد.

۱۹- جناب آقای سید علی تحقیقی کاردار و قائم مقام سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد رشته سخن را به دست گرفتند و درباره علامه اقبال (رح) و روز علامه اقبال (رح) و شعر اقبال و اهمیت فلسفه اقبال برای مسلمانان جهان عموماً و مسلمانان ایران و پاکستان و افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی و آسیای جنوبی و غیره بسیار مهم است. بعضی اشعار اقبال را برای حاضران تفسیر کردند و با احادیث نبوی و آیات قرآنی مطابقت دادند و بایبانی شیوا و گیرا اهل مجلس را تحت تأثیر سخنان خود قرار دادند.

ناجیه پاکستان علاقه مندی بسیار به میر سید علی حسینی و در پیوند با این مناسبت می کنیم که فیروز کوته نظران و نویسندگان این مجله در پیوند با جشن هشتاد و یکمین سالگرد زاده شدن سید علی حسینی در سال ۱۹۹۴ م و این گفتگو را به عنوان یادگاری از این جشن به شما آقای پرغشور عاصم سخنرانی ارزنده می همراه با این مجله می فرستادیم.

علی حسینی ایراد کردند و این گفتگو را به عنوان یادگاری از این جشن به شما بعد از ظهر از همکار پذیرایی به عمل آمد.

دیدار هیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستان از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

روز سه شنبه ۱۳۷۲/۹/۹ هـ ش برابر با ۳ نوامبر ۱۹۹۳ م و مطابق با ۱۵ جمادی الثانی ۱۴۱۴ هـ ق هیئت فرهنگی و ادبی و هنری و عرفانی و نمایندگان انجمن سادات همدانی کولاب (ولایت ختلان) از کشور جمهوری اسلامی تاجیکستان از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دیدن کردند و ضمناً به همین مناسبت مجلس معارفه این هیئت تشکیل شده بود. در این مجلس معارفه، گروهی از دانشمندان و شاعران و ادیبان فارسی و اردو (ایرانی و پاکستانی) حضور داشتند.

آقای سید محمد حسن مظفری رئیس خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به هیئت خیرمقدم گفتند و سخنانی چند پیرامون روابط فرهنگی و اسلامی ایران و آسیای مرکزی از جمله تاجیکستان ایراد داشتند. آقای دکتر سید آغا حسین همدانی رئیس انجمن سادات همدانی در پاکستان اعضای هیئت را بدین شرح معرفی کردند:

۱- آقای پرفسور محمد عاصم راهنما و مسزول هیئت تاجیکستانی

۲- خانم لطافت رئیس هیئت (از ولایت ختلان)

۳- خانم مهر و مترجم

۴- آقای نذیراف عضو هیئت (از ولایت ختلان)

۱۸- جناب آقای فرهاد زیدی مدیر کل تلویزیون پاکستان (اسلام آباد).

- ۵- آقای ابراهیم اف (مسزول موزه و کتابخانه میر سید علی همدان در کولاب)
- ۶- آقای سید حسنین کاظمی اشعاری به همین مناسبت خواندند به زبان فارسی
- ۷- دکتر محمد حسین تسبیحی نیز اشعاری تحت عنوان "ختلان نامه" سروده بودند که در میان حاضران توزیع شد.
- هدف از دیدار هیئت تاجیکستان از کشور جمهوری اسلامی پاکستان و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران این است که سادات همدانیه را بشناسند و آنان را برای دعوت به تاجیکستان برای جشن جهانی میر سید علی همدانی در سال ۱۹۹۴ میلادی دعوت کنند.
- ضمناً هدف آنان این بود که از مراکز ادبی و مزارات و زیارتگاه ها که به نام میر سید علی همدانی در پاکستان مخصوصاً کشمیر آزاد و بلتستان و پنجاب و هزاره شناخته می شود، دیدن کنند و همچنین از کتابخانه ها دیدار به عمل آورند و مطالب و مآخذ گوناگون برای شناخت میر سید علی همدانی ۷۱۴-۷۸۶ ه ق / ۱۳۱۴-۱۳۸۴ م) به دست بیاورند.
- خانم لطافت سخترانی جالب و ارزنده یی ایراد کرد و گفت: اهل تاجیکستان علاقه مندی بسیار به میر سید علی همدانی دارند و ما درخواست می کنیم که ایران و پاکستان و افغانستان در این طریق ما را یاری کنند تا جشن همدانی سال ۱۹۹۴ م را به خوبی و عظمت و شکوه برگزار نماییم.
- آقای پرفسور عاصم سخترانی ارزنده یی همراه با اشعار فارسی میر سید علی همدانی ایراد کردند و همگان از سخنان خود بهره مند ساختند. ساعت ۸ بعد از ظهر از همگان پذیرایی به عمل آمد.

دیدار هیئت فرهنگی تاجیکستان از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ضمناً همین هیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستانی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز دیدار کردند و نسخه های خطی و کتابهای چاپی و انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مورد توجه خاص آنان قرار گرفت و به هر یک از آنان یک جلد کتاب میر سید علی همدانی و همدانی نامه (چهل اسرار) اهدا شد. آنان نیز تصاویر آرامگه میر سید علی را از شهر کولاب ولایت ختلان به مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اهدا کردند و نیز کتابدار مرکز تحقیقات فارسی، اشعاری در مدح میر سید علی همدانی و به مناسبت خیر مقدم به هیئت تاجیکستان قرائت کرد. آقای دکتر احمد حسن دانی دانشمند معروف و آقای میر عبدالعزیز مدیر هفته نامه انصاف و آقای دکتر محمد جعفر معین فر در این جلسه حضور داشتند.

(دکتر محمد حسین تسبیحی)

وفیات

درگذشت ادیب سخنور و محقق سخن گستر (درگذشت ادیب سخنور و محقق سخن گستر)

شادروان استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

ولادت: ۱۳۰۰ هـ ش / ۱۹۲۱ م در شیراز

وفات: ۲۷ شهریور ۱۳۷۲ / ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۳ م در تهران

مدت عمر: ۷۲ سال - خدمات فرهنگی علمی: ۵ سال

آثار ادبی و فرهنگی:

- ۱- سفینه غزل با یک مقدمه از دکتر هشترودی.
- ۲- مکتب شمس: منتخب غزلیات کلیات شمس تبریزی سروده مولانا جلال الدین محمد بلخی.
- ۳- دیوان حافظ شیرازی با کشف الایات و کشف الالفاظ (۱۵ بار چاپ شده)
- ۴- تمثیل و مثل، از زبان مردم و فرهنگ عامه.
- ۵- جشن ها، آداب و معتقدات زمستان (ج ۱ و ۲)
- ۶- گل به صنوبر چه کرد؟ (ج ۱ و ۲).
- ۷- بازبهای نمایشی (در کوچه و خیابان شهر و دهکده)
- ۸- مردم و قهرمانان شاهنامه
- ۹- گذری و نظری در فرهنگ مردم

۱- فردوسی نامه (مردم و فردوسی) (ج ۱ و ۲)

۱۱- رساله در چگونگی گرد آوری فولکلور (ادبیات مردم) بزبان ساده

استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی به علت حمله قلبی درگذشت، خدایش غریق رحمت کناد. خدمت او به فرهنگ و زبان فارسی تا آخرین روزهای زندگی ادامه داشت. میراثی که از مردم ایران در سینه های کوه ها و در دشت ها و دهکده و شهرها و بالاخره بر زبان مردم بود، با کوشش تمام گرد آوری کرد و هم اکنون بیش / ۴۰۰ هزار برگه و یادداشت از او به یادگار مانده است و از قرار تحقیق، تعدادی بسیار نوار از نمونه مثلها، آداب و رسوم و فرهنگ عامیانه از زبان مردم، از دور ترین نقاط کشور در دست است. مرحوم استاد انجوی شیرازی در سال ۱۳۱۸ هـ ش با نویسنده بزرگ معاصر صادق هدایت آشنا شد و دوست و یار همدیگر بودند تا آنجا که آخرین روزهای آن بزرگمرد را همواره به یاد می آورد. مرحوم استاد انجوی شیرازی تحصیلات خود را در دانشگاه ژنو، در سویس به پایان برد و خدمات علمی فرهنگی خود را در شیراز و تهران انجام داد و همانجا درگذشت.

مدیر دانش افتخار دوستی و همکاری با آن دانشمند فقید سعید داشته است و در حدود بیست سال پیش صد درس رادیویی برای تدریس زبان فارسی برای غیر فارسی زبانان به رهنمایی ایشان تهیه کرده بودیم و همکاران ما دکتر سید با حیدر شهریار نقوی و خانم دکتر صغری بانو شکفته موسوی و آقای دکتر آفتاب اصغر بودند. این درسهای رادیویی تا چندین سال گذشته در برنامه رادیوی زاهدان پخش می شد.

علماء وارث پیامبرانند (حدیث)

مجله دانش در مراحل نهایی تدوین و چاپ بود که بزرگ مرجع تقلید شیعیان جهان، فقیه ربّانی، عالم صمدانی حضرت آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی قدس الله سره الشریف رحلت فرمود.

آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی فرزند سید محمد باقر گلپایگانی از علماء و مشاهیر زمان خود در هشتم ذی القعدة سال ۱۳۱۶ هـ. ق در قریه گوگد واقع در شش کیلومتری گلپایگان چشم به جهان گشود.

ایشان پس از طی تحصیلات در اوایل سال ۱۳۳۶ هـ. ق به شهر اراک که مرکزیت علمی آن زمان بود عزیمت کردند و همزمان با تأسیس حوزه علمیه قم توسط استاد بزرگشان آیت الله العظمی حائری یزدی، در سال ۱۳۴۰ هـ. ق به قم عزیمت نمود. و پس از رحلت استاد بزرگوار خود به تدریس خارج فقه و اصول در حوزه پرداختند. در آن زمان ۸۰ نفر از فضلاء و علمای قم در درس خارج فقه ایشان در مسجد اعظم قم تلمذ می کردند. با رحلت آیت الله العظمی بروجردی (ره) و تبعید امام امت خمینی (ره) اداره قسمت عمده حوزه علمیه قم را حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی عهده دار شدند.

ایشان در طول حیات خود خدمات قابل توجهی را به حوزه های علمیه نمودند. آثار علمی و تألیفات ارزنده ای را به جهان اسلام تقدیم نمودند که از

آن جملہ حاشیہ برعروۃ الوثقی، حاشیہ بر رسائل، توضیح المسائل، مناسک حج، تالیفی در فقہ، کتابی در اصول فقہ، تقریرات و بحث فقہ و اصول فقہ کہ توسط شاگردان ایشان بہ طبع رسیدہ اند۔

آیت اللہ العظمیٰ گلپایگانی روز پنجشنبہ ۱۸ آذر ماہ ۱۳۷۲ در تہران جہان را بدرود گفتند۔ جسد مطہر آن مرحوم را بہ قم آوردند۔ روز جمعہ صدہا ہزار نفر در مراسم تشییع جنازہ ایشان شرکت نمودند و بعد از ظہر شنبہ ۲۰ آذر ماہ ۱۳۷۲ در بالای سر حضرت معصومہ سلام اللہ علیہا در کنار استاد بزرگوار شان مرحوم آیت اللہ العظمیٰ حائری یزدی بہ خاک سپردہ شدند۔



قطعه ماده تاریخ

به مناسبت درگذشت حضرت آقای سید محمد رضا گلپایگانی (رح)

آیت علم و فقاہت شد روان سوی جنان سید پاک امانت درگذشت ازین جهان

کشور اسلامی ایران غمین و غمگسار چون که شد خاموش میر و رهنمای مؤمنان

گلشن مهر و محبت آیت محراب دین گشته محرابش به جنت سید خلد آشیان

هر کسی گریان بود از بهر آن پیر بزرگ چون که دنیای فقاہت بی نوا شد این زمان

مهبط فیض الهی رونق دین نبی (ص) حضرت گلپایگانی آن فقیه عارفان

چشم و دل گریان بود یارب بده صبر جمیل از غم فوت امیر و سید جنت مکان

گفته تاریخ وفاتش این زمان بیک وفا: گشته "محمود محمد(ص) محضر گلپایگان"

"گلبن فیض رضا" تاریخ میلادی بود تا حدیث عشق حق پیوسته باشد بر زبان

"مصدر فیض محمد سید باب حیا" این بود تاریخ هجری از بیان شاعران

رحمت و غفران حق بادا بر آن مرد بزرگ نور و ایمان و شهادت از مزار او عیان

حد و قل پیوسته با صورت جلی آید به گوش در مساء و در صبح و در نماز عاشقان

این "رها" همواره بارد اشک غم از جان و دل آه و اوایلا ز فقدان فقیه مسلمان

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

مؤاخر جمیل بابی

صدر نظیر مقتدرہ قومی زبان

اسلام آباد

فارسی گو شعرا کا ایک نایاب تذکرہ

تذکرہ المعاصرین

میرے کتب خانے میں ایک تذکرہ ہے جس پر جلد کے ساتھ لگے ہوئے حنائی کاغذ پر "تذکرہ المعاصرین" لکھا ہوا ہے۔ غالباً یہ اس تذکرے کے، مجھ سے پہلے مالک نے، جلد بندی کے بعد، اپنے ہاتھ سے لکھا ہے۔ پہلے صفحے پر، نہایت عمدہ خط شکستہ میں، ایک مختصر عبارت، تاریخ اور دستخط و مقام درج ہیں۔ اسی صفحے پر ایک چھوٹی سی مہر بھی ثبت ہے جو پڑھی نہیں جاتی۔ تذکرے کا سرورق نہیں ہے جس سے معلوم ہوتا کہ یہ کس کی تصنیف ہے۔ کب اور کہاں سے شائع ہوا پہلے صفحے پر "باب الالف" بینامی دائرے میں آرائشی ہیل بوئے کے ساتھ لکھا ہوا ہے اور اس کے نیچے "دریں باب تراجم و سخنان ۳۱ مخنور نگاشتہ شدہ" کے الفاظ درج ہیں۔ "باب الالف" کے شعرا، صفحہ ۳۴ پر ختم ہو جاتے ہیں اور اسی صفحے سے "باب الباء" الموحدة شروع ہوتا ہے اور یہاں بھی "دریں باب تراجم و سخنان ۱۲ مخنور نگاشتہ شدہ" کے الفاظ ملتے ہیں۔ اسی طرح یہ سلسلہ "باب العین" المہملہ تک چلتا ہے جس کے تحت "دریں باب تراجم و سخنان ۳۶ مخنور نگاشتہ شدہ" کے الفاظ ملتے ہیں لیکن اس باب میں صرف ۱۳ شعرا کا ذکر ملتا ہے اور چودھویں شاعر کا کلام بھی پورا نہیں ہے۔ "باب العین" سے پہلے، سارے حروف تہجی کے تحت شعرا کی جو تعداد ہر باب سے پہلے دی گئی ہے تراجم اس کے عین مطابق ہیں۔ یہ تذکرہ احسان نامی شاعر کے ذکر (ص ۱) سے شروع ہوتا ہے اور عالی نامی شاعر (ص ۲۰۸) پر ختم ہو جاتا ہے۔ صفحہ ۲۰۸ کی آخری دو سطریں یہ ہیں۔

عالی ۱۳۔ مخلص منشی محمد جعفر خیر آبادی است

چشم بد دور عذار تو مرارہ ز امید
چہ کند گر دل من شب کند در گئیو

یہ ادھورا تذکرہ، جو ۲۰۸ صفحات یعنی ۳۳ سالم جزو پر مشتمل ہے، کسی لیتھو پریس میں چھپا ہے۔ کتابت صاف اور اچھی ہے۔ صفحہ کی ناپ: لمبائی ۹ انچ اور چوڑائی ساڑھے پانچ انچ ہے۔ کاغذ خستہ اور پیلا ہوا گیا ہے۔ ہر صفحے پر عبارت کے چاروں طرف دوہرا چوکھٹا بنایا گیا ہے اور اس طرح جو حوض بنتی ہے اس کی لمبائی ۸ انچ اور چوڑائی ۳ انچ ہے۔ ہر صفحے کے حاشیے پر اس شاعر کا تخلص جلی حروف میں لکھا گیا ہے جس کا ترجمہ وہاں آیا ہے لیکن دو صفحات یعنی ص ۳ اور ص ۱۵۵ پر اختر، واجد علی شاہ اور شاد، سید علی محمد کے ذیل میں علی الترتیب تاریخ وفات اور خان بہادر کا خطاب ملنے کا سال درج ہے۔ حاشیے کی عبارات یہ ہیں:

”اختر (واجد علی شاہ) ۲ محرم الحرام ۱۳۰۵ھ مطابق ۲۲ ستمبر ۱۸۸۷ء شب سہ شنبہ داعی حق ربیبک اجابت گفتہ“ (ص ۳)

”شاد (مولوی سید علی محمد) در حد و (د) ۱۸۹۱ء۔ از گورنمنٹ عالیہ مخاطب بظاب خان بہادر شدہ“ (ص ۱۵۵)

تذکرے کے مطالعے سے پتا نہیں چلتا کہ یہ کس نے لکھا ہے البتہ داخلی شہادت سے اس کے سال تالیف و طباعت کا اندازہ ضرور کیا جاسکتا ہے۔ ۱۹۸۰ء میں ڈاکٹر محمد صدر الحق کی کتاب ”نساخ حیات و تصنیف“ نظر سے گزری تو میں دوران مطالعہ تذکرۃ المعاصرین کے ذکر پر چونکا۔ انہوں نے لکھا تھا:

”تذکرۃ المعاصرین“ ہندوپاک کے فارسی گو شعرا کا ایک چھوٹا سا تذکرہ ہے جس میں ۲۳۶ شعرا کا ذکر کیا گیا ہے۔ یہ تذکرہ فارسی زبان میں ہے۔ اس کا اب تک واحد نسخہ ہی دستیاب ہو سکا ہے جو ڈھاکہ یونیورسٹی میں موجود ہے اور یہ بھی ناقص ہے۔ ابتدا کا نامٹل اور آخر کے چند اوراق اس نسخے میں موجود نہیں ہیں۔ موجودہ نسخے میں اس تذکرے کا حجم صرف ۲۰۸ صفحے ہے۔ افسوس ہے کہ انتہائی تنگ و دو..... کے باوجود بھی تذکرۃ المعاصرین کا کوئی دوسرا نسخہ ہم نہ پہنچا سکا۔ (۱)

ڈاکٹر صدر الحق نے یہ نہیں لکھا کہ یہ نسخہ مطبوعہ تھا یا قلمی۔ تذکرۃ المعاصرین کا ذکر پڑھ کر میں نے اپنا تذکرۃ المعاصرین نکالا اور ان کے بیان کو اپنے نسخے سے ملایا تو پتا چلا کہ یہ اسی تذکرے کا ایک نسخہ ہے اور یہ بھی ۲۰۸ صفحات پر ہی مشتمل ہے۔ اس میں بھی سرورق نہیں ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ ڈاکٹر کا بیوریور سنی کا مذکورہ نسخہ بھی مطبوعہ تھا۔ ان دو یکساں نسخوں کی موجودگی سے پتا چلا کہ یہ اسی قدر چھپ سکا تھا اور سرورق بھی اس لیے شامل نہیں ہے کہ اس کے مکمل چھپنے کی نوبت نہیں آئی اور اس کے مطبوعہ فرموں کی وہ کاپیاں ہی محفوظ رہ گئیں جو پریس نے اپنے ریکارڈ کے لیے تیار کی تھیں۔ یہی وجہ ہے کہ یہ تذکرہ اب کہیں نہیں ملتا اور مطبوعہ صورت میں بھی واحد نسخے کا درجہ رکھتا ہے۔

تذکرۃ المعاصرین کے نامکمل ہونے کا ذکر رضا علی وحشت گلکتوی نے بھی ان الفاظ میں کیا ہے:

”تذکرۃ المعاصرین اپنے عہد کے پارسی گو شعرا کا نہایت عمدہ تذکرہ لکھا ہے مگر افسوس کہ پورا چھپنے نہ پایا تھا کہ مؤلف نے قضا کی“۔ (۲)

میرے نسخے پر عمدہ سیاہ روشنائی سے نہایت عمدہ خط شکستہ میں جو عبارت لکھی ہوئی ملتی ہے وہ یہ ہے:

”از دست مولانا عضد الدین عضد بہ بندہ رسید ۸ شعبان ۱۳۱۵ھ۔ محمد عبد الرزاق عفی عنہ کلامی حسنی المسمی۔ بمقام گلکتہ“۔ (۳)

اب اس بحث سے یہ چند باتیں سامنے آئیں:

(۱) تذکرۃ المعاصرین، جس کا نسخہ میرے کتب خانے میں موجود ہے، وہی تذکرہ ہے جس کا ذکر وحشت گلکتوی اور ڈاکٹر محمد صدر الحق نے کیا ہے۔

(۲) تذکرۃ المعاصرین کے مؤلف عبد الغفور خاں نساخ ہیں جنہوں نے ”سخن شعرا“ اور ”قطعہ منتخب“ کے نام سے اردو شعرا کے دو تذکرے اردو زبان میں تالیف کیے اور جو علی الترتیب ۱۸۷۲ء (۱۲۹۱ھ) اور جولائی ۱۸۷۳ء مطابق جمادی الاول ۱۲۹۱ھ میں نول کشور لکھنؤ سے شائع ہوئے۔ ”سخن شعرا“ میں ۲۴۸۵ معاصر اردو شاعروں کا ترجمہ و کلام دیا گیا ہے اور قطعہ منتخب میں ۶۰ قطعہ گو شعرا کا ترجمہ و نمونہ کلام دیا گیا ہے۔

(۳) تذکرۃ المعاصرین اپنی نامکمل اور ادھوری صورت میں ۲۳۶ معاصر فارسی گو شعرا کا تذکرہ ہے جو فارسی زبان میں لکھا گیا ہے۔

(۴) اس تذکرے کا زیر نظر نسخہ مولانا عضد الدین عضد نے خود محمد عبد الرزاق کلامی حسنی الحسینی کو کھلتے میں دیا جس کا ذکر انہوں نے صفحہ ایک کی لوح پر اپنے قلم سے لکھ کر کیا ہے

(۵) مولانا عضد الدین عضد جن کا پورا نام ابو معین محمد عضد الدین اور تخلص عضد تھا، نساخ کی سگی بڑی بہن کی اکلوتی اولاد تھے اور فارسی زبان میں یادگار اجداد کے نام سے اپنے خاندان کی منظوم تاریخ لکھی تھی جس کا مطبوعہ نسخہ ڈھاکا یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ ہے۔

مولانا عضد نے "عروض التوائی" کے نام سے بھی ایک کتاب لکھی تھی۔

(۶) اس سے یہ بات بھی سامنے آئی کہ میرا زیر نظر نسخہ نساخ کے خاندان کی ملکیت تھا جسے نساخ کی وفات (۲ شوال ۱۳۰۶ھ مطابق ۱۳ جون ۱۸۸۹ء) کے تیرہ سال بعد مولانا عضد الدین عضد نے عبد الرزاق کو دے دیا۔

(۷) نساخ کی تاریخ وفات اور صفحہ ۳ کے حاشیے پر واعد علی شاہ اختر کی تاریخ وفات (۱۳۰۵ھ کے پیش نظر، جو کاتب کے قلم سے لکھی ہوئی طبع ہوئی ہے، اس بات کا امکان ہے کہ کم از کم تذکرے کے ۲۰۸ صفحات کی کتابت اور تصحیح نساخ کی زندگی میں ہو چکی تھی لیکن یہ نہ صرف طبع نہیں ہوا تھا بلکہ اس کی پہلی کاپی بھی نہیں چھپی تھی۔ اس بات کی مزید توثیق صفحہ ۱۵۵ کے اس حاشیے کی عبارت سے بھی ہوتی ہے جس پر شاد عظیم آبادی کو خطاب خان بہادر "ملنے کا سال ۱۸۹۱ء درج ہے۔ اس سے ڈھائی پونے تین سال پہلے نساخ کا انتقال (۱۳ جون ۱۹۸۹ء) ہو چکا تھا اور اس عبارت کا انصاف، ۱۸۹۱ء میں یا اس کے بعد نگران طباعت نے اسی کاتب سے لکھوا کر، کرا دیا تھا۔ اس کا بھی امکان ہے کہ خود شاد عظیم آبادی نے نساخ کے اہل خاندان یا مطبع کی توجہ اس طرف دلائی ہو۔

(۸) اس سے یہ بھی معلوم ہوا کہ اس تذکرے کے مکمل چھپنے کی نوبت نہیں آئی اور اس کے مطبوعہ فرموں کی صرف وہ دو کاپیاں ہی محفوظ رہ سکیں جو پریس نے اپنے اور نگران

طباعت کے ریکارڈ کے لیے تیار کرائی تھیں جن میں سے ایک ڈھاکا یونیورسٹی میں تھی اور ایک میری ملکیت ہے۔ (۹) زیر نظر تذکرے کا سارا مواد تو یقیناً موجود ہو گا جسے نساخ مرتب کر کے کاتب کو دے رہے تھے لیکن ان کی وفات کے بعد یہ مواد منتشر ہو گیا یا کسی ایسے شخص کو دے دیا گیا جو اسے مرتب کر کے مسودہ کی صورت نہ دے سکا اور پریس میں وہ اتنا ہی چھپ سکا جتنا نساخ کی زندگی میں بدوں اور کتابت ہو چکا تھا۔ اس طرح یہ کام ہمیشہ کے لیے ادھورا رہ گیا۔

اس تذکرے کے مزید تعارف سے پہلے، اختصار کے ساتھ، عبد الغفور خاں نساخ کے حالات زندگی کا ذکر بھی کر دیا جائے تاکہ قارئین ان کی خدمات و تاریخی اہمیت سے واقف ہو سکیں۔ عبد الغفور خاں نساخ یکم شوال ۱۲۴۹ھ مطابق ۱۱ فروری ۱۸۳۴ء کو گلگت میں پیدا ہوئے جہاں ان کے والد قاضی فقیر محمد عدالت عالیہ صدر دیوانی گلگت میں وکالت کرتے تھے۔ وہ بھی صاحب علم تھے اور "جامع التواریخ" اور "منتخب النجوم" کے نام سے دو کتابیں بھی لکھی تھیں۔ "جامع التواریخ" ۱۸۳۶ء میں گلگت سے شائع ہوئی۔ اس کا ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ میں موجود (۴) ہے۔ نساخ کے والد قاضی فقیر محمد نے تین شادیاں کیں۔ تیسری بیوی سے ایک بیٹی اور چار بیٹے پیدا ہوئے۔ دو بیٹے مر گئے اور دو زندہ بچے۔ بڑے کا نام عبد اللطیف خاں تھا۔ جو انگریزی عہد میں اعلیٰ عہدوں پر فائز رہے اور بنگال میں مسلمانوں کی تعلیم و ترقی کے لیے جن کی خدمات آج بھی تاریخ بنگال کا حصہ ہیں۔ انہوں نے گلگت میں "محمدن لٹریری سوسائٹی" کی بنیاد بھی رکھی۔ خدمات کے اعتراف میں حکومت برطانیہ کی طرف سے انہیں نواب اور خان بہادر کے خطاب بھی ملے۔ ۱۸۹۳ء میں وفات پائی۔ عبد الغفور بہن بھائیوں میں سب سے چھوٹے تھے جو بعد میں عبد الغفور نساخ کے نام سے مشہور ہوئے اور بنگال میں اردو شعر و ادب کی ترویج و اشاعت اور ان کی خدمات اردو ادب کی تاریخ کا حصہ ہیں۔ عبد الغفور نساخ نے اپنے بڑے بھائی نواب عبد الطیف خان بہادر کی طرح قدیم و جدید تعلیم پائی اور انگریزی عہد میں اعلیٰ عہدوں پر فائز رہے۔ نساخ کے ایک ہی بیٹے تھے۔ ابو القاسم محمد مظہر الحق نام اور شمس تخلص تھا۔

داغ کے شاگرد تھے اور اپنے زمانے میں بہت شہرت رکھتے تھے۔ رضا علی وحشت گلہوی انہی کے شاگرد رشید تھے۔ نساخ نے جب شعر گوئی کا آغاز کیا تو پہلے رشید النبی وحشت کے سامنے زانوئے تمذتہ کیا اور بعد میں انہی کے کہنے سے حافظہ اکرام احمد ضنیئم رامپوری مقیم گلہتہ سے رجوع کیا جو اپنے وقت کے جید عالم، استاد اور ہفت زبان شاعر تھے۔ نساخ ابتدا میں مہجور تخلص کرتے تھے۔ بعد میں نساخ تخلص اختیار کر لیا جس کی وجہ یہ تھی کہ وہ ناسخ لکھنوی کے رنگ شعر کو ناپسند کرتے تھے اور مصحفی و جرات کے رنگ سخن کو پسند کرتے تھے اسی لیے، ناسخ کے صیغہ مبالغہ کے طور پر، اپنا تخلص نساخ اختیار کر لیا لیکن "تذکرۃ المعاصرین" میں نساخ تخلص کی تاویل حاجی ناظر محمد عبداللہ تخلص آشفقت (۵) نے اپنے ایک قطعہ میں یہ کی ہے:

شکل نساخ چہ آئینہ معنی آمد کہ از وجہ ارباب سخن نورانی
چہرہ پرداز نظامی بود سعدی ہم جلوہ افروز رخ انوری و خاقانی

اسی تذکرے کے صفحہ ۳۱ کے حاشیے پر یہ عبارت بھی درج ہے:
"از نون نظامی و سین سعدی و الف انوری و خاے خاقانی نام نساخ برمی آید۔"
نساخ اردو زبان کے ایک پرگو شاعر تھے۔ ان کے چار دیوان شائع ہوئے۔ پہلا دیوان "دفتر بے مثال" کے نام سے ۱۸۶۳ء میں شائع ہوا۔ دوسرا دیوان "اشعار نساخ" جو اس کا تاریخی نام ہے، ۱۸۶۴ء میں طبع ہوا۔ تیسرا دیوان "ارمغان" کے نام سے ۱۸۶۶ء میں شائع ہوا۔ ارمغان اس کا تاریخی نام ہے۔

اور چوتھا دیوان "ارمغانی" کے نام سے ۱۸۸۶ء میں شائع ہوا۔ یہ بھی اس کا تاریخی نام ہے۔ ان چار دو اوین کے علاوہ فرید الدین عطار کے "پند نامہ" کا اردو ترجمہ ۱۸۶۲ء میں، قطعات تاریخ کا مجموعہ "شاہد عشرت" کے نام سے ۱۸۶۳ء میں، فارسی رباعیات کا مجموعہ "مرغوب دل" کے نام سے ۱۸۶۴ء میں، قطعات تاریخ و فریادیات کا مجموعہ "گنج تواریخ" کے نام سے ۱۸۶۵ء میں، اور اس کا ضمیمہ "کنز تواریخ" کے نام سے، فارسی و اردو معموں کے مجموعہ "مظہر معما" کے نام سے ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۳-۱۸۸۵ء میں، اور اردو رباعیات کا مجموعہ بھی

"ترانہ خامہ" از معغان اس کا تاریخی نام ہے کے نام سے ۱۳۰۲ھ (۱۸۸۳-۱۸۸۵) میں شائع ہوا۔ وہابی عقائد کے رد میں ایک رسالہ "لصرة المسلمین" کے نام سے ۱۳۰۳ھ میں اور قطععات کا مجموعہ "باغ فکر" معروف بہ مقطعات نساخ ۱۸۸۴ء میں، دو نصابی کتابیں "نصاب اردو زبان" ۱۸۶۳ء میں، منتخب دوادین شعرائے ہند ۱۸۶۳ء میں شائع ہوئیں میرزا وصال شیرازی کے فارسی کلام کا انتخاب "سفیدہ منتخب" کے نام سے ۱۸۸۸ء میں اور ان قصائد و مدحیہ اشعار کا مجموعہ، جو نساخ کی مدح میں مختلف شعرائے لکھے تھے، قصائد منتخب کے نام سے ۱۸۸۸ء میں شائع ہوئے (۶) ان کے علاوہ نساخ نے اپنی خودنوشت سوانح عمری بھی لکھی جس کا مخطوطہ کلکتہ کی ایشیائیک سوسائٹی میں محفوظ ہے اور جو شائع بھی ہو گئی ہے۔ نساخ نے ایک رسالہ "زبان ریختہ" کے نام سے ۱۲۴۵ھ میں لکھا جو پہلی بار جمادی الاول ۱۲۹۱ مطابق ۱۸۷۳ء میں نو لکھنؤ پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ نساخ نے تین تذکرے بھی لکھے۔ دو اردو شعرا کے بارے میں، اردو زبان میں، جن میں ایک "سخن شعرا" سے جس میں معاصر اردو شعرا کو جن کی تعداد ۲۳۸۵ ہے، موضوع تذکرہ بنایا ہے۔ یہ تذکرہ پہلی بار ۱۸۷۴ء میں نو لکھنؤ پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ دوسرا تذکرہ "قطعہ منتخب" ہے جو اس کا تاریخی نام (۱۳۷۶ھ) ہے۔ یہ تذکرہ بھی جمادی الاول ۱۲۹۱ھ مطابق جولائی ۱۸۷۳ء میں نو لکھنؤ پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ معاصر فارسی گو شعرا کا ایک تذکرہ فارسی زبان میں لکھا جو ادھوراہ گیا اور جس کے صرف ۲۰۸ صفحات چمپ سکے۔ اس نامکمل تذکرے کا نام "تذکرۃ المعاصرین" ہے جس کا ان صفحات میں تعارف کرایا گیا ہے۔

"تذکرۃ المعاصرین" میں معاصر فارسی گو شعرا کے بارے میں بعض مفید معلومات دی گئی ہیں جن میں سے صرف چند کا ذکر ہم یہاں کرتے ہیں:

۱ نساخ نے تذکرۃ المعاصرین میں بعض ایسے اشارے کیے ہیں جن سے اس تذکرے کی تالیف کے زمانے کا تعین کیا جاسکتا ہے مثلاً:

(الف) آزاد، مولوی سید محمود کے ذیل میں لکھا ہے کہ "حالا از سنین عمرش سی و دو سال

(۳۲) سپری می شود۔ (ص ۱۳)

(ب) اشرف، مولوی اشرف الدین کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "عمرش از پہل و پنج گذشتہ"

- (ص ۲۶) (ج) امیر بینائی، منشی امیر احمد تالیف تذکرہ کے وقت زندہ تھے۔ (ص ۳۸)
- (د) تذکرہ کی تالیف کے وقت سرسید پنشن پر تھے۔ "دریں روز ہا ترک کار سرکار گفتہ از گورنمنٹ عالیہ پنشن می یابد" (ص ۳۳)
- (ه) جوہر، لالہ جواہر سنگھ (شاگرد میرزا غالب) کے بارے میں لکھا ہے کہ "بیخ یا شش سال میگذرد کہ انتقال کردہ" (ص ۴۸)
- (و) ذوالفقار، سید ذوالفقار علی کے بارے میں لکھا ہے کہ "در ۱۲۹۲ھ بقید حیات بود" (ص ۱۰۵)
- (ز) رسا، منشی احمد علی لکھنوی (شاگرد طالب علی خان عیشی) کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "در ۱۲۹۳ھ وفات یافت۔ (ص ۱۱۴)
- (ح) رشکی، نواب محمد علی خان (خلف الرشید نواب محمد مصطفیٰ خان شیفتہ و حسرتی) کے ذیل میں لکھا ہے کہ "عمرش حالیا از سی و دو سال تجاوز نکرده"۔ (ص ۱۱۸)
- (ط) صبا، ملک الشعراء میرزا فتح علی خاں کے بارے میں لکھا ہے کہ "از امرائے فتح علی شاہ قاجار پادشاہ ایران بود... سی و دو سال مست کہ انتقال کردہ"۔ (ص ۱۸۲)
- (ی) اختر، واجد علی شاہ کی وفات کی تاریخ، اختر کے ترجمے کے حاشیے میں دی گئی ہے۔
- "۲۔ محرم الحرام ۱۳۰۵ھ مطابق ۲۲ ستمبر ۱۸۸۴۔ شب شنبہ داعی حق را لبیک اجابت گفتہ"۔ (ص ۳) اس وقت نساخ زندہ تھے۔ نساخ کی تاریخ وفات ۳ شوال ۱۳۰۶ھ مطابق ۱۳ جون ۱۸۸۹ء ہے۔
- (ک) شاد، مولوی سید علی محمد عظیم آبادی کو خان بہادر کا خطاب ملنے کا سن حاشیے میں ۱۸۹۱ء دیا گیا ہے۔ (ص ۱۵۵)۔ اس وقت نساخ زندہ نہیں تھے۔
- ۲۔ تذکرۃ المعاصرین میں، نساخ کے کہے ہوئے، پندرہ فارسی گو شعرا کے قطعات تاریخ وفات ملتے ہیں۔ جن کے تخلص، نام اور سال وفات یہ ہیں:
- (۱) آغا احمد علی احمد (ص ۳۰۲)، وفات ۱۲۹۰ھ۔
- (۲) مولانا صدر الدین خاں آزردہ (ص ۲۲-۲۳)، ۱۲۸۵ھ۔
- (۳) شاہ تراب علی تراب (ص ۵۲)، وفات ۱۲۴۵ھ۔

- (۳) مولوی غلام بقول خان بہادر تمکین (ص ۵۸)، وفات ۱۲۸۸ھ -
 (۵) حاجی اللہ بخش مجموعہ دار حامد (ص ۸۱)، وفات ۱۳۴۴ھ -
 (۶) نواب محمد مصطفیٰ خان حسرتی و شیفتہ (ص ۸۳)، وفات ۱۲۸۶ھ -
 (۷) نساخ کے برادر بزرگ مولوی عبد الحمید حمید (ص ۹۱)، وفات ۱۲۸۳ھ -
 (۸) مولوی وجہ اللہ خان بہادر داغ (ص ۱۰۱-۱۰۲)، وفات ۱۲۸۸ھ -
 (۹) شاہ رؤف احمد رافت (ص ۱۱۳-۱۱۳)، وفات ۱۲۳۹ھ -
 (۱۰) مولوی حبیب احمد رویت (ص ۱۲۳-۱۲۳)، وفات ۱۲۶۲ھ -
 (۱۱) مولوی نصیر الدین حیدر سامی (ص ۱۲۶)، وفات ۱۲۸۳ھ -
 (۱۲) مولوی حفیظ الدین شہید (ص ۱۴۴)، وفات ۱۲۵۳ھ -
 (۱۳) خواجہ عبد الرحیم صبا معروف بہ بھچامیاں (ص ۱۸۳)، وفات ۱۲۸۸ھ -
 (۱۴) استاد نساخ حافظ اکرام احمد ضعیف رامپوری (ص ۱۹۰)، وفات ۱۲۸۶ھ -
 (۱۵) ابو الظفر سراج بہادر ظفر، پادشاہ دہلی (ص ۱۹۳)، وفات ۱۲۴۹ھ -
- ۳۔ تذکرۃ المعاصرین میں مندرجہ ذیل ۶۸ ایسے شعرا کا ذکر ہے جو فارسی و اردو دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے۔
- (۱) آغا احمد علی احمد (ص ۱)
 - (۲) واجد علی شاہ اختر، بادشاہ اودھ (ص ۳-۵)
 - (۳) قاضی محمد صادق خان بہادر اختر (ص ۵)
 - (۴) منشی اسد اللہ انصاری معروف بہ علی جان، (ص ۱۱)
 - (۵) مولوی معین الدین احمد اذکی ہوگلی (ص ۱۲)
 - (۶) حاجی مولوی محمد ارشاد، ارشاد (ص ۱۳)
 - (۷) مولوی سید محمود آزاد (ص ۱۳-۱۳)
 - (۸) منشی سید مظفر علی خاں اسیر مخاطب بہ تدبیر الدولہ (ص ۲۳)
 - (۹) حاجی ناظر محمد عبد اللہ، آشفٹہ (ص ۲۶)
 - (۱۰) مولوی عبد الصمد اعظم معروف بہ محبوب جان (ص ۳۲)

- (۱۱) شاه سید محمد اکبر ابو العلامی اکبر (ص ۳۶)
- (۱۲) منشی امیر احمد بینانی امیر حنفی لکھنوی (ص ۳۴۵-۳۴۸)
- (۱۳) شاہزادہ میرزا آسمان جاہ بہادر انجم (ص ۳۹)
- (۱۴) مولوی سید عصمت اللہ نسخ (ص ۳۹-۴۰)
- (۱۵) مولوی ابو السعد محمد عبد الودود، اوصد (ص ۴۱-۴۲)
- (۱۶) امیر حسن خان بسمل (ص ۴۶)
- (۱۷) مولوی سید محمد مراد علی، بیمار (ص ۴۹)
- (۱۸) شیخ جمال حسین جمال (ص ۵۲)
- (۱۹) حضرت شاہ تراب علی تراب (ص ۵۲)
- (۲۰) منشی محمد انوار حسین ہسوانی، تسلیم (ص ۵۳)
- (۲۱) شیخ مہدی بخش تسلیم، (ص ۵۳)
- (۲۲) میرزا تقی علی خاں تقی (ص ۵۷)
- (۲۳) غلام بتول خاں بہادر، تمکین (ص ۵۸)
- (۲۴) مولوی عبد الرحیم تمنا معروف بہ عبد الرحیم دہری (ص ۶۰)
- (۲۵) منشی جلال الدین جلال معروف بہ منشی حسن جان (ص ۷۱)
- (۲۶) شاہ غلیل الدین احمد، جوش (ص ۷۷)
- (۲۷) منشی جواہر سنگھ جوہر (ص ۷۸)
- (۲۸) مولوی الطاف حسین حالی (ص ۷۹)
- (۲۹) حاجی الہ بخش بمبوعہ دار، حامد (ص ۸۱)
- (۳۰) حاجی نواب مصطفیٰ خاں حسرتی و شیفتہ (ص ۸۴)
- (۳۱) نواب غلام حسین خاں شاہجہاں پوری حسین (ص ۸۷)
- (۳۲) مولوی محمد عبد الاحد حشمت (ص ۸۷)
- (۳۳) سید ہمایوں مرزا حقیر (ص ۸۹)
- (۳۴) مرحومہ الدولہ منشی سید غضنفر علی خاں صولت جنگ مہین پور حکیم (ص ۹۰)

- (۳۵) شاہ محمد علیم حریت ویتاب (ص ۹۲) (۹۲)
- (۳۶) شاہ خورشید احمد خورشید (ص ۱۰۰) (۱۰۰)
- (۳۷) نواب میرزاخان داغ دہلوی (ص ۱۰۲) (۱۰۲)
- (۳۸) منشی لالہ سوہارام دانا، (ص ۱۰۳) (۱۰۳)
- (۳۹) سید علی درماں عرف علی جان (ص ۱۰۴) (۱۰۴)
- (۴۰) مولوی عبدالمنعم ذوقی (ص ۱۰۵) (۱۰۵)
- (۴۱) شاہ رؤف احمد رافت رامپوری (ص ۱۱۲) (۱۱۲)
- (۴۲) شیخ مظفر علی راقم (ص ۱۱۳) (۱۱۳)
- (۴۳) رحمت علی رحمت (ص ۱۱۴) (۱۱۴)
- (۴۴) میرزا رحیم بیگ رحیم (ص ۱۱۶) (۱۱۶)
- (۴۵) سید محمدخان رند فیض آبادی (ص ۱۲۳) (۱۲۳)
- (۴۶) مولوی حسین احمد روست (ص ۱۲۴) (۱۲۴)
- (۴۷) منشی غلام مینا ساحر (ص ۱۲۵) (۱۲۵)
- (۴۸) مولوی وجہ اللہ خان بہادر سامی (ص ۱۳۱) (۱۳۱)
- (۴۹) حاجی سعید بخت مجموعہ دار (ص ۱۳۵-۱۳۶) (۱۳۵-۱۳۶)
- (۵۰) نواب والا قدر حسین علی میرزا بہادر سلیمان معروف بہ منجھلی صاحب (ص ۱۵۰) (۱۵۰)
- (۵۱) میرزا سہراب بیگ سہراب دہلوی (ص ۱۵۳) (۱۵۳)
- (۵۲) نواب شاہ جہاں بیگم شاہ جہاں رئیسہ بھوپال (ص ۱۶۲) (۱۶۲)
- (۵۳) خواجہ فیض الدین شائق معروف بہ خواجہ حیدر جان (ص ۱۶۲) (۱۶۲)
- (۵۴) منشی شمس الدین محمد، شمس معروف بہ منشی لال جبار (ص ۱۶۵) (۱۶۵)
- (۵۵) عنایت اللہ شوق فرید آبادی (ص ۱۶۵) (۱۶۵)
- (۵۶) منشی احمد علی شوق (ص ۱۶۶) (۱۶۶)
- (۵۷) مولوی سید عبدالغفور بہادری شہباز (ص ۱۶۰) (۱۶۰)
- (۵۸) حاجی مولوی غلام امام شہید (ص ۱۶۳) (۱۶۳)

- (۵۹) حاجی شاہ عبدالحق شید اکا پوری (ص ۱۷۹) (۱۷۹) اب تہمتیہ (۵۶) (۵۶)
- (۶۰) میرزا قادر بخش صابر (ص ۱۸۱) (۱۸۱) (۶۰)
- (۶۱) خواجہ عبد الرحیم صبا معروف بہ میاں پھچا میاں (ص ۱۸۳) (۱۸۳) (۶۱)
- (۶۲) میر فرزند احمد، صفیر (ص ۱۸۳) (۱۸۳) (۶۲)
- (۶۳) منشی وارث علی ضیا (ص ۱۸۹) (۱۸۹) (۶۳)
- (۶۴) حافظ اکرام احمد ضعیف (استاد نساخ) (ص ۱۹۰) (۱۹۰) (۶۴)
- (۶۵) میرزا سعید الدین احمد خان طالب دہلوی (ص ۱۹۲) (۱۹۲) (۶۵)
- (۶۶) منشی الہی رام طالب (ص ۱۹۲) (۱۹۲) (۶۶)
- (۶۷) ابو الظفر سراج الدین بہادر ظفر، پادشاہ دہلی (ص ۱۹۳) (۱۹۳) (۶۷)
- (۶۸) آغا حسین قلی خاں عاشقی (ص ۱۹۷) (۱۹۷) (۶۸)
- فارسی و اردو دونوں زبانوں میں شعر کہنے والے ان ۶۸ شعرا میں چھ شاعر ایسے ہیں جو فارسی و اردو کے علاوہ عربی زبان میں بھی شعر کہتے تھے۔ ان کے تخلص یہ ہیں:
- (۱) ارشاد (ص ۱۱۳) (۲) تمنا (ص ۶۰) (۳) ذوقی (ص ۱۰۵) (۴) رافت (ص ۱۱۲) (۵) شہباز (ص ۱۷۰) (۶) ضعیف (ص ۱۹۰)
- ان تین زبانوں میں شعر کہنے والے چھ شعرا میں سے نساخ کے استاد ضعیف ایک ایسے شاعر ہیں جو عربی، فارسی، ریختہ، ترکی، پنجابی و ناگری سخن می گفت (ص ۱۹۰) (۱۹۰)
- ۴۔ نساخ نے اس تذکرے میں اپنے ایسے سات شاگردوں کا ذکر کیا ہے جو فارسی میں بھی شعر کہتے تھے۔ ان کے نام و تخلص یہ ہیں:
- (۱) منشی اسد اللہ اخلاص (ص ۱۱) (۱۱) (۶۵)
- (۲) مولوی علی اصغر اصغر (ص ۳۱) (۳۱) (۶۵)
- (۳) مولوی سید عصمت اللہ نسخ (ص ۳۹-۴۰) (۴۰-۳۹) (۵۵)
- (۴) حافظ محمد عبد الحمید حمید (ص ۹۲) (۹۲) (۶۵)
- (۵) ابو اسماعیل محمد خلیل اللہ خلیل (ص ۹۹) (۹۹) (۶۵)
- (۶) منشی وارث علی ضیا (ص ۱۸۹) (۱۸۹) (۶۵)

- (۷) منشی الہی رام، طالب (ص ۱۹۲)
- ۵۔ "تذکرۃ المعاصرین" میں نساخ نے بعض شعرا کا ذکر "از احباب راقم است" (ص ۱۳) یا "از احباب راقم الحروف است" (ص ۱۲) یا "از گرامی احباب راقم الحروف است" (ص ۱۱۸) کے الفاظ میں کیا ہے۔ ایسے شعرا کی تعداد ۱۳ ہے۔ ایک شاعر منشی جلال الدین جلال معروف بہ منشی حسن جان کے ذیل میں لکھا ہے کہ "از مدت دراز برفاقت راقم است"۔ (ص ۷۱)۔ احباب راقم کی صراحت کے ساتھ جن شعرا کا ذکر کیا ہے ان کے تخلص و نام یہ ہیں:
- (۱) اذکی، مولوی معین الدین احمد ہوگوی (ص ۱۲) (۲) ارشاد، حاجی مولوی محمد ارشاد (ص ۱۳) (۳) آشفقت، حاجی ناظر محمد عبد اللہ (ص ۲۶) (۴) باقر، حاجی سید محمد باقر طباطبائی (ص ۲۴) (۵) تائب، منشی عبد النعمیم (ص ۵۱) (۶) تنگین، مولوی غلام بقول خان بہادر (ص ۵۸)
- (۷) جوش، شاہ تلیل الدین احمد (۷۷) (۸) خستہ و پلہی، مولوی محمد نجف علی خان (ص ۹۶)
- (۹) ذوقی، مولوی محمد عبد النعمیم (ص ۱۰۵) (۱۰) رشکی، نواب محمد علی خان (ص ۱۱۸)
- (۱۱) سامی، مولوی نصیر الدین حیدر (ص ۱۲۶) (۱۲) سامی، مولوی وجہ اللہ خان بہادر (ص ۱۳۱) (۱۳) طالب، میرزا سعید الدین احمد خان دہلوی (ص ۱۹۲)
- ۶۔ "تذکرۃ المعاصرین" میں میرزا اسد اللہ خان غالب کے ۱۳ شاگردوں کے حالات و کلام شامل ہیں جن کے تخلص و نام یہ ہیں:
- (۱) بنجر، خواجہ غلام غوث کشمیری (ص ۲۸) (۲) بیمار، سید محمد مراد علی (ص ۳۹) (۳) تفتہ منشی ہر گوپال (ص ۵۷) (۴) تمنا، محمد حسین مراد آبادی (ص ۵۹) (۵) جوہر، لالہ جوہر سنگھ (ص ۷۸) (۶) حالی، مولوی الطاف حسین پانی پتی (ص ۷۹) (۷) خاور، محمد اکبر (ص ۹۶) (۸) خورشید، شاہ خورشید احمد (ص ۱۰۰) (۹) رشکی، نواب محمد علی خان (ص ۱۱۸) (۱۰) شائق، خواجہ فیض الدین معروف بہ حمید جان (ص ۱۲۳) (۱۱) شہسیر، حافظ خان محمد خان رامپوری (۱۲) صفیر، میر فرزند احمد (ص ۱۸۲) (۱۳) (۱۷۹-۱۷۸)

- (۱۳) طالب، میرزا سعید الدین احمد خان دہلوی (ص ۱۹۲) (۱) ابوالفتح (۱۵)
- ۷۔ اس تذکرے میں پندرہ ایسے فارسی گو شعرا کا ذکر ہے جو خالص ایرانی ہیں اور بغرض تجارت آتے جاتے رہے ہیں۔ ان کے تخلص و نام یہ ہیں:
- (۱) آصف، مرزا محمد باقر شیرازی (ص ۳۲) (۲) افسر، میرزا عبدالرزاق حسینی اصفہانی (ص ۳۳)
- (۳) بلبل کوچک، سید محمد حسین کر بلانی (۳۷) (۴) پیر نعمانی شیرازی (ص ۵۰) (۵) تشہ
- شیرازی (ص ۵۶) (۶) جلوہ، میرزا محمد صادق کرمانی (ص ۷۱) (۷) ساغر اصفہانی (ص ۱۲۶)
- (۸) سپہر، لسان الملک میرزا محمد تقی خان (ص ۱۳۲) (۹) سوزنی طہرانی (ص ۱۵۳) (۱۰)
- شمس، مرزا ضیاء الدین گیلانی (ص ۱۶۳) (۱۱) صبا، ملک الشعرا۔ میرزا فتح علی خان (ص ۱۸۲)
- (۱۲) صاحب و صاحب دیوان، میرزا تقی خان (ص ۱۸۲) (۱۳) (۱۵) (۱۶) (۱۷)
- (۱۳) ضیغم مازندرانی (ص ۱۹۱) (۱۴) عارف، عارف علی شاہ غراسانی (ص ۱۸۶) (۱۵) طوطی
- مشہور بہ قرۃ العین بانی (ص ۱۹۳) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰)

۸۔ چند اور دلچسپ معلومات، جن کا ذکر اس تذکرے میں ملتا ہے:

- (ایک) سرسید احمد خان کو "نیچری" لکھا ہے۔ نسخ کے الفاظ یہ ہیں: "آبی تخلص سید احمد خان بہادر نیچری دہلوی"۔ (ص ۳۳)
- (دو) امیر حسن بسمل کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "فسانہ نغمہ عند یسب بجواب فسانہ عجائب رجب علی بیگ سرور لکھنوی در حقیقت از تصنیفات اوست کہ بنام ملازم خود لالہ گو بند سنگھ شہرت دادہ"۔ (ص ۳۶)
- (تین) ٹیپو سلطان شہید کے پوتے شاہزادہ محمد بشیر الدین تخلص توفیق کے بارے میں لکھا ہے کہ "جناب توفیق در زبان عربی و فارسی محقق کامل است و بہر دو زبان عربی و فارسی نظم و نثرش..... بسیار" (ص ۶۱)
- (چار) منشی جواہر سنگھ جوہر لکھنوی (لالہ جواہر سنگھ جوہر دہلوی نہیں) کے بارے میں لکھا ہے کہ "در فارسی شاگرد گل محمد خان ناطق مکرانی (شاگرد غالب) است"۔ (ص ۷۸)
- (پانچ) نواب مصطفیٰ خاں شیفتہ و حسرتی کے تذکرے "گلشن بی خار" کے علاوہ ان کی ایک

غیر معروف تصنیف "ترغیب السالک الی احسن المسالک المعروف بہ "رہ آورد" کا ذکر بھی اس تذکرے میں نساخ نے کیا ہے (ص ۸۳)

(چھ) رفا علی خاں رضا علوی ہاشمی کی خود کشی کا واقعہ لکھا ہے کہ وہ کسی پری روپر عاشق ہو گئے اور زہر کھا کر جان دے دی۔ (ص ۱۲۰)

(سات) تذکرہ "نکارستان سخن" اور تذکرہ "گلستان سخن" مولف میرزا قادر بخش صابر کا حوالہ بھی اس تذکرے میں آیا ہے (ص ۱۳۳، ص ۱۹۱، ص ۱۸۱)

(آٹھ) غالب کے تعلق سے ایک لطیف بھی درج تذکرہ کیا ہے۔ جس زمانے میں غالب کھلتے میں رونق افروز تھے، ایک بزم مشاعرہ میں نساخ کے برادر عمہ زادہ حفیظ الدین احمد شہید نے (وفات ۱۲۵۳ھ)، جو اس زمانے میں کم سال اور حد درجہ ذکی و حاضر جواب تھے، اپنی نزل پڑھی۔ مقطع پیش کیا تو غالب نے اس نوجوان شاعر کی طرف دیکھا اور پوچھا "باباشما کے شہید شدہ اید"۔ شہید نے برجستہ جواب دیا: قبلہ روزیکہ کافر غالب آمدہ"۔ غالب اپنی جگہ سے اٹھے اور شاباش و زندہ باش کہہ کر شہید کا ہاتھ پکڑا اور اپنے پاس بٹھالیا (ص ۱۶۸)

(نو) اپنے ایک معاصر شاعر کا ذکر، جو نسلاً جن تھے، تفصیل سے کیا ہے اور یہ واقعہ ایسا حیرت ناک ہے کہ داستان معلوم ہوتا ہے۔ (ص ۱۹۸-۲۰۶)

(دس) داغ و دلوئی کا فارسی کلام پہلی بار اسی تذکرے میں آیا ہے۔ یہ وہ کلام ہے جو نساخ کی فرمائش پر داغ نے لکھا اور نساخ نے "فن نو اور واردات" کے عنوان سے شامل تذکرہ کیا۔ نساخ نے لکھا ہے کہ "پاس خاطر راقم الحروف شعرے چند مندرجہ ذیل برائے درج این تذکرہ گفتہ" (ص ۱۰۲)

دہم دارد کیں مہادبا کے شوخی کند	زود تر تصویر خود بنماید و مخفی کند
شرارت خانہ زادش تغافل زیر دستش	بکار نویشن ہشیار یارب چشم مستش
ترا باین ستم و کینہ و دل آزاری	چو باک نیست از روز جزا جزاک اللہ
دل پر داغ می آرم بہ کعبہ	چراغ راہ بتخانہ نباشد
دیگر آرم ز کجا دادا گری	کہ یکی ہست خدائے من و تو
لذت عشق مید ہی یارب	فرصت زندگی نبی بخش

اپنے تذکرے میں نساخ نے جن الفاظ میں داغ کا ذکر کیا اور لکھا کہ "از معزز احباب
والاجتباب راقم است" (ص ۱۰۲) اندازہ ہوتا ہے کہ اب داغ اور نساخ کے گہرے مراسم
قائم ہو چکے تھے۔ اپنے معاصر اردو شعرا کے تذکرے "سخن شعرا" میں نساخ نے داغ کی نا
معلوم ولدیت کا اظہار کرتے ہوئے لکھا تھا: نواب مرزائے دہلوی ولد چھوٹی بیگم..... راقم
نے اس شخص کو دہلی میں دیکھا ہے۔ (۷) لیکن "تذکرۃ المعاصرین" میں لکھا ہے کہ: "داغ
تخلص نواب میرزا خاں دہلوی ابن نواب شمس الدین خاں مرحوم" (۸)

نساخ نے جب "تذکرۃ المعاصرین" لکھا اس وقت تک ان کے دو تذکرے "سخن شعرا"
اور "قطعہ منتخب" شائع ہو چکے تھے۔ "سخن شعرا" کے آغاز میں انہوں نے لکھا تھا کہ "اس
طرح کا تذکرہ لکھوں جس میں اشعار ابدار میں اظناب و اعجاز اور حالات ابنائے زمان کو
بقدر طاقت بشری جامع اور حشو و زوائد کو مانع ہو" (۹)۔ یہی معیار نساخ نے تذکرۃ
المعاصرین میں، زیادہ پختگی و مشق کے ساتھ، برقرار رکھا ہے۔ عام طور پر نساخ نے ہر شاعر
کے بارے میں اختصار و جامعیت کے ساتھ بنیادی معلومات فراہم کی ہیں اور عام طور پر
انداز یہ رکھا ہے کہ پہلے تخلص دیا ہے، پھر نام اور والد کا نام دیا ہے۔ وطن کا ذکر کیا ہے۔
یہ بھی بتایا ہے کہ کس کا شاگرد ہے اور اگر شاعر کسی معروف خاندان سے تعلق رکھتا ہے تو
اس کا ذکر بھی کر دیا ہے اگر اس نے اپنا دیوان مرتب کیا ہے تو اس کی صراحت بھی کر دی
ہے۔ اگر دیوان یادو ادین کے علاوہ اس کی اور تصانیف بھی ہیں تو ان کا بھی ذکر کر دیا ہے
یہ بھی بتایا ہے کہ بقید حیات ہے اور کتنی عمر ہے اور اگر وفات پا چکا ہے تو کب۔

اکثر ترجموں میں سال وفات بھی دیا ہے اور خود بھی قطععات تاریخ وفات لکھے ہیں۔ اگر
شاعر فارسی زبان کے علاوہ دوسری زبان یا زبانوں میں شاعری کرتا ہے تو وہ بھی لکھ دیا ہے
شخصیت و شاعری کے بارے میں بھی نئی نئی تلی رائے دی ہے۔ تذکرہ حروف تہجی کے اعتبار
سے مرتب کیا گیا ہے اور ہر حرف کے لیے باب قائم کیا ہے اور ہر باب میں صراحت کر دی
ہے کہ اس باب میں کتنے شاعروں کا ذکر کیا گیا ہے۔

اس تذکرے کی ایک خصوصیت یہ ہے کہ اس میں سرزمین بنگال سے تعلق رکھنے
والے اکثر و بیشتر شعرا شامل ہیں۔ ان میں سے بہت سے شاعر ایسے ہیں جن کا ذکر صرف اسی

تذکرے میں ملتا ہے۔ اس تذکرے کے مطالعے سے یہ بات بھی سامنے آتی ہے کہ انیسویں صدی میں سارے بنگال میں اردو و فارسی کی کتنی مستحکم روایت قائم تھی اور یہاں کے باشندے ان زبانوں کو کتنی اہمیت دیتے تھے۔ یہ تذکرہ فارسی زبان میں لکھا گیا ہے اور اس کا اسلوب سادہ و لائق ہے۔ تاریخی و تحقیقی نقطہ نظر سے اس ادھرے تذکرے کی اشاعت مفید ہوگی۔ دیکھیں: کون ہوتا ہے حریف سے مردانگن عشق (۱۶ اکتوبر ۱۹۹۳ء)

حواشی

- ۱۔ نسخ (حیات و تصانیف)، ڈاکٹر محمد صدرا الحق، ص ۲۵۱-۲۵۳، انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی ۱۹۷۹ء۔
- ۲۔ اردو کے معنی، ایڈیٹر حسرت موہانی، ص ۱۲ اکتوبر، نومبر ۱۹۰۷ء۔
- ۳۔ تذکرۃ المعاصرین، (زیر نظر تذکرہ) لوح صفحہ ۱۔
- ۴۔ نسخ (حیات و تصانیف)، ص ۳۲، محولہ بالا۔
- ۵۔ تذکرۃ المعاصرین مملوکہ راقم الحروف، ص ۲۶-۳۱۔
- ۶۔ تفصیل کے لیے دیکھیے نسخ (حیات و تصانیف) محولہ بالا ص ۱۵۷-۲۳۶۔
- ۷۔ سخن شعرا، عبد الغفور نسخ، ص ۱۵۷، نولکشور پریس لکھنؤ ۱۸۷۴ء۔
- ۸۔ تذکرۃ المعاصرین، عبد الغفور نسخ، ص ۱۰۲۔ مطبع و سن نامعلوم
- ۹۔ سخن شعرا محولہ بالا ص ۳۔



دکتر خانم عالیہ امام، سید ظفر علی شاہ معاون مجلس ملی پاکستان
 مولانا کوشنیا زئی رئیس شورای مشورتی اسلامی پاکستان، دکتر رضا شعبانی
 مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دکتر سید سبط حسن رضوی
 رئیس دبستان انیس



عکس جلسہ صد و بیستیمین سالگرد وفات میرانیس

میر انیس پر ایک تنقیدی نظر

میر حسن اور انیس کے یہاں دہلی اور لکھنؤ دونوں کے اثرات ملتے ہیں۔ انیس کی عظمت کا راز یہ ہے۔ کہ انہوں نے لکھنؤ کی خود مختاری کو کبھی پوری طرح نہ مانا اور اپنے خاندان کے بعض محاوروں کو کبھی نظر انداز نہ کیا۔

ناخ کے بعد لکھنؤ کی دوسری بڑی شخصیت انیس کی ہے۔ مگر اردو شاعری میں انیس کا درجہ ناخ تو کیا بڑے بڑے شاعروں میں بھی بہت بڑا ہے۔ لکھنؤ کی تہذیب کا تکلف ناخ کے یہاں اور اس کی مذہبیت انیس کے یہاں اور اس کا لوچ اور نزاکت شوق لکھنؤی کے یہاں ہے۔ انیس نے مرثیے میں کوئی ایجاد نہیں کی۔ انہوں نے مرثیے کی مقبولیت سے فائدہ اٹھایا۔ اور اس صف میں اپنا سارا ادبی شعور صرف کر دیا۔ مرثیہ سودا کے وقت تک زیادہ ترین کے لئے تھا۔ اس میں ادبی رنگ سودا کے وقت سے ملتا ہے۔ اور ضمیر سے اس کا وہ سانچہ بنتا ہے۔ جو انیس تک پہنچا۔ ضمیر کے بعد سے مرثیہ محض شہدائے کربلا کے مصائب کی داستان نہیں رہا۔ بلکہ لکھنؤ کی شاعری کی تمام خصوصیات اس میں جمع ہو گئیں۔ اس میں نہ صرف قصیدہ کی مضمون آفرینی اور نازک خیالی ہے۔ اور ثنوی کا بیانیہ رنگ اور واقعہ نگاری بلکہ اس میں غزل کا انداز بھی ہے انیس کے یہاں تلوار محض تلوار نہیں معشوقہ ہے۔ گھوڑے میں بھی شان مجبوی ہے۔ اور غزل کا ذوق اسی طرح مرثیے میں بھی اپنے لئے میدان تلاش کر لیتا ہے۔ مرثیے کے متعلق بہت کچھ لکھا گیا ہے۔ اور بعض لوگوں نے اسے المیہ اور رزمیہ کے اعلیٰ معیاروں سے جانچا ہے۔ اس بحث میں پڑنے کا یہ موقع نہیں۔ یہاں صرف اس بات پر زور دینا ہے۔ کہ مرثیہ انیس کے دور میں ایک نظم بن گیا ہے۔ اور مرثیے کی مجلس ایک ادبی مجلس۔ مرثیہ گو بھی دوسرے شعرا

کی طرح اپنے فن پر ناز کرتا ہے۔ وہ رزم و بزم دونوں کا کمال دکھانا چاہتا ہے۔ انیس جانتے ہیں۔ مگر کہتے ہیں:

بزم کا رنگ بد رزم کا میدان ہے بد
یہ جن اور ہے زخموں کا گلستاں ہے بد
فہم کامل ہو تو ہر نامہ کا عنوان ہے بد
خنجر پڑے کے رلا دینے کا سماں ہے بد

بد۔ یہ بھی ہو مصائب بھی ہوں توصیف بھی ہو
دل بھی مخلوط ہوں رقت بھی ہو تعریف بھی ہو

یعنی ایک تو مرثیے کا مذہبی فریضہ ہے۔ یعنی شہدائے کربلا کے مصائب پر اظہار غم اور ان کی یاد تازہ کر کے ثواب حاصل کرنا اور دوسرا فریضہ ادبی ہے یعنی سراپا نظم کر کے، گھوڑے تلوار کے مضمون کو نبھا کر گرمی کی شدت کے لئے یا صبح کے منظر کے لئے مناسب تشبیہات استعمال کر کے سننے والوں کو مخلوط کرنا۔ لکھنو کا مرثیہ گو، شروع سے اس دوسرے فرض کو بھی انجام دیتا آیا ہے۔ چونکہ اس میں تعمیری صلاحیت نہیں ہے۔ اس لئے وہ پورے ڈرامہ کا بیک وقت تصور مشکل سے کر سکتا ہے۔ زیادہ تر وہ ایک ہی واقعے کو لیتا ہے۔ یا ایک کردار کو یا ایک موقع کو وہ ہر چیز کے مخصوص عنوان بنا لیتا ہے۔ رزمیہ کے معنی اس کے نزدیک لڑائی کے سین، گھوڑے اور تلوار کی تعریف کے ہیں۔

مناظر فطرت میں صبح کا سماں اور گرمی کی شدت کا بیان ہے۔ اور چونکہ ان میں سے کسی چیز کو شاعر نے اپنی آنکھ سے نہیں دیکھا بلکہ تخیل اور عقیدے کی مدد سے زندہ کیا ہے اس لئے کہیں وہ زندہ نہیں ہے۔ نظر فریب ضرور ہے۔ انیس سے پہلے مرثیے کی دنیا ایک طور پر "طلسم ہو شریا" کی دنیا تھی۔ اس کا مقصد بعض خیالوں اور خوابوں کی مدد سے حال کی زندگی کو بھلانا تھا اور ماضی کی عظمت میں شریک ہو کر حال کی پستی کے احساس کو کم کرنا تھا۔ ان میں ان اخلاقی قدروں کی پرستش کر کے جو امام کی شخصیت میں ملتی ہیں۔ ان قدروں کو طاق پر رکھ دینا تھا۔ غزل اس دور کو بھلاتی تھی، مرثیہ اسے سلا دیتا تھا۔ مگر عجیب اتفاق یہ ہوا کہ انیس کی شخصیت میں مرثیے کو ایک حقیقی شاعر مل گیا۔ جس نے مرثیے کی فوق فطری فضا کو بدل کر اس میں انسانوں کے جذبات کی دھڑکن پیش کی اور

جذبات کے بیان میں اپنے گرد و پیش کے رنگ سے کام لے کر اسے زندہ کر دیا۔ انیس کے مرثیوں میں نام، کردار، واقعیت عربی ہیں۔ مگر جذبات عام انسانی جذبات ہیں۔ جو لکھنؤ کی زبان یا لب و لہجہ میں پیش کئے گئے ہیں۔ بظاہر انیس نے بیان واقفیت کا خون کیا ہے۔ مگر غور سے دیکھئے تو ایک اور واقعیت برتی ہے۔ انیس کے مرثیہ میں نخص کر بلا کے واقعہ کا شعرا نے بیان نہیں ہے۔ ان کی تاریخی حیثیت پر اعتراض کیا جاسکتا ہے۔ مگر شاعر یہاں مؤرخ نہیں داستان گو ہے۔ اس نے لکھنؤ کی سوسائٹی کے سامنے ایک خیالی منظر پیش کیا ہے۔ مگر اس منظر میں ایک سوسائٹی کی تہذیب جا بجا جھلکتی ہے۔ میں اس لکھنؤی رنگ کو انیس کی خامی نہیں سمجھتا۔ انہوں نے اپنے تخیل کی مدد سے صدیوں پہلے واقعہ کو اس طرح زندہ کر دیا۔ اور اپنے مرثیوں میں محفوظ کر دیا۔ اس کی آب و تاب کو وقت کبھی ماند نہیں کر سکے گا۔ ان کا کمال یہ ہے کہ انہوں نے مرثیہ کو زندگی دو طرح عطا کی۔ اول تو کر بلا کے ڈرامے میں حصہ لینے والوں کو انسانوں کے جذبات عطا کر کے۔ دوسرے اس کے پس منظر میں اپنے گرد و پیش کی معاشرت اور وضع کے نقوش بھر کر انیس کی جذبات نگاری کا کمال میدان جنگ میں بہادروں کے جوش و خروش میں نہیں باپ بیٹی کی محبت، ماں کی ماستا، بہن کی بھائی سے عقیدت، بھائی کی وفاداری کو اس طرح بیان کرنے میں ہے۔ پڑھنے والا ان کی عام انسانی عظمت کا قائل ہو جاتا ہے ایک کے اصولوں سے وہ واقف نہیں تھے۔ انہوں نے نہ تو کوئی مسلسل اور مکمل تصویر کھینچی ہے اور نہ صحیح معنی میں کردار نگاری کی کوشش کی ہے۔ انہوں نے جہاں معرکہ اراچی کا نقشہ پیش کیا ہے۔ وہ حسن بیان کی وجہ سے زندہ ہو جاتا ہے۔ پڑھنے والا انیس کی خطابت ان کی جادو بیانی، ان کی عقیدت کے سیلاب میں بہ جاتا ہے۔ وہ عون و محمد اور امام حسین کی تلوار کے فرق کو ٹھوٹ نہیں رکھتا وہ یہ نہیں دیکھتا کہ ہر کس طرح میدان جنگ میں ہر وار کی داد پانے پر تسلیم کر سکتا ہے۔ وہ عورتوں کے ماتم کے لکھنؤی انداز پر زیادہ وحیان نہیں دیتا۔ کیونکہ اس پر انیس کے بے مثل آرٹ کا جادو چل چکا ہے اور انیس کے بے مثل آرٹ کا جادو محض فن پر قدرت انکی فصاحت اور شیرینی میں نہیں، ان کی جذبات نگاری اور مصوری میں ہے۔ ان کی واقعہ نگاری مکمل، عظیم الشان اور رفیع نہیں، نازک، نفیس اور روشن ہے۔ وہ

مثلاً جب تلوار چلنے کے منظر دکھاتے ہیں۔ تو شروع سے اس پر ایک سہرا پر وہ ڈال دیتے ہیں۔ اور پھر بڑھنے والا تلوار کے بجائے ناگن، محبوبہ یا خون کو دیکھتا ہے اس سیلاب میں ڈوبتا ہے۔ اچھلتا ہے، اس میں اپنے لئے ایک ذہنی تسکین پاتا ہے اور جب اس کی گرفت سے نکلتا ہے تو اس منظر کے بجائے اس کی ایک حسین یاد رہ جاتی ہے، انیس کے مرثیے میں حسین یادیں ایک مذہبی مقصد رکھتی ہیں۔ ان سے ایک مذہبی جذبہ کی تسکین ہوتی ہے۔ یہ تسکین اپنا مقصد آپ ہے۔ اس کا کوئی اور مقصد نہیں۔ انیس کے یہاں ایسے مقامات بھی ملتے ہیں۔ جن سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ اس مصوری کو بڑے مقاصد کی ایک گرمی دے سکتے تھے۔ ان کی وہ تلوار جو ناگن کی طرح یا محبوب کے قد کی طرح لپک رہی ہے "برق قہر الہی" بھی ہے۔

امام کی جنگ محض ایک فوق بشری چیز نہیں۔ ایک قابل تقلید کار نامہ بھی ہے۔ مگر زیادہ تر ماحول کے اثر سے حالی کے الفاظ میں یہ اعتقاد کہ (جو کچھ صبر و استقلال و شجاعت و ہمدردی و وفاداری و غیرت و حمیت و عزم بالجزم اور دیگر اطلاق فائدہ خود امام ہمام اور ان کے عزیزوں دوستوں سے معرکہ کر بلا میں ظاہر ہوتے وہ مافوق طاقت بشری اور خوارق عادات سے تھے) کبھی ان کی پیروی اور اقتداء کرنے کا تصور بھی دل میں آنے نہیں دیتا۔ اور انیس بھی محض مصوری پر قانع ہو جاتے ہیں۔ اس مصوری کے لئے ایسی قدروں کا انتخاب نہیں کرتے جو زندگی میں ایک نشتر بن جائیں۔ اور سماج میں وہ عزم و استقامت و حق پرستی و مجاہدانہ اسپرٹ، وہ بے باک صداقت، وہ مصیبت میں صبر اور مخالفت میں استقلال سکھائیں۔ ایسا ہو سکتا تھا۔ مگر کیوں نہیں ہوا۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ انیس بھی آخر اپنے ماحول کے ایک فرد تھے۔ ان کی خودداری انہیں "شہ کی شناخوانی کے بعد" غیر کی مدح سے باز رکھتی تھی۔ مگر وہ "شہ کی شنا" کو کافی سمجھتے تھے۔ یہ شناخوانی ان کے لئے نجات اور ذہنی تسکین کا باعث تھی۔ جس طرح محسن کی نعتیہ شاعری ان کی تسکین کا باعث تھی۔ مگر وہ اپنی صلاحیت سے پورا پورا کام نہیں لیتے۔ اسے دبیر کی فصول اور بے کار تقلید میں ضائع کرتے ہیں وہ شاعری سے اس سے زیادہ کچھ نہیں چاہتے تھے۔ اور اس سے ان کی شاعری میں بڑی اخلاقی قدروں کے احساس کے باوجود گرمی اور رفعت نہیں ہے۔ وہ الفاظ

کے جوہری ہیں۔ اور جوہری بھی شاید اس طرح موتی نہیں پرو سکتا وہ بڑے اچھے انسانوں میں ہیں۔ اور ان کا کلام اچھی اور سچی انسانی قدریں رکھتا ہے۔ لکھنؤ کی اس سوسائٹی کے لئے انیس کا کلام کئی وجوہ سے دلکشی رکھتا تھا۔ وہ اچھے اخلاقی جذبات کا احساس دلاتا تھا۔ مگر ان جذبات کے احساس کو کافی سمجھتا تھا۔ وہ اسے ایک خیالی دنیا میں لے جاتا تھا۔ اور وہاں کی دنیا کی سیر کے بعد ہو ایک طور پر ظلمتانی دنیا تھی۔ وہاں ٹھہرنے پر زیادہ اصرار نہیں کرتا تھا وہ ماضی کی اس لڑائی میں ان لوگوں کو جو اس کشمکش سے بہت دور تھے۔ ذہنی طور پر خود تلوار چلاتے، بھوک پیاس کی تکلیفیں جھیلنے اور حق کی خاطر باطل سے مقابلہ کرتے دیکھتا تھا۔ اور اس بات پر خاص طور سے مطمئن تھا کہ صرف تصویریں دیکھ لینا اس کے لئے کافی تھا۔ صرف اس سے سیر کا مطالبہ تھا۔ صرف ذہنی پرواز کا تقاضا تھا۔ اس کی اپنی جانی پہچانی رنگین دنیا میں اس سے کوئی حرج واقع نہ ہوتا تھا۔ وہ اس ذہنی سفر کے بعد اور بھی دلکش اور مزے دار معلوم ہوتی۔ حالی اور اقبال کی شاعری بھی سیر کراتی ہے مگر وہ اس سیر کی قیمت وصول کرنے پر مصر ہے۔ دونوں میں یہی بہت بڑا فرق ہے۔



عکس میر انیس

SACHAL
SARMAST

EDITED BY
TANVEER ABBASI



SACHAL CHAIR-SHAH ABDUL LATIF
UNIVERSITY-KHAIRPUR, SIND

1989

برم انیس

(انتخاب میراثی انیس)

میر بر علی انیس

مترجمہ
نیر مسعود

سوالیہ تصحیح

شہزادی جہاں آرا بیگم کی ایک نادر تصنیف

دستاویزی تہذیب

پیش کشی

سر دار علی احمد خاں

منتخب کلام سچل سرمست

مترجم

آغا سلیم



سچل جیسز

شاہ عمد اللطیف یونس سنی خیر پور

امیر خسرو بحیثیت قصہ سرا (ثنوی "مجنوں لیلیٰ" کی روشنی میں)

تابعدہ روزگار، حضرت امیر خسرو دہلوی ان ارباب کمال میں سے تھے، ناقدین ادب جن کی جامع الکمالات شخصیت کے معترف ہیں۔ صرف ایک شاعری ہی کو لیا جائے تو بقول شبلی نعمانی "ان کی جامعیت پر حیرت ہوتی ہے۔ فردوسی، سعدی، انوری، حافظ، عرفی، نظیری بلاشبہ اقلیم سخن کے جم و کے ہیں لیکن ان کی حدود حکومت ایک اقلیم سے آگے نہیں بڑھتی... لیکن خسرو کی جہانگیری میں غزل، ثنوی، قصیدہ، رباعی سب کچھ داخل ہے" (۱)۔
چونکہ ہمیں خسرو کی قصہ سرائی سے بحث مقصود ہے لہذا ہم نے ان کے قلم و سخن سے ثنوی کا انتخاب کیا ہے، اس لئے ثنوی وہ بیانیہ نظم ہے جس میں قصہ گوئی کی بھرپور گنجائش ہے۔

خسرو نے کم و بیش چھوٹی بڑی تیرہ ثنویاں لکھیں، جنہیں دو حصوں میں تقسیم کیا جاسکتا ہے اول۔ خسرو کی تاریخی (۲) ثنویاں جو مختلف سلاطین و امراء کی فرمائشوں پر رقم کی گئیں، دوم خمسہ خسروی کی ثنویاں جو نظامی گنجوی کے بیخ گنج کے جواب میں لکھی گئیں۔

خمسہ کی ثنویوں میں "مطلع الانوار" "جواب" "مخزن الاسرار" "نظامی" "شیرین خسرو" "جواب" "خسرو شیرین"، "مجنوں و لیلیٰ" "جواب" "لیلیٰ مجنوں"، "آئینہ سکندری" "جواب سکندر نامہ" اور "حشت بہشت" "جواب" "حفت پیکر" نظامی شامل ہیں۔ (۳) امیر خسرو نے یہ خمسہ، نظامی کے سو سال بعد لکھا اور اس طرح پیش کیا کہ پھر کوئی خمسہ اس کے مقابل نہ ٹھہرا۔ جامی بہارستان میں لکھتے ہیں کہ خمسہ "نظامی کا جواب خسرو سے بہتر کسی نے نہیں لکھا اور

فارسی کے عظیم محقق شکی نعمانی کا قول ہے کہ نظامی کے جواب میں جس قدر خمسے لکھے گئے ان میں نسبتاً امیر کا خمسہ سب سے بہتر ہے۔

شاعرانہ محاسن کی حیثیت سے خسرو کی تقریباً سبھیثنویاں ناقدین کے زیر بحث رہی ہیں لیکن انثنویات میں قصہ گو کی کیا حیثیت رہی اور خسرو قصہ سرا کی حیثیت سے کس قدر کامیاب یا ناکامیاب رہے، میرے محدود علم کے مطابق اس رخ سے ابھی تک غور نہیں کیا گیا۔ خسرو کو قصہ گو کی حیثیت سے پیش کرنے سے قبل ہمیں یہ ذہن میں رکھنا بہت ضروری ہے کہ مثنوی خسرو کا مزاج نہ تھا وہ بنیادی طور پر غزل کے شاعر تھے اور غزل کا مزاج ہمیشہ عاشقانہ رہا ہے، چنانچہ وہ مثنویاں جن کا تعلق حسن و عشق سے ہے خسرو ان قصوں کے بیان میں زیادہ کامیاب نظر آتے ہیں۔ خسرو کی تاریخی مثنویوں میں "دول رانی خضرخان" اور خمسہ کی مثنوی میں مجنوں لیلیٰ اسی قبیل کی مثنویاں ہیں۔ چنانچہ شاعرانہ محاسن سے قطع نظر خسرو قصہ گو کی حیثیت سے ان مثنویوں میں زیادہ کامیاب رہے ہیں یا بالفاظ دیگر ان مثنویوں میں خسرو کی شاعرانہ شخصیت پر قصہ گو زیادہ غالب رہا ہے ضرورت تو اس بات کی تھی کہ "دول رانی خضرخان" کو بھی زیر بحث لایا جاتا لیکن سردست ہمارا دائرہ بحث صرف ان کی "مثنوی" "مجنوں لیلیٰ" تک محدود ہے۔

"مجنوں لیلیٰ" خمسہ کی تیسری مثنوی ہے ۲۶۶۰ دو ہزار چھ سو ساٹھ ابیات پر مشتمل ہے ۶۹۸ھ میں منظوم ہوئی اس کی تصنیف کے وقت خسرو کی عمر تقریباً چوالیس ۴۴ سال کی تھی۔ شباب کا زمانہ اور داستان عشقیہ یقیناً اس مثنوی کی کامیاب داستان سرائی میں ان کی عمر کا بھی کافی دخل رہا ہوگا۔

سینہ بسنیہ چلی آنے والی اس عشقیہ داستان کو پہلی بار عالمی شہرت بخشنے کا سہرا نظامی گنجوی (۴) کے سر ہے۔ قیس و لیلیٰ کی حکایت کا تعلق عرب سے ہے۔ اس قصہ کے حقیقی یا غیر حقیقی ہونے میں سخت اختلافات ہیں۔ صاحب افغانی نے پیشتر روایتوں کی رو سے اسے فرضی داستان ثابت کیا ہے۔ قطع نظر اس بحث کے قصہ کا خلاصہ یہ ہے کہ قیس و لیلیٰ دونوں قبیلہ بنی عامر سے تعلق رکھتے تھے۔ (۶۴-۵) بچپن میں دونوں اپنے اپنے گھر کے مویشی چرایا کرتے تھے عمر کے ساتھ ساتھ بچپن کا لگاؤ سن بلوغت کی سرحدیاں طے کرتے

کرتے عشق میں تبدیل ہو گیا۔ شہرت ہوئی تو دونوں کو ایک دوسرے سے ملنے سے منع کر دیا گیا بھرنے آتش عشق کو اور ہوادی قیس کی حالت زار دیکھ کر اس کے والدین نے لیلیٰ کے ساتھ اس کی شادی کا پیغام بھیجا۔ لیلیٰ کے والدین کو یہ رسوائی گوارا نہ ہوئی عاشق کے صبر کا دامن چھوٹ گیا اور وہ کپڑے پھاڑ صحرا کو نکل گیا۔ اس پاگل پن کی وجہ سے مجنوں کا لقب پایا۔ حالت جنون میں شعر ایسے دل سوز کہتا کہ سننے والوں کا دلچسپ منہ کو آتا۔ لیلیٰ کے والدین نے لیلیٰ کی شادی کسی دوسری جگہ کر دی۔ یہ شادی لیلیٰ کے مرگ کا پیغام ثابت ہوئی۔ مجنوں مرگ لیلیٰ کی خبر سن کر کب زندہ رہ سکتا تھا وہ بھی زندگی سے کھیل گیا۔

امیر خسرو کے سامنے نظامی کی لیلیٰ و مجنوں تھی یہ شاعر تقلید و تتبع سے آغاز کرتا ہے لیکن ابتکار و اجتہاد کے بغیر اس کی انا کو تسکین نہیں ہوتی۔ خسرو جو ہر فن میں آگے نکل جانا چاہتے تھے انہوں نے غم سے نظامی کا جواب لکھنے کا پہلیں قبول کیا بہت ممکن ہے اس کے پس پشت ان کا جذبہ رقابت یا مسابقت کام کر رہا ہو۔ بہر حال یہ وہ داستان تھی جس کے نظم کرنے کے لئے شروانشاہ بن منوچہر نے جس وقت نظامی سے درخواست کی تھی تو وہ پہلے تیار نہ ہوئے انہوں نے جواب دیا تھا "خشک ریگ زار اور کوہستان میں کیا صنعت گری دکھاؤں گا" (۵)

خسرو نے ہاتھ لگایا تو ریگ زار میں زندگی کی حرارت دوڑادی۔

خسرو کے یہاں "آغاز داستان" کے عنوان کے تحت جو قصہ شروع ہوتا ہے اس کی تخلص اس طرح ہے۔

قبیلہ عامری میں قیس کی پیدائش ہوتی ہے

کان روز کہ زاد قیس فرخ رخشندہ شد ان قبیلہ را رخ

زان نور نختہ شب افروز بر عامریان نختہ شد روز (۶)

بیٹے کی پیدائش باعث مسرت ہے، چنانچہ اس موقع پر عیش و طرب کی محفل گرم ہوتی ہے۔

خوبان قبیلہ را طلب کرد و افاق ز نغمہ پر طرب کرد (۷)

قیس نے مکتب جانے کی عمر میں قدم رکھا مدرسہ میں لیلیٰ نامی ایک خوش جمال بچی بھی اس کی ہم مکتب تھی۔

لیلیٰ نامی کہ مہ غلامش خالاش نقطی ز نقش نامش

مازی و ہزار قنہ در دہر چشمی و ہزار کشتہ در شہر (۸)
بچپن کی دوستی جوانی کے عشق میں تبدیل ہوئی تو چہ بچے پھیل گئے:

چون رفتہ بہ گوش ہر کس این راز از ہر طرفی برآمد آواز (۹)

کشاں کشاں لیلیٰ کی ماں کے کانوں تک بھی بات پہنچی، بدنامی کے خیال سے وہ دل پکڑ کر رہ گئی، بیٹی کو زمانہ کی اونچ نیچ سے آگاہ کیا۔

تو سادہ مزاجی و سبک دل و زینک و بد زمانہ غافل

عشق ارچہ بود بصدق و پاکی خالی نبود ز شرمناکی
عشق کو پابند کرنے کی کوشش کی گئی تو آتش فراق نے اسے فزوں ترکر دیا مجنوں دل

گر رفتہ لیلیٰ کے عشق میں بے قرار ہے، اور خون کے آنسو رو رہا ہے:

خون از جگر دریدہ می ریخت نی نی جگری ز دیدہ می ریخت (۱۱)

کوہ و بیاباں میں دیوانہ پھر رہا ہے:

می گشت بگرد کوہ و صحرا چون خضر بروضہ حای خضر (۱۲)

اور دف بجا بجا کرطن پر سوز سے غم انگیز ترانے گاتا پھر رہا ہے یہ لیلیٰ دف کی آواز سن کر بے قرار ہو جاتی اور مجنوں کو خط کے ذریعہ بے چین دل کا پیام پہنچاتی ہے۔ خط کیا ہے ایک مہجور کی خوں چکاں داستان ہے:

ہر خار کہ پای تو کند ریش من از دل خود برون کنم نیش

ہر باد کہ از رہ تو خیزد در دیدہ من غبار ہیزد

تہائی و گوشہ ای و دردی دزآب دو دیدہ آب خوردی (۱۳)

مجنوں لیلیٰ کے خط کے جواب میں اپنا دل چیر کر رکھ دیتا ہے جو فراغ دل جیا وہ سوز دل کیا

بجھ سکتا ہے:
 آسودہ کہ با فراغ دل زیست او کی داند کہ سوز دل چسیت ؟ (۱۴)
 مجنوں کی دیوانگی عروج پر ہے ایک روز سر راہ مجنوں کی نظر لیلیٰ کے خارش زدہ کتے پر
 پڑتی ہے، لیلیٰ کی چاہت میں سگ لیلیٰ بھی عزیز ہے:

گہ پیش رخسہ بگریہ نالید گہ بر کف پاش دیدہ نالید (۱۵)
 ادھر لیلیٰ کی حالت بھی دگرگوں ہے ایک رات مجنوں کو خواب میں دیکھتی ہے اور بے
 اختیار اس صحرا کی طرف بھاگتی ہے جہاں مجنوں فراق محبوب میں انگاروں پر لوٹ رہا ہے
 دونوں بے تابانہ ایک دوسرے سے ہم آغوش ہوتے ہیں:

آسودہ دو مرغ در یکی دام وایخت دو بادہ در یکی جام (۱۶)
 آفتاب طلوع ہوتے ہی لیلیٰ مجنوں سے جدا ہوتی ہے بجر کی جاں سوز گھڑیاں پھر شروع ہو
 جاتی ہیں۔ دونوں فریقوں میں غزل خواں ہیں۔ لیلیٰ دو گھڑی باغ میں دل بہلانے کو نکلتی ہے
 کہ ایک دردخ گو اسے مجنوں کی وفات کی خبر سناتا ہے۔ مجنوں کی موت کی خبر لیلیٰ کے لیے
 موت کا پیغام ثابت ہوتی ہے۔ ادھر یہ اہلیت مجنوں کے لیے پیغام اجل بن جاتی ہے۔

باید لحدی بہ تنگی آراست تاجر دو جسد یکی خود راست (۱۷)
 اور یہیں قصہ کا اختتام ہوتا ہے یہ دنیا عبرت کی جا ہے تماشا نہیں ہے۔

این کہنہ رباط عبرت اندوز راحی است کہ می روی شب و روز (۱۸)
 قصہ تمام حشو و زوائد سے پاک ہے۔ یہاں نہ کسی محلات کی آرائش کا بیان ہے نہ کسی ہزم
 کی داستان پیش کی گئی ہے یہ قصہ جس پاکیزہ اور پرسوز زبان و بیان کا مدعی ہو سکتا تھا
 خسرو اس سے بخوبی عہدہ برا ہوئے ہیں۔

کسی بھی قصہ کا تانا بانا پلاٹ اور کرداروں سے مل کر بنا جاتا ہے۔ پلاٹ کے اعتبار سے یہ
 قصہ اس قدر گنٹھا ہوا ہے کہ کہیں سقم کا احساس نہیں ہوتا۔ یہاں کہانی کے اجزائے ترکیبی
 یعنی تمہید، ارتقا، کلاؤٹیکس اور اختتام سب ایک دوسرے سے مربوط ہیں۔ کسی منظوم
 داستان میں قاری کی دلچسپی اس بات سے نہیں ہوتی کہ اصل قصہ کیا ہے بلکہ اس کی ساری
 دلچسپی اس بات سے ہوتی ہے کہ جو قصہ بیان کیا گیا ہے وہ کتنا جاندار ہے قصہ میں جان

پیدا کرنے کے لئے قصہ گو اس بات کے لئے آزاد ہوتا ہے کہ قصہ میں موقع و محل کی مناسبت سے جہاں چاہے تبدیلی پیدا کرے۔ ساتھ ہی مختلف واقعات کے درمیان ایسا منطقی رابطہ بھی قائم رہے کہ جس سے کہانی میں جھول پیدا نہ ہو۔ ہم ورجا، خوف و خطر، ہجر و فراق کے واقعات قصہ گو دلچسپ بنانے میں معاون ثابت ہوتے ہیں اور یہاں تو ہجر و فراق کے جذبے کو خسرو نے اپنے جذبہ دل سے سنوارا ہے۔ اس تمام کہانی میں یہی حصہ سب سے زیادہ پر اثر اور زور دار ہے۔ پلاٹ کے اعتبار سے وہی کہانی کامیاب کہانی سمجھی جاتی ہے جس میں کوئی بیچ ہو، کوئی چونکا دینے والی بات کہی گئی ہو۔ امید و بیم، شکوک و شبہات، مکر و فریب وغیرہ کے واقعات قاری میں تجسس پیدا کرتے ہیں۔ جس سے قصہ میں دلچسپی برابر بنی رہتی ہے۔ جہاں تک مجنوں لیلیٰ کے پلاٹ کا سوال ہے اسے ہم سپاٹ پلاٹ سے تعبیر کریں گے۔ اس لئے کہ تمام قصہ میں کہیں کوئی بات ایسی نہیں کہی گئی جس سے قاری کو کوئی دھچکا محسوس ہو۔ دروغ گو کے کردار میں فریب کی جھلک ضرور نظر آتی ہے لیکن یہ کردار اتنا جاندار نہیں بن سکا جتنا اسے ضرورت تھی۔ نونل کی لیلیٰ کے خاندان سے بدگمانی کا حصہ بھی کوئی خاص پر زور نہیں۔

جہاں تک قصہ میں کرداروں کا تعلق ہے، ان کے تعارف کے دو طریقے ہوتے ہیں اول یہ کہ قصہ گو خود ان کی خصوصیات پر بالواسطہ طور پر روشنی ڈالے اور ان کا تعارف ہم سے کرائے دوسرے یہ کہ کردار اپنا تعارف خود کرائے۔ اس کے لئے قصہ گو الفاظ کی نشست و برخاست اس طرح ملحوظ رکھے کہ قاری پر وہی تاثر قائم ہو جو قصہ گو کہنا چاہتا ہے۔ خسرو نے یہاں دونوں طریقوں کو برتا ہے۔ مثال کے طور پر لیلیٰ کی خوبصورتی بیان کرتے وقت جہاں وہ تشبیہات و استعارات کا سہارا لیتے ہیں تو پہلے طریقہ کار کا انتخاب کرتے ہیں مثلاً

خند ان چو سخن بتازہ روی۔ شیرین چو شکر بتلخ گونی

نی بت کہ چراغ بت پرستان۔ طاؤس بہشت و کبک بستان (۱۹)

لیکن جہاں وہ ہجر و فراق کا ذکر کرتے ہیں تو ایسے الفاظ کا انتخاب کرتے ہیں کہ کردار کی دیگر گونی از خود سامنے آجاتی ہے۔

جاننت کہ حزار داغ دارد تسکین بکدام باغ دارد
تاظن نہ بری کہ من صبورم نزدیک توام اگرچہ دورم (۲۰)

غور کیجئے تو یہ داستان تمام تر جذبات کی زبان سے بیان ہوتی ہے۔ وہ جذبات خواہ لیلیٰ کے ہوں یا مجنوں کے، لیلیٰ کے والدین کے ہوں یا مجنوں کے والدین کے خسرو نے یہاں ایک ماہر نفسیات کا رول ادا کیا ہے اور رشتوں کے لحاظ سے جذبہ کے نازک فرق کو برقرار رکھا ہے۔ مثال کے طور پر خسرو نے اس قصہ میں دو ماؤں کا ذکر کیا ہے ایک لیلیٰ کی ماں دوسری مجنوں کی ماں دونوں اپنے بچوں کی رسوائی کی کہانی سنتی ہیں۔ یہاں نازک فرق یہ ہے کہ ایک ماں بیٹے کی رسوائی برداشت کرتی ہے۔ دوسری بیٹی کی۔ دونوں اپنے بچوں کو سمجھانے کی کوشش کرتی ہیں خسرو نے اس لطیف فرق کو انتہائی چابکدستی سے ادا کیا ہے۔ دیکھیے لیلیٰ کی ماں کی تصویر، یہاں بدنامی و رسوائی کا خوف زیادہ غالب ہے:

مادر زہیب شرم اغیار نبشت بگوشہ ای دل افکار
فرزند تجستہ را نہائی بنشانند ز راہ مہربانی
گفت ای دل و دیدہ مرا نور از روی تو باد چشم بد دور
ترسم کہ چو گردد این خبر فاش بدنام شوی میان اوباش
صوفی کہ شود بمجلس می البتہ چلکہ پیالہ بروی (۲۱)

اب ذرا مجنوں کی ماں کے خیالات ملاحظہ کیجئے، یہاں بدنامی کا ڈر نہیں، غصہ غالب ہے:

در پیش نشست و زار بگریست گفتا کہ بہ است مرگ ازین زیست
تازادہ شد از عدم وجودم رنجی ز جہاں نسیا زمودم (۲۲)

قصہ گو کے فرائض میں یہ بھی داخل ہے کہ اس کی کہانی بے مقصد نہ ہو۔ خسرو نے تقریباً اپنی سبھی شہنیوں میں اس بات کو ملحوظ رکھا ہے۔ انہوں نے اس عشقیہ داستان میں بھی معارف کے دریا بہائے ہیں جو ایک کامیاب زندگی کے لئے دستور العمل بن سکتے ہیں جو کام کرو پوری کوشش کے ساتھ کرو۔

حرگہ کہ عالم شدی بہ کاری در غایت آن بکوش باری

عزت ہمت کا ثمرہ ہے۔

خواہی شرف و بزرگواری می کوش بہ ہمتی کہ داری
 نظامی اور خسرو کی شہنیوں میں مرکزی کردار لیلیٰ اور مجنوں ہیں۔ لیکن یہ شکل شہنی خسرو کا
 انداز نظامی سے مختلف ہے۔ نظامی کے یہاں ابتدائی حصہ حمد و نعت معراج کی شکل میں
 ہے۔ خسرو کے یہاں بھی ابتدائی حصہ ایسا ہی ہے۔ لیکن یہاں مدح نظام الدین اولیا کا ذکر
 بھی شامل ہے۔ نظامی نے اپنے ممدوح شہ وانشاہ بن منوچہر کی مدح کی ہے۔ خسرو نے
 سلطان علاء الدین خلجی کی مدح کی ہے کیوں کہ خسرو کا شہ علاء الدین کے نام معنون ہے
 نظامی نے اس شہنی میں اپنے چودہ سالہ فرزند کو شہ وانشاہ کے بیٹے محمد کو سرد کرتے
 ہوئے اسے نصیحت کی ہے خسرو نے اپنی ہفت سالہ دختر کو خطاب کیا ہے اور اسے نصیحتیں
 کی ہیں۔ نظامی نے قصہ کی ابتداء سے پہلے حاسدوں کی شکایت کی ہے پھر اپنے والدین و چچا
 کی یاد میں اشعار کہے ہیں اور پھر کچھ پسند و نضاح کے اشعار پیش کرنے کے بعد "آغاز
 داستان" کا عنوان قائم کیا ہے خسرو نے کتاب کے اخیر میں قصہ کے اختتام پر اپنی والدہ اور
 اپنے چھوٹے بھائی حسام الدین کی یاد میں پرورد مرثیہ لکھا ہے۔ یہ وہ مضامین ہیں جن کا
 اصل قصہ سے کوئی تعلق نہیں۔ اصل قصہ میں بھی خسرو نے اپنی راہ خود نکالی ہے اور ہو
 بہو نظامی کی تقلید سے گریز کیا ہے مثال کے طور پر نظامی کے یہاں لیلیٰ کی شادی ابن سلام
 سے ہو جاتی ہے خسرو نے لیلیٰ کی شادی کا کوئی ذکر نہیں کیا ہے۔ نظامی کی شہنی میں مجنوں
 کا باپ اسے حرم محترم لے جاتا ہے تاکہ غلاف کعبہ پکڑ کر وہ عشق لیلیٰ سے نجات کی دعا
 مانگے برخلاف اس کے مجنوں غلاف کعبہ پکڑ کر محبت کی پائیداری کی دعا کرتا ہے۔

یارب لا تسلبنی حبھا ابداً ویرحم اللہ عبداً قال آمینا (۲۳)
 (ترجمہ اے میرے رب لیلیٰ کی محبت میرے دل سے کبھی نہ نکالنا اور اللہ اس بندے پر رحم
 کر جو میری دعا پر آمین کہے)

خسرو کے یہاں کعبہ اللہ جانے کا کوئی ذکر نہیں ہے۔

نظامی کے یہاں عالم وحشت میں مجنوں، وحوش و طیور زہرہ مشتری سے باتیں کرتا ہے اس
 کے برعکس امیر خسرو مجنوں کی وارفتگی شوق کے بیان میں سگ لیلیٰ کی داستان پیش کرتے

ہیں:

صستیم من و تو ہر دوشب گرد
لیکن تو بنالہ و من از درد
خواہد چو ترا درون دہلیز
یادش دھی از سگ دگر نیز
زنجیر خودت نہد چو بردوش
از گردن من مکن فراموش (۲۴)

نظامی کے بہاں لیلیٰ کے شوہر ابن سلام کی موت کے بعد حالت بیوگی میں لیلیٰ کی موت واقع ہوتی ہے۔ خسرو کے بہاں ایک دروغ گو کے ذریعہ مجنوں کی موت کی جھوٹی خبر لیلیٰ تک پہنچانے کے بعد لیلیٰ کی موت کا ذکر کیا گیا ہے۔ مثنوی کے اس تفساد کو دیکھتے ہوئے ہم کہہ سکتے ہیں کہ خسرو کی یہ مثنوی نظامی کا جواب ہے، تقلید نہیں اس میں شک نہیں کہ دونوں مثنوی گوئیوں نے ایک طرز زندگی کی عکاسی کی ہے، یہ مثنویاں جاگیر دار تہذیب میں پروران چڑھنے والی جہالت، مشرقی عورت کی غلامی اور حقوق سے عاری زندگی نیز غریبی اور تنگ نظری کی کمانی پیش کرتی ہیں۔ دونوں شاعر اس مشترک نتیجہ پر پہنچتے ہیں کہ محبت دراصل وہی ہے جو آزادانہ اور باہمی ہو۔

قصہ گوئی کے سلسلہ میں ہمیں اس بات کو بھی فراموش نہیں کرنا چاہئے کہ کسی واقعہ کو نظم میں بیان کرنا بہ نسبت نثر کے زیادہ مشکل ہے کیوں کہ شعر میں وزن و قافیہ کو بھی ملحوظ رکھنا ہے، شاعرانہ تخیل کو بھی مد نظر رکھنا ہے اور ربط کلام کا خیال رکھتے ہوئے مسلسل واقعات کی کڑی سے کڑی جوڑے رکھنا ہے بلاشبہ خسرو نے ان پابندیوں اور بندشوں کے باوجود قصہ سرا کی حیثیت سے بھی اپنا پرچم بلند رکھا ہے اور بہاں بھی اپنی ذہانت و طباعی کا لوہا منوا لیا ہے۔

(یہ مقالہ "ہندی اردو اوارڈ کمیٹی لکھنؤ کی جانب سے انٹرنیشنل سیمینار منعقدہ نومبر ۱۹۹۲ء کو پیش کیا گیا)

حواشی:

- ۱۔ شعرا لجم حصہ دوم مطبع معارف اعظم کراہ ۱۹۸۸ء، صفحہ ۱۱۸-۱۱۹۔
- ۲۔ تاریخی مثنویوں میں قرآن السعدین (۱۹۸۸ھ) فتح الفتوحات یا مفتاح الفتوح (۱۹۹۱ھ) تاج الفتوح (۱۹۹۰ھ)، دول رانی خضر خاں یا عشقیہ (۱۹۱۵ھ)، نہ سپہر (۱۹۱۸) اور مثنوی تعلق نامہ (۱۹۲۳) شامل ہیں جو کیتبا و بجزاں خاں، سلطان جلال الدین اور فیروز شاہ قطب الدین مبارک شاہ خلجی، غیاث الدین تغلق اور خضر خاں (پسر علاء الدین) وغیرہ کے معرکوں فتوحات اور تخت نشینی کے حالات سے متعلق ہیں۔
- ۳۔ جس ترتیب سے ان کتابوں کے نام لکھے ہیں یہی ان کی تصنیف کی ترتیب ہے۔ زمانہ تصنیف کل سو ادو برس ہے۔
- ۴۔ سنہ وفات ۵۹۶ھ ہے ان کی عمر ترسٹھ برس بیان کی جاتی ہے، اس لئے سال ولادت ۵۳۳ھ سمجھنا چاہیے۔ بحوالہ شعرا لجم حصہ اول صفحہ ۲۵۵۔
- ۵۔ مثنوی میں اس کی طرف یوں اشارہ کرتے ہیں:
- نی باغ و نہ بزم شہر یاری نی رود و نہ می نہ کامگاری
بر چشمکی ریگ و سختی کوہ تپتند سخن رود در اندوہ
- (مثنوی لیلی و مجنوں) سال اتمام ۵۸۴ھ
- ۶ تا ۱۸ مثنوی مجنوں لیلی از امیر خسرو، چاپ خانہ کلدتہ ۱۸۳۳ء صفحہ ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۸۰، ۹۰، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۹۔
- ۱۹۔ ۲۰-۲۱-۲۲ مثنوی "مجنوں لیلی" ص ۳۲، ۴۱، ۴۶، ۴۹۔
- ۲۳۔ مثنوی "لیلی و مجنوں" از نظامی گنجوی، مطبع ارمنغان - تہران ۱۳۱۳ش، ص ۸۰۔
- ۲۴۔ مثنوی، "مجنوں لیلی" از امیر خسرو ص ۹۲۔

کتابهایی که برای دانش دریافت شد

- ۱- معرفتی حوزه هنری، آقای حمید سلمانی، ستاد معاونت فرهنگی-تقاطع خیابان حافظ و سمینه صندوق پستی ۱۶۷۷ و ۱۵۸۱۵، تالیف و ترمیم ۱۳۶۰، ۲۱۰ صفحہ، ۱۰۰۰ روپیہ
- ۲- منظومات، طاہرہ صفارزادہ- ترجمہ از انیس الرحمن سواپن-تہران، ایران، ۱۳۶۰
- ۳- دستور فارسی، انیس الرحمن سواپن-ناشر بک ریویو: داکہ، ۱۴۵ نیو مارکیٹ داکہ
- ۴- بینات (جلد اول و دوم)، عرفان رضوی-(سیرت الانبیاء)- رھبر پبلشرز-۱۳۶۰
- ۵- صبح آرزو، (مناقب پنجتن و اہل کربلا) عرفان رضوی-بی ۹۶۷۷-باغ سرداران-راولپندی
- ۶- سحاب فیضان، (مناقب صحابہ و اہل بیت) عرفان رضوی بی ۹۶۷۷-باغ سرداران-راولپندی
- ۷- قزۃ الصدور، (علم ریاضی کا ایک نر الاہاب) عرفان رضوی-موضع کھواری تحصیل و ضلع مانسہرہ-راولپندی
- ۸- حافظ محمود شیرانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات، دکتھر مظہر محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب-کلب رود-لاہور
- ۹- مجلس مذاکرہ برای مرثیہ، سید اقبال حسین کاظمی، مرثیہ فاؤنڈیشن-کراچی
- ۱۰- منتخب کلام (سچل سرمست)، از آغا سلیم-شاہ عبداللطیف بونیرستی، خیرپور
- 11- Sachal Sarmast, Shah Abdul Latif University, Khairpur.

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

- ۱- سروش ماهنامه، ج ۱۶، ش ۳، اداره مطبوعات پاکستان، صندوق پستی ۲-۱۱، اسلام آباد
- ۲- کتابداری، ماهنامه، دفتر نوزدهم، بهمن ۱۳۷۱، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ایران
- ۳- معرفی حوزه هنری ستاد معاونت فرهنگی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ایران
- ۴- هکمتانه، ماهنامه، سال سوم ش ۳، نشریه شهرداری همدان، خرداد ماه ۱۳۷۲، هشتمین سالگرد
- ۵- ندا، فصلنامه، سال دوم، ش ۱۱، جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران خیابان دکتر شریعتی تهران
- ۶- نامه فرهنگ، فصلنامه، سال سوم، ش ۱۱، خیابان ولی عصر تقاطع خیابان فاطمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۷- حوزه، فصلنامه، بارمان هزاره شیخ هند (ره) مرکز انتشارات دکتر تبلیغ اسلامی، قم
- ۸- نشر دانش، فصلنامه، نشریه مرکز نشر دانشگاهی صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۷۷۴۸، تهران
- ۹- آشنا، فصلنامه، شماره دوازدهم سال دوم، مرداد و شهریور ۱۴۷۲، خیابان شهید بهشتی، میدان بخشی تهران، ایران

اردو:

- ۱- سب رس، ماهنامه، ج ۱۵۵ ش ۸، اگست و ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۳، اداره ادبیات اردو، حیدرآباد دکن
- ۲- معارف، ماهنامه، ج ۱۵۲، ش ۳ ستمبر و اکتوبر و نومبر ۱۹۹۳، دارالمصنّفین شبلی آکادمی اعظم گره (هند)

- ۳- مصباح القرآن، ماهنامه، ج ۵، ش ۸، ۹، ۱۰، ستمبر، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۳، ۸/۱
گنگارام بلدنگ، شاہراہ قائداعظم، لاہور
- ۴- الامیر، ماہنامہ، ج ۵، ش ۳، ۴- ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۳، پریڈی اسٹریٹ، انارکلی-۲
صدر کراچی، ۷۴۴
- ۵- الفجر، ماہنامہ، ج ۵، ش ۱، ۲- اکتوبر ۱۹۹۳، پوسٹ بکس نمبر ۲۴۸۴ کراچی
- ۶- انجمن وظیفہ سادات، ماہنامہ، ج ۲۸، ش ۲- اکتوبر ۱۹۹۳، انجمن وظیفہ سادات و
مومنین، لاہور، ۷۴۶
- ۷- پیام عمل، ماہنامہ، ج ۳۵، ش ۲/۳- اکتوبر ۱۹۹۳، امامیہ مشن پاکستان ترست لاہور
- ۸- طلوع افکار، ماہنامہ، ج ۲۴، ش ۶ جون ۱۹۹۳، ایچ، رضویہ سوسائٹی، کراچی
- ۹- انصاف، ہفت روزہ، ج ۴، ش ۱۷-۲۶ اکتوبر ۱۹۹۳، میر عبدالعزیز، راولپنڈی
- ۱۰- درویش، ماہنامہ، ج ۵، ش ۵ و ۶- مئی جون ۱۹۹۳، درویش ۵۴ عبدالکریم رود
قلعہ گوجر سنگھ، لاہور
- ۱۱- اخبار اردو، ماہنامہ، ج ۱، ش ۹، ۱۰- ستمبر و اکتوبر و نومبر ۹۳، دکتور جمیل
جالبی، مقتدرہ قومی زبان، ستارہ مارکیٹ اسلام آباد
- ۱۲- المجلس، ماہنامہ، ج ۵، ش ۹، ۱۰- ستمبر ۹۳ وحدت رود - لاہور
- ۱۳- خیر العمل، ماہنامہ، ج ۱۶، ش ۱- ستمبر ۹۳، نیو سمن آباد - لاہور
- ۱۴- ہمدرد صحت، ماہنامہ، ج ۶۱، ش ۹، ۱۰، ۱۱- ستمبر، اکتوبر و نومبر ۹۳
ہمدرد فاؤنڈیشن، ناظم آباد، کراچی، ۷۴۶
- ۱۵- سبیل ہدایت، ماہنامہ، ج ۴، ش ۸۱۷، ۹ جولائی تا ستمبر ۹۳/۸ بی-ٹاؤن شب، لاہور
- ۱۶- تنظیم المکاتب
پروفیسر ہارون الرشید، بیگم، سرگودھا
- ۱۷- اقبال، ماہنامہ، ج ۴، ش ۴ اکتوبر ۹۳، بزم اقبال، ۲ کلب رود - لاہور

۱۸- قومی زبان ماہنامہ، ج. ۶۵، ش ۱۱ نومبر ۹۳ انجمن ترقی اردو، پاکستان۔ ۷-

دی ۱۵۹، بلاک ۷ گلشن اقبال کراچی، ۷۵۳۰۰۔

۱۹- احقان الحق، ماہنامہ، ج. ۱۵ ش ۱ تا ۱- نومبر ۹۳ مرکز تحقیقات اسلامیہ بلاک، ۲۰۔ سرگودھا

۲۰- خواجگان، ماہنامہ، ج. ۱۲۳ ش ۱۱- نومبر ۹۳ حامد علی جاوا- ۱، ۹، کالج رود-

جی او آر- ۱ لاہور۔

۲۱- شمس الاسلام، ماہنامہ، ج. ۶۷، ش ۵۱۴ اپریل مئی ۹۳، تاء الف مکی، ریختہ- ۲

انگلیسی:

1- Mah jubah St. No. 110-111 July-August 1993

P.O. Box 14155-3987, Tehran, Iran

2- Muslim & Arab Perspectives Vol.1, issue1, Oct 1993

The Institute of Islamic & Arabic Studies, P.O. Box 9701

New Delhi 110025 India.

3- Pakistan Journal of History & Culture

P.O. Box No:1230, Islamabad.

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی:

- * رباعیات خواجہ نقشبند، محمد صادق قصوری، قصور
- * شاہ ہمدان در تاجیکستان، دکتر مرتضی ذکایی ساوجی، ساوہ - ایران
- * رسالہ گرامی نامہ، دکتر حسن عباس، تہران
- * عونئی بخارائی و جوامع الحکایات، دکتر محمد ریاض خان، اسلام آباد
- * معرفی نسخہ خطی "جواہر عباسیہ"، محمد اقبال شاہد، تہران
- * منشی نولکشور و خدمات او بہ ادبیات فارسی، سید عین الحسن، دہلی

اردو:

- * دکتر ہرومل سدارنگانی، غلام محمد لاکھون، نواب شاہ-سند
- * غزالی مشہدی، دکتر سلمان عباسی
- * طالب علی خان عیشی کی فارسی غزل گوئی، دکتر شیما رضوی، لکھنؤ-ہند
- * جگر مراد آبادی اور یگانہ چنگیزی کی فارسی شاعری، دکتر آصفہ زمانی، لکھنؤ-ہند
- * بوستان کا پنجابی ترجمہ، سید خضر نوشاھی، کراچی
- * علامہ اقبال بحیثیت ادبی نقاد، پروقیسر ہارون الرشید تبسم، سرگودھا

۱۸- مجلہ تحقیقات اسلامیہ، رشتہ انانہ ایما لہذا ریحہ کالمقصد

دی ۱۶۹- ۷۰ بلان ۷ گنسر الفار کراچی ۷۵۳۰۰
۱۹- اظفار المیز ماہنامہ، درست نامہ شماره ۳۴
۲- خواجگان، ماہنامہ، ج ۱۲۲، فر ۱۱-۱۲، نومبر ۹۳، حامد علی جاوا، ۱-۹، کالج روڈ

صفحہ	سطر	درست
۱۲	۴	سرکشیدم
۱۶	۱۴	ذات باری تعالیٰ
۵۵	۲	کشف
۶۷	۲	تویسنده
۱۰۰	۱۷	آین لالی آبدار
۱۳۳	۲	۳۱ اوت
۱۳۹	۲	غزنوی
۱۴۳	۱۴	خانقاہ
۱۴۶	۱۵	اپنی
۱۵۱	۹	جس
۱۵۳	۴	درجہ
13	6	جی کا جانا ٹھر گیا ہے صبح گیا یا شام گیا

ایران کے بعض ٹریول ایجنٹس اور سیاحتی اداروں کی فہرست

اسلامی جمہوریہ ایران ایک وسیع و عریض ملک ہے، جہاں قدیم تاریخی آثار، مقدس اسلامی مقامات، اولیا، کرام، صوفیا، شعرا، اور عظیم مسلم فلاسفہ کے مقبرے اور آثار کے علاوہ خوبصورت قدرتی مناظر پائے جاتے ہیں۔ دنیا بھر سے ہر سال، ہزاروں زوار اور سیاح ایران جاتے ہیں، ان کی سہولت کو مد نظر رکھتے ہوئے ذیل میں بعض اہم ایرانی سیاحتی اداروں کے پتے اور ٹیلیفون نمبر شائع کر رہے ہیں۔

ٹریول ایجنٹس اور دیگر سیاحتی ادارے ان اداروں کے ساتھ براہ راست رابطہ کر کے سیاحتی پروگرام مرتب کر سکتے ہیں۔



17.	Rahnoma	Dar Rouj	891191-4 2570500	226, Khyabane Shaheed, Gen. Qarni.
18.	Tatelaat	Mohammad Farzaneh	270191 273916	Khyabane Dr. Shariati, Near Maidan Tajreesh.
19.	Keyan Safar	Taghizadeh	655224	Khyabane Fatmi, Near Talar Kornoosh.
20.	Parandeh Aabi	Iraj Nemat	684000-2	Meydane Vanak, No. 4, Khyabane Brazil..
21.	Pasargad Tour	Ebrahim-Pour Farah	293066	Hotel Esteghlal.
22.	Tour Noor	Tavassali	-	-
23.	Karwane Sahra	Mohammad Reza Arshadi	893043	Khyabane Gen. Qarahni, 21, Khosrow Khawar St.
24.	Bastan Tour	Haghighi	939714	-
25.	Shahryar Tour	Eskandari-Pour	498096	Khyabane Azadi, Chahar Rah Hafiz, Tabriz.
26.	S.T.T. Company	Mohammad Sadaghat	7503791 766504	Khyabane Shariati, Near Pasargad, 3rd Floor, Block No. 162.
27.	Tour Zevari	Zevari	-	-
28.	Tour Qureshi	Qureshi Ghorreh Tappeh	674895	Khyabane Jamhouri, Pasargad Geev, Ground Floor.
29.	Daryan Tour	Mohammad Ali Ghassemi Daryani	926805	Fatmi Gharbi, Behind Military Engineering, Northern Mehandokht.
30.	Tour Khairi	Khairi Khaki	-	Saindokht Bldg. No. 3, 4th Floor., No. 7.
31.	Zamaniah	Zamaniah	59177 25405	Mashhad Khyabane Madarres, Near Iran Air Office, Bldg. 1.
32.	Hessaryan Tour	Hessaryan	951152	Meydane Jamhouri, Opp. Maghdad, Block No. 75.
33.	Kohmomaizadeh Tour	Kohnomaizadeh	02246 4294	Karaj Mehr Vila, 77, Khyabane Daarakhti.
34.	Farhad Tour	Yousufi Manesh	3868	Astara - Farhad Tour.
35.	Tour Fathi	Fathi Jozami	-	-
36.	I.J.T.	Aalam Raasi	929517	-
37.	Khezar Tour	Mohammad Taghi Saqafi	898350	Meydane Ferdowsi, Khyabane Darakhti.
38.	Rahe Abresham	Abbas Zarshaki	99918	Mashhad.
39.	Gohar Seyr	-	-	Mashhad.
40.	Homaye Iran	Asghar Abbasi	-	Ardbil.

We are attaching here with a list of authorised travel agencies for information and guidance of the tourists intending to proceed to Iran in groups or as individuals. People intending to make a tour of Iran may contact to any one of the Travel Agencies given below:

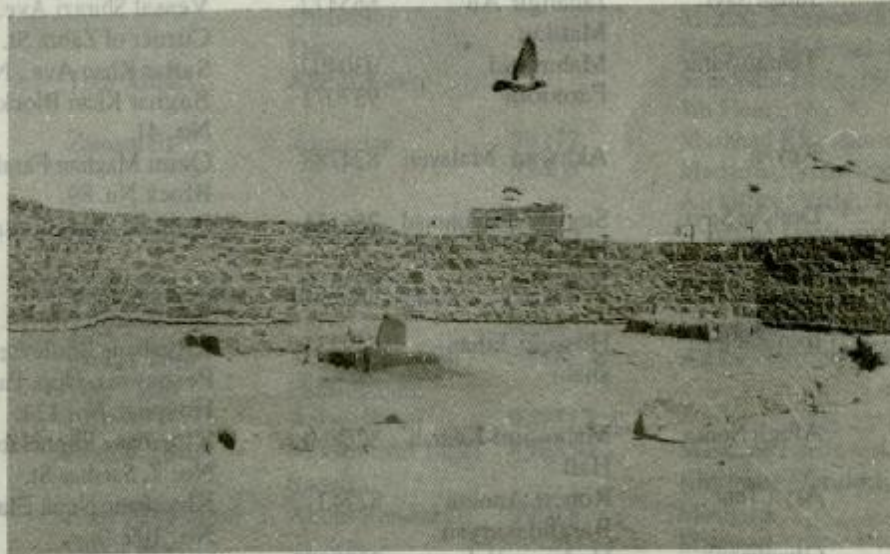
LIST OF AUTHORIZED TRAVEL AGENCIES

S.NO.	Name of the Agency	Name of the Director	Tel . No.	Address
1.	Iran Air Tour	Mehdi Ghaffar	890298	Ostad Motaheri Ave., Near Khayaban Mobarezan.
2.	Iran Tourist	Nasser Moradi	622040	Khayaban Motaher, Cornor of Qaim Magham, Plot No. 257, Tehran.
3.	Ayto	Qasemi	297031-9	Azadi Complex, Hotel Azadi.
4.	Ahwan	Habibullah Tajabadi	238910	Inqilab Ave. Cornor of Ramsar St. Plot No. 589
5.	Door Dunia	Kourish Jamshidi	836399	Khayaban Nejat Elahi, Bolck No. 94.
6.	Nautash Gasht	Mehdi Notash	295696	Valiasr Upward Mahmoodieh No. 1494.
7.	Jahan Sayr	Jahangir Ali Mardan	665472	Vessal Shirazi Ave. Corner of Zahra St.
8.	Tehran Safar	Mahmoud Farnoodi	930402 937071	Sattar Khan Ave., Near Baghar Khan Block No. 41.
9.	Keyan	Akhwan Malayeri	824788	Qaim Maghan Farahani Block No. 89.
10.	Donyae Sayr	Seyed Mohammad Hosseini	266131	Qulhak, Darvish Station.
11.	Azadi	Hosseini	923619	Azadi Ave., After Jamalzadeh No. 90.
12.	Iran Zameen	Hossein Jahan- shahi	659235	Khyabane Boulevard Peshawarz. Opp. Pars Hospital, No. 124.
13.	Afogh Noma	Mahmoud Kamali Hall	826860	Khyabane Enghelab, No. 7, Sarshar St.
14.	Arya Tour	Robert Aanam Barghdasaryan	82742	Khyabane Nejat Elahi No. 109
15.	Ghaghnoos	Hedayatallah Ahmadi	8827973	Khyabane Taleghani, Khyabane Iranshahr, Corner of Homa St.
16.	Gali Tour	Faramarz Saeedi	650260	Boulevard Keshawarz, Outset of Palestine North.

The very next moment her soul left her body to relish the taste of the heaven. It was the 3rd day of the sixth month of the Arabic Calendar i.e. 11 A.H. that our Lady of Light passed away.

She was buried by Hazrat Ali (A.S) in Jannat-ul-Baqih amidst universal mournings. Al-Masudi, the well-known historian writes in his noted book "Maruj-uz-Zahab" that during 304 A.H., a tomb-stone was discovered in this sacred and austere graveyard on which the following line was engraved:

هذا قبر فاطمة^(رضي) بنت الرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم



While Hazrat Fatimah (A.S) was modest to the extent of shyness, she was also courageous enough to have a soldier's spirit. She could well be held as the first nurse in the history of the Muslim Women. Hazrat Fatimah took active part in the battlefield. In the war of Uhad, she towered above the fourteen women who took positions behind the Muslim men. The task with which these womenfolk were assigned was to give water to the thirsty, carry the wounded out of the battlefield and to dress their wounds. When Fatimah's father - the Holy Prophet (PBUH) - got hurt in the said battle, Hazrat Ali (A.S) fetched water in his shield from a nearby pool and Hazrat Fatimah uttered soft cries as she washed the blood from her father's face and bandaged his wounds.

Sayyidah Fatimah (A.S) was a remarkable lady for the age in which she lived, accomplished and cultured. While focussing on her multiple personality we cannot overlook her literary potential. She was a talented poetess as well. Her songs serve as an index to her strength of intellectuality and nobility of mind. On the sad demise of the Prophet she composed a Marsia:

" The Prophet left us, as the moisture leaves the soil, Even
since his departure, revelation has ceased to come.

We wish death had subdued us and we had all demised,
Much long before he died, to be veiled under the earth. "

It was three months after the death of the Holy Prophet (PBUH). When Hazrat Fatimah fell ill. One day she said to her maid: " I like to take bath. Arrange some water for me. " She took bath and changed her clothes. She, then, desired her bed to be made in the middle of the room. She reclined herself on the bedding with her face towards Qibla, and her right hand under her right cheek and said:

" I am now going to die."

would come at the moment, and she had to give away the entire food to him. As such, the children remained hungry for the last one week so they looked like trembling chicken.

Once Hazrat Ali (A.S) said to Ibn Abdul Wahid : "Shall I tell you the story of Fatimah the dearest and the most loved daughter of the Prophet." When Wahid replied in affirmation, he went on to say:

" Fatimah used to grind the grain herself which caused corns on her hands. She carried water for the house in a leather bag which caused scars on her breast. She cleaned the house herself which spoilt her clothes. Once some war-captives were brought to Madina. I said to her: 'Go to the Prophet and request him for a slave to help you in the household chores.' She went to her father and found him surrounded by a huge mob of the people. As she was very modest, she could not be bold enough to request the Prophet in the presence of other people. Next day the Prophet came to our house and said: 'Fatimah! what made you come to me yesterday?' She felt shy and kept quiet. I said: ' O Prophet of Allah! Fatimah has developed corn scars on her hands and breast on account of grinding and carrying water. She is incessantly busy in other domestic jobs, causing her clothes to remain dirty. I informed her about the captives and advised her to contact you and request you for a servant.' The Prophet said: ' Fatimah? Fear Allah. Acquire TAQWA and keep doing your service to Allah and attending to your domestic jobs. When you go to bed, recite Subhanallah 33 times Alhamdulillah also for 33 times, and Allahoakbar for 34 times. This will find more helpful than an assistant. 'Fatimah remarked: ' I am content with Allah and His Prophet.'

"Oh Fatimah! God will not like a person who displeases you and will be pleased with a person who wins your favour."

"Fatimah is a part of my body. Who grieves her, grieves me."

At the age of about fifteen she was married to Hazrat Ali (A.S) in 2 A.H. All that she got in dowry from her great father did not constitute a long range of goods, but merely consisted of a leather water carrier, an earthen pitcher, a mat and a corn grinding machine made of stone.

When the Sayyidah shifted to her new house along with her illustrious husband, the Holy Prophet (PBUH) came therein, and addressing his daughter said:

"Fatimah! I have married you to a person who has stronger faith, and is more learned than others and one who is distinguished for his morality and virtues."

This ideal couple was well-known for abundant benevolence. The both were so kind-hearted and generous that no beggar was ever turned down from their threshold without having taken whatever they had. How they and their innocent children remained hungry at times could be highlighted from a narrative. Once Hazrat Fatimah (A.S) went to meet her father along with her small children Hazrat Imam Hasan (A.S) and Hazrat Imam Hussain (A.S). To welcome his daughter the distinguished father stood up. All of a sudden he observed that both the boys were trembling just like a newly born chicken. On query as to why they looked so feeble and frail, she informed her father that they had been starving for the last one week. How did this happen? why hadn't you arrange food for them?, the Holy Prophet asked. Hazrat Fatimah replied that whenever they got something to eat, beggar

devilishly hostile activists - the nefarious figures of Mecca. Quite fearless of the ghost - looking faces and bloody eyes of the enemies, she proceeded straight to the site where her beloved father was lying under the heavy cluster of bowels. She burst into tears on seeing the deplorable sight. With the trembling, weak and innocent hands she removed the filthy lot from over the arched body of her father, dusted off his back and stood him erect and then took him towards the house right across the crowd of the cruels. This young girl was none but Sayyida Fatimah-az-Zahra (A.S), better known among the Muslims as "THE LADY OF LIGHT".

Hazrat Fatima (A.S), the daughter of the Prophet (PBUH) was born in the 1st. year of the mission when he was 41. Her mother, Hazrat Khadija (A.S), was the first and most respected wife of the Prophet (PBUH). It is said that the name FATIMAH (Lit: safe from fire) was revealed by Allah. She was brought up under the curious care of her father, the greatest benefactor of the mankind. She was a woman with natural bestowals of Slender and tall stature crowned with the most beautiful face which explains the reason of her title "az-Zahra" - the most beautiful. She was temperamentally sober and, somewhat, melancholic as well. Her father's teachings and inspirations brought her up to become a highly cultured, kind-hearted, sympathetic and enlightened lady.

Of all the daughters, Hazarat Fatima (A.S) happened to be the most beloved one of the Holy Prophet (PBUH). Whenever he set out for a journey, she was the last one to part with and when he returned home, she was also the first one to greet him.

The Holy Prophet (PBUH) on various occasions, had given expression to his unbounded love for Hazrat Fatimah (A.S) Some quotations from Prophet's sayings would reveal as to how much dear this daughter was to him:

"Fatimah is my child. One who distresses her, distresses me and one who comforts her, comforts me."

BY DR. MAHMUDUR RAHMAN
ISLAMABAD

THE LADY OF LIGHT HAZRAT FATIMAH-AZ-ZAHRA (A.S)

It was a day full of scorching sun. The Holy Prophet (PBUH) was offering his prayer in Kaaba. A number of Arab people had gathered there along with Abu Jahl. He saw the Prophet in a state of worshipping. His violent opposition and extreme hatred exploited him to make Hazrat Muhammad (PBUH) wretched. Being a leader, he ordered vagabond to bring the entrails of a camel just slaughtered somewhere in the city. As the filthy bowels were brought in, he further instructed the hooligan to throw them onto the Prophet (PBUH) who was in prostration. Due to heavy load of the rubbish, the Prophet (PBUH) became unable to stand. There echoed a spontaneous roar of laughter from the dirty mouths of the rival Qureish at what appeared to be a ridiculous sight. None was there to come to the rescue of Hazrat Mohammad (PBUH). Although Ibn Masud, the newly-converted Muslim was observing the Holy Prophet's pathetic plight, yet he could not dare to disrupt the damned deed of the disgruntled elements. Meanwhile, a kind-hearted person flew to the Prophet's house and knocked at the door:

" Who's there? " Enquiring voice of a woman
erupted out of the wall.

" Oh! Come soon! Your father is being lacerated
severely.

All of a sudden, a girl with sober and soft countenance stepped out hurriedly. On hearing the details of the humiliating event, she rushed, quite bare footed towards the Khana Kaaba. By the time she reached the spot, it was teeming with a host of

- pp. 201-208.
- 44- Cf. *Manaqib al-Asafiyah* of Shah Shu 'ayb a cousin of Shaykh Sharaf al-Din composed in early 15th century, published in 1895 A. C.
- 45- 'Afif, *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, Calcutta, 1891, p. 177.
- 46- *The Foundation of Muslim Rule in India*, Allahabad, 1961, p. 11.
- 47- Hardy, p., *Historians of Medieval India*, London, 1966, pp. 28-29.
- 48- Ibid., p. 39.
- 49- Mrs. A. Salim Khan, Lahore, 1972, pp. 277-78.
- 50- *Historians of Medieval India*, p. 31; Phillip, C.H., *Historians of India, Pakistan and Ceylon*, London, 1961, p. 123.

* * * * *

- 17- *Farishtah*, I, 293; *Ta'rikh-Firuz Shahi*, (Elliot), III, p.14.
- 18- Elliot, III, 168, 483.
- 19- Elliot, III, 179.
- 20- *Ibid*, *Farishtah* (Elliot), III, 376-77.
- 21- *Farishtah* (Elliot), III, 376, Barni, 341-67; N. N. Law, pp. 35, 38.
- 22- Barni, 341-67; N. N. Law, 39n1.
- 23- *Farishtah*, III, 377.
- 24- Elliot, VI (Abdu 'l Haqq), 484.
- 25- *Fawaidu 'l-Fu 'ad* of Amir Hasan Sijzi, 9; *Rahatul Qulub* of Shaykh Nizam al-Din; *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* of Barni, 207; Amir Khurd, Lahore, 120.
- 26- *Fawa'id al-Fu 'ad*, p. 215.
- 27- ASB Ms. p. 214.
- 28- *Masalik al-Absar fi Mamalikil Amsar* of Shahab al-Din Abul 'Abbas Ahmad (Elliot III, 580).
- 29- *Rihlat Ibn Battutah*, Defremery, III, p. 250.
- 30- Elliot, III, 254, 255.
- 31- Elliot, III, 317.
- 32- *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, 509, quoted by Moinul Haw, 25n1.
- 33- 'Afif, *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, p. 177.
- 34- *Sirat-i-Firuz Shahi*, p. 209; *List of Muhammadan and Hindu Monuments*, Vol. III, pp. 179-80; S. Moinul Haq, p. 99; Barni *Ta'rikh*, p. 564.
- 35- 'Afif, *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, p. 330; *Farishtah*, I, 373; *Sirat-i-Firuz Shahi*, 213.
- 36- For Sultan 'Ala al-Din's faith in the pious men of the age see Faramin Sultan 'Ala al-Din Khalji; *I'jaz-i-Khusrawi*, IV, p. 116.
- 37- *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, p. 299.
- 38- *Ibid*, p. 299.
- 39- *Muntakhab al-Tawarikh*,
- 40- *Al-Nadwah*, February, 1909.
- 41- *Subh al-A'sha fi Simatil Insha*, V, pp. 68-9.
- 42- *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, 96 ff.
- 43- JPHS, 1955, p. 208, *A Survey of the Mystic Literature of the Period* by Dr. Riazul Islam, JPHS, Karachi, 1955,

of the author, however, could not escape criticism by some modern historians like p. Hardy (50).

The manner and way of his art of preservation of reports are very interesting for one who likes to utilize the Ta'rikh as his source book but one, however, should be very careful in using his materials because they are selective, unchronological and undated. These need verification and re-arrangement in the light of the facts known from his own accounts or from some other sources and still more one should be cautious if and when it is not corroborated from any other source.

References

- 1- Mrs. A. Salim Khan, Lahore, 1972, pp. 277-78.
- 2- *Historians of Medieval India*, p. 31; Phillip, C. H., *Historians of India, Pakistan and Ceylon*, London, 1961, p. 123.
- 3- *Ibid.*, pp. 102-104.
- 4- *Futuh-at-i-Firuz Shahi*, p.17 text/26 tr; *Tarikh-i-Farishtah*, I, 465.
- 5- *Ibid.*, p.27 text/26 tr.
- 6- Farishtah quoted Nizam al-Din Ahmad, *Tarikh-i-Farishtah*, I, pp. 462, 464.
- 7- N. N. Law, *Promotion of Learning in Muslim India*, Lahore, p. 56.
- 8- *Futuh-at-i-Firuz Shahi*, pp. 18, 19 text/26tr.
- 9- *Ibid.*
- 10- *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, pp. 352-54.
- 11- *Ibid*, pp. 9-10; *Fatawa-i-Jahandari*, Lahore, pp. 29-30.
- 12- Elliot, III, 593.
- 13- *Ta'rikh Farishtah*, I, 265.
- 14- Elliot, III, 109-110 (TFS).
- 15- N. N. Law, *Promotion of Learning*, Lahore, 1985, p. 27.
- 16- 'Abdu'l Qadir Bada'uni, *Muntakhab al-Tawarikh*, I, 245, *Ta'rikh-i-Nizami*, ASB, Ms. fol. 41ff.

to be made by Shams Siraj 'Afif. Accordingly, the latter planned his history *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* in continuation of that of Barni (45) but it fell short in standard from that of his predecessor. Barni's work itself differs greatly from that of *Minhaj b. Siraj* both in character and approach.

In short, the literary and cultural developments of the country which took place during the life time of the author and his ancestors discussed above had great bearing on Barni's mental faculty.

The historical accounts of Barni are anecdotal in character, didactic in approach, aiming to teach lessons by citing examples of rulers' behaviour or slanting in narration often illustrated by long discourses and state craft as given in the Persian *Qabusnamah* and expressing his own ideal views about them through the mouths of some reliable and historical personages who were mostly his own near relations or trustworthy friends or based them on his own personal observations. This dramatization of his historical data and power of description as rightly observed by late prof. A.B.M. Habibullah earned fame to Barni's *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* (46). It is, however, a character study of rulers to the extent of an ideal king that Barni had in view as some philosophers like Aristotle and al-Farabi preached of their own ideal states. Al-Fakhri of *Tabataba* and *al-Lam'at* of Ibn Tulun are some other works of character study of this type. This work of Barni is a one act melo-drama of morality, the ideal Sultan being Firuz Shah Tughlaq round whom rotate other historical figures expounding his politico-religious ideas (47). It is an interpretative history and compendium of hints for God-fearing Muslim Sultans. In his political philosophy Barni teaches the art of administration (48).

Basing his accounts on historical data, Barni discarded all actions of a Sultan which did not fall within the purview of his ideal kingship and codemned his for that without excusing any except Firuz Shah Tughlaq to whom he wanted to dedicate it. He passed on Sultan's drawback by using his art of humour in the *Ta'rikh* but to console himself he chose to criticise him in his *Fatawa-i-Jahandari* without naming him(49). This open partialism

of his *Lata'if-i-Ashrafia*, *Malfuzat* and *Maktubat*, are in the libraries of ASB, Calcutta and Punjab University, Lahore (43). The Libraries of Asiatic Society of Bengal, Calcutta and Rampur Riza are very rich in mystic and religious literatures.

Shaykh Ahmad Bihari and Shaykh Aziz Kaku'i were two close disciples of Shaykh Sharaf al-Din Maneri (see Ajwibah Kaku'i). Both of them were executed at the order of Firuz Tughlaq despite the fact that he had great faith in Darvishes in a city like Dehli which was full of 'Ulama and Masha'ikh. On hearing the news of their execution Shaykh Sharaf al-Din Maneri exclaimed; "It would be really surprising if a town, where the blood of such revered persons was shed, continued to enjoy prosperity for long (44). Rebellion of his son and slaves soon began and the hold of Sultan Firuz Tughlaq slackened. The *Maktubat-i-Manervi* and *Maktubat-i-Sa'di* are other mystic works of the time. The latter is a collection of Shaykh's correspondence with his disciple Qazi Shams al-Din, Hakim of Chausa, starting from 1347 A.C. with the death of Firuz Tughlaq (1388 A.C.) ended the glory of the *Tughlaqs* as well as of the Sultanate period of Dehli. The *Tabaqat-i-Nasiri*, which was selected as his model by Barni for his famous historical work, has been completed by Minhaj al-Din Abu 'Umar b. Siraj al-Din al-Juzjani in 658H/1260 A.C., although the writer survived upto the accession of the next ruler Sultan Balban (664H/1265 A.C.), obviously he did not include the entire reign of his patron Nasir al-Din (d. 664H/1265 A.C.).

In the preface to his *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, Barni proposes to resume the history of the Sultanat of Dehli from the time where the *Tabaqat* was left by Minhaj b. Siraj but his *Ta'rikh* actually begins from the reign of Balban who ruled for twenty two years (664H/1265 A.C.-686H/1287 A.C.) ; thus, was left out a clear gap of about six years reign of Nasir al-Din (658-664H/1260-1265 A.C.) between the composition of the historical works of the two writers not filled up by any contemporary account.

Unfortunately Barni's work did not receive recognition during his life time by the Tughlaq Sultan for whome it had been written. It was only after his death the work received appreciation of Sultan Firuz Tughlaq so much that he desired the continuation of the same

the study of Hadith at Dehli, had returned from Multan learning that *Sultan 'Ala' al-Din Khalji* was not a practising Muslim.(36).

With the Iranian impact the range of rational science *ma'qulat* increased and the education system was reoriented from time to time. Under Muhammad b. Tughlaq who learnt *ma'qulat*, the dars of *falsafah* was given at Dehli against which Barni wrote (37). In 747H/1346 A.C., Sultan Muhammad b. Tughlaq built a madrasah at Dehli with a mosque attached to it, the chronogram of which was composed by the famous poet Badr Chach (38). According to Barni the main subjects taught at Madrasah-i-Firuz Shahi in Dehli for which he had full praise were *Tafsir*, Hadith and Fiqh. According to Bada'uni, *Sharh-i-Shamsiyah* and *Sharh-i-Shafi'ah* were included in the course of *Ma'qulat* (rational science)(39). According to al-Nadwah among other rational subjects taught were grammar, literature, logic, mysticism and scholasticism (*kalam*)(40).

Basing his informations obtained from travellers and merchants Qalqashandi (d.1418 A.C.) opines that there were 1000 madrasahs and 70 hospitals at Dehli alone out of which only one madrasah belonged to the Sha'fi'is and the rest to the Hanafis (41). Barni preserves the names of several madrasahs of Dehli (42). At Firuzabad and else where were also built beautiful madrasahs by Firuz Tughlaq. The Firuzabad madrasah of Sultan Firuz Tughlaq surpassed all other madrasahs built previously in beauty and literary reputation. At Ajmir madrasahs were established as early as Mu'izz al-Din Ghorî after whose name madrasah Mu'izzi was also built at Bada'un. For Maulana Qutb al-Din Kashani a richly endowed madrasah had been founded by Nasir al-Din Mahmud Qubachah (1246-60 A.C) at Multan where Shaykh Shahab al-Din Zakariyah was educated. Qubachah's chief minister Balban had established Nasiriyah madrasah after his name at Dehli with Minhaj Siraj, the author of *Tabaqat-i-Nasiri*, as its principal. Madrasahs were also founded elsewhere in Kashmir, Jaunpur, Bengal (Gaur) and Deccan (Bidar) under the independent Sultans.

Shaykh Ashraf Jahangir Simnani (d. 808H/1405 A.C.) came to India during the reign of Firuz Tughlaq and entered into the *halqah* of the disciples of Shaykh 'Ala'al-Din of Bengal. The manuscripts

Muhammad b. Tughlaq was known for his intellectual attainments. He held discussions with Sa'd Mantaqi, the metaphysician, 'Ubayd, the poet, Najm al-Din Intishar, Maulana Zain al-Din Shirazi and several others (28). Sultan's liberality and literary taste attracted learned men to Dehli, Ibn Batutah of Morocco was one of them. Though a Shafi'i, he was appointed as chief Qazi at Dehli, but assisted by two Hanafi ones and sent to China on embassy. During the early period of Sultan's reign, hundreds of schools and colleges (maktabas and madrasahs) flourished at Dehli. The Sultan took meals along with learned men among whom may be mentioned the names of Nasir al-Din, 'Abd al-Aziz, Shams al-Din, Azd al-Din, Majd al-Din and Burhan al-Din (29). Twice Barni was called by the Sultan to advise him but his advice was not accepted (30). Did it antagonize Barni and make him revenge for when he wrote the *Tarikh-i-Firuz Shahi* after the Sultan's death. Out of 136 Lakhs of pension fund, 36 lakh tankas were spent on pensions of learned and religious men alone (31). Barni is recognized as a great scholar by the well read Sultan Muhammad b. Tughlaq (32). His scholarship was also recognised by Firuz Tughlaq but after his death, and *Shams Siraj 'Afif* was asked to continue his *Ta-rikh-i-Firuz Shahi*, as the latter himself reported (33).

Sultan Firuz Tughlaq surpassed all previous Sultans in diffusing knowledge and advancing education. Maulana Jalal al-Din Rumi (not the famous Sufi poet) was appointed principal of Firuzabad Madrasah. Saiyid Najm al-Millat wa'l Din Samarqandi was principal of another *madrasah* close to the tomb of Firuz Tughlaq. There are still a mosque and a madrasah on the eastern side of the *Hawdz Khas of 'Alai*. This residential college of the students and teachers had separate apartments for travellers also.

Out of 1300 books preserved in the Hindu temple Library of *Jawala Mukhi* some were translated into persian at the order of Sultan Firuz. The *Data'il-i-Firuz Shahi* was a translation of one of such books by A'izuddin Khalid Khan (34). Among the learned scholars of his time were Maulana 'Alim, Maulana Ahmad, Qazi 'Abd al-Muqtadir, 'A'inul Mulk, Maulana Mazhar Karrar, Qazi 'Abid, historian Shams Siraj 'Afif (35). The Egyptian Turkish 'alim muhaddith Mawlana Shams al-Din Turk, who wanted to reorientate

of science in the Universities under Sultan Ala al-Din (21). They were specialized in different branches of learning like history, Badi' and Bayan, jurisprudence (fiqh), logic (*usul-i-fiqh*), theology (*usul-i-din*), grammar (Nahv), commentaries of the qur'an (*tafsir*) etc. They flourished at Dehli and surpassed those of Bukhara, Isfahan or Tabriz, Samarqand, Baghdad, (which were destroyed badly in 1258 A.C.,) Cairo and Damascus. Nizam al-Din Ahmad, the author of the *Tabaqat Akbari* added a few more names in the galaxy of 'Ala'al-Din's court (22). Among its court pensioners were Amir Khusrau, Amir Hasan Dehlavi (the Sa'di of India), Sadruddin 'Ali, Fakhruddin Khwas, Hamiduddin Rajab, Mawlana 'Arif, Abdal-Hakim, Sabahuddin b. Sadr Hashim and several historians and chroniclers (23).

Among others who flourished outside the court of the Khalji Sultan, were Saiyid Tajuddin, Saiyid Ruknuddin, the two brothers, Saiyid Mughithuddin and Muntajibuddin. They were known for their piety and learning (24). Shaykh Nizam al-Din Awliya flourished during the Khalji period and following the policy of the Chishtiyah and his teacher Farid al-Din Shakarganj disliked court patronage (25). None of the Khwajahs and Shaykhs of the Chishtiyah order with which was attached, Barni, accepted gifts from kings (26).

Ilahi Bakhsh writes in his *Khurshid Jahan* that Shaykh Nizam al-Din Awliya' had his own library (27). Books on theology and philosophy were read by the Shaykhs and Khwajahs and books like *Futuh al-Qulub*, *Ihya al-'Ulum* (tr. 'Awarif wa'l Ma'arif), *Tahdhibal-Akhlaq* of Ibn Miskawayh (d.1030 A.C.), *Kashful Mahjub*, *Sharh-i- Ta'ruf*, *Risalah-i-Qushayri* were very much in demand in the Sub-continent during the time of 'Ala al-Din Khalji. Among other books these might have been also in the collection of Shaykh Nizam al-Din and gone through by his devotees including Barni, Amir Khusrau, Amir Hasan Sijzi and Amir Khurd.

Besides the Court patronage the scholars and students coming to Dehli from outside enjoyed patronage of nobles and Saiyid families of Gardiz and Bianah under the Sultans of Dehli.

Under the generous patronage of the Tughlaqs, number of the readers increased but standard of their learning jeopardized.

thinking because they repudiated blind faith in religion (11). There were, however, students, who expertised in rational science and acquired knowledge in mathematics, geography, logic, philosophy and science. Among them the first and foremost was al-Biruni whose suits followed many others.

Sidi (Sayid) Maula established an Academy at Dehli in the reign of Balban but later he was killed at the order of Jalal al-Din Khalji, because his rebel son prince Khan Khanan was in league with him. Nasiriyah college built by Sultan Nasiruddin Mahmud flourished in the Sultanate period. Qazi Kamaluddin presented a copy of the Qura'n transcribed by Sultan Nasir al-Din to Ibn Batutah at Dehli during the time of Muhammad b. Tughlaq (12).

Balban on his return from Bengal campaign visited learned men of Dehli and bestowed on them rich presents (13) and his son prince Muhammad patronized his own tutor poet laureate, Amir Khusrau and other poets like Amir Hasan Sijzi. The verses of poets were read and discussed before him (14). In his poem 'Ashiqah, Amir Khusrau sang in praise of Dehli matching it with Bukhara the great university of Central Asia (15).

Sultan Jalaluddin Firuz Shah Khalji Patronised men of learning, poets, musicians and instrumental players. Among the learned men of his court and time were Amir Khusrau, Amir Arslan Quti, Ikhtiyaruddin Ya'qubi, Taj al-Din Iraqi, Khawajah Hasan, Mu'ayyid Diwani, Qazi Mughith of Hansi, Mu'ayyid Jajnari, Sa'id al-Din Manbaqi (16). Amir Khusrau served as librarian in the Royal Library of Sultan Jalal al-Din and keeper of the Qura'n and also as Arizmamalik with a white robe of honour (17).

'Ala'al-Din Khalji, though illiterate, acquired knowledge in Persian. Qazi Mughithuddin was among his few favourites and a recipient of 100 tankas and a gold embroidered vest. The inscription of 'Ala'i Darwaza speaks highly of his love of learning (18). Barni and Abdul Haqq Haqqi complain of his lack of patronage to learning, although Dehli was the rendezvous of learned men during his time (19). Barni says that after the capture of Ranthambor all the endowment lands were appropriated by Sultan 'Ala' al-Din and were restored later by his son Mubarak Khalji though a kard like kaiqubad (20). There were 46 professors

which had also fallen down and it was furnished with the door of sandal wood (3). Firuz Shah also got repaired the western wall of the mosque which was within the Madrasah.(4) At the order of the same Sultan a new *Jama'at Khanah* was built adjacent to the mausoleum of Shaykhu'l Islam Nizam al-Haqq wa'l Din (5). Sultan Firuz Shah surpassed all previous Sultans in diffusing education. He built 40 mosques and 30 Madrasahs with mosques attached (6). He also arranged residences for learned men in various parts of his kingdom and passed important regulations for the encouragement of learning (7). Hundreds of other mosques and madrasahs were built by the Dehli Sultans previous to him but despite that the historical mosques and madrasah which were repaired and rebuilt under Firuz Tughlaq had been left uncared for years before and several public buildings did not have even provisions for their maintenance till Firuz Tughlaq granted aids and *jagirs* (8). On the implementation of his proclamation fresh arrangements were made for the maintenance of the old public buildings and persons employed received pensions and lands. Arrangements had also been made for the food and lodging of the visitors, travellers and learned and holy men(9).

Along with Sultans some nobles also patronized learned men and holy personages in the capital and elsewhere. This wide reception attracted persons from Central Asia and Abbasid territory specially when they were in trouble during the sack of Baghdad by the Mongols. In the Educational institutions were flourished hundreds of scholars, native as well as foreign, but mostly settled in the sub-continent coming from Central Asia in the wake of the refugees. These scholars imparted education system both traditional (*manqulat*) and rational sciences (*ma'qulat*), but most of the students opted for *manqulat* learning due to religious impact and acquired knowledge in Tafsir (Quranic exegesis), Hadith (study of prophet's traditions). Fiqh (Muslim jurisprudence), mysticism (*Tasawwuf*) and history. *Badi'* and *Bayan* are the records of caliphs, kings and high officials of government (10) and Ziya' al-Din Barni was one of them who expertised in the religious history as it appears from the account of his study and writing. Barni condemned philosophy, Greek and Hindu and even rational

By S. M. IMAMUDDIN

**AN INTRODUCTION TO
KHWAJAH ZIYA' AL-DIN BARNI**
(684 - 758 A.H./1285 - 1358 A.C.)

Introduction: The Turks, who were great fighters, served the Abbasids of Baghdad as their soldiers, conquered many lands, carved out some independent principalities and established a *Sultanate* at Delhi in Indo-Pak sub-continent. The Delhi *Sultanate* produced many scholars and gave refuge to 'Ulama, masha'ikh and also some princes fleeing from Central Asia and persia due to the fear of the Mongol onslaught. In mid 13th century of Christian era, when Mongol raids on the sub-continent began, saints and sages came and settled in the Indus and Gangetic valleys, others took refuge along with the perso-Arab traders and mariners across the Indian ocean in the Far East and consequently Indonesia became a cradle of Islam. This was the after effect of the Mongol and Muslim clash in Central Asia and ruin of the Abbasid Empire.

It was the 13th century when Delhi rivalled Baghdad and Cairo and surpassed Bukhara and Samarqand in cultural activities. But their heyday did not last beyond the mid 14th century as Ziya'al-Din Barni commented, when he was engaged in completing his most important work *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* (1357 A.C.) that the decaying stage of cultural activities had set in the Sultanate(1). To understand the author it is necessary to know his background and the socio-economic political history of the sub-continent which played its vital role in building up his life and character.

Mosques and madrasahs like Mu'izzi Mosque and others were constructed for the promotion of learning in the sub-continent. Sultan Shams al-Din Iltutmish constructed a madrasah. Portions of the Mu'izzi mosque, when fell down due to lightning, were rebuilt under Firuz Shah Tughlaq (2) who is also reported to have repaired and rebuilt portion of the Madrasah of Shams al-Din Iltutmish

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN, 1993
(SL. NO. 35)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

